

اثر
ویلیام اسپنسر

ترکیب

سرمزین و مردم

ترجمہ
علی اصغر بہرام بگی



بکارت ترجمہ ۸۳ و نیشنل کتب خانہ



نفرمان

محمد رضا شاه پهلوی آریامهر

بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۳۳ تأسیس یافت
و این اثر یکصد و شصت و دومین نشریه آن است .

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

هیئت مدیره:

مهندس جعفر شریف امامی

ابراهیم خواجه نوری ، محمد سعیدی ، دکتر احسان یارشاطر

بازرس : ادوارد ژوزف

آشادات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۱۶۲

مجموعه چهره ملل

۲



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازین کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانه زیبا بطبع رسید .
با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین - تهران - نیویورک

مجموعه چهره ملل
شماره ۳

سرزمین و مردام ترکیه

از
ویلیام اسپنسر

ترجمه
علی اصغر بهرام بیگی



نگاره ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۵۴

چاپ اول : ۱۳۴۲

چاپ دوم : ۱۳۵۴

منظور از انتشار این مجموعه آشنا ساختن جوانان و دانشجویان با سرزمین‌ها و ملت‌های روی زمین است .
در هر کتاب از این مجموعه از هلمتی و سرزمینی سخن میرود و دانستنی‌های سودمند در بارهٔ جغرافیا ، تاریخ ، آداب و رسوم ، صنایع ، ادب ، هنر و مردان بزرگ آن سرزمین آورده میشود و بطور کلی چهرهٔ هرملت با تمام خصایص آن نموده میشود .
امید میرود با انتشار این مجموعه گامی دیگر در راه بالا بردن سطح دانش عمومی برداشته شود .

فهرست

صفحه	
۷	مقدمه
۹	فصل اول - آسیای صغیر یا آناتولی
۲۹	فصل دوم - سایه دورانهای گذشته
۶۳	فصل سوم - ترکان قهار وارد می شوند
۹۳	فصل چهارم - از میان خاکستر جنگ و شکست
۱۲۶	فصل پنجم - شهر آتاتورک - آنکارا
۱۵۶	فصل ششم - زندگی شهرنشینان
۱۷۴	فصل هفتم - بامردم آشنا شویم
۱۹۶	فصل هشتم - روستا و روستائیان
۲۱۷	فصل نهم - سفر به جاهای دیدنی ترکیه
۲۵۸	فصل دهم - دیداری از استانبول و بازگشت به وطن
۲۷۵	فهرست اعلام
۱۵۲	تصاویر و نقشه ترکیه - مقابل صفحه

مقدمه مترجم

کتابی که در دست دارید شرح سیر و سیاحتی است که یک آمریکائی در آفاق و انفس کشور دوست و همسایه ما ترکیه کرده است. اگر نویسنده از ملتی دیگر بود شاید مندرجات کتابش جز این می بود که اکنون هست ولی به یقین دامنه تفاوت از حدود جزئیات و اندکی اختلاف در قضاوت های شخصی فراتر نمی رفت.

در این کتاب، نویسنده با شیرینی و سادگی دلپذیری از تاریخ کهن سرزمین آسیای صغیر و از تمدن های متنوعی که بر آن پدید آمده است سخن میگوید، و خواننده را به جاهای دیدنی و تماشائی رهنمون میگردد و از ملت ترك و از تلاشها و آرزوها و امیدهای او با تحسین صحبت میکند.

برای ما که با این همسایه خود از قرنهای پیش تا کنون ارتباط داشته ایم و اکنون رابطه ای از هر زمان نزدیکتر و دوستانه تر داریم شناخت بیشتر

و بهتر ملت ترك بسی سودمند تواند بود .

امید است این کتاب خوانندگان ارجمند را چون راهنمائی در

بارۀ سرزمین و مردم ترکیه بکار آید .

فصل اول

آسیای صغیر یا آناتولی

سرزمین جمهوری ترکیه شبه جزیره‌ای دراز و تقریباً به شکل مستطیل است که روی نقشه به صورت پیشرفتی جانب غربی قاره آسیا به طرف اروپا دیده می‌شود. ترکیه از سه جانب با سه دریای محصور در خشکی هم‌مرز است: از جانب شمال با دریای سیاه، از سوی مغرب با دریای اژه و از طرف جنوب با دریای مدیترانه. در مشرق، مرزهای ترکیه با مرزهای روسیه شوروی و ایران با انبوهی عظیم از کوهستانهای درهم آمیخته اشتراک پیدا می‌کند. رشته کوههای قفقاز و زاگرس با کوههای «آنتی توروس»^۱ که گوئی برای حفظ تعادل در میان آنها پدیدار شده سراسر مرزهای شرق ترکیه را پوشانده است. دنباله کوههای توروس به تدریج باریکتر می‌شود و به جنوب می‌گراید و سرانجام به دشت

مسطح بدون درختی در شمال عراق می‌پیوندد. دو شط باستانی خاور نزدیک یعنی دجله و فرات از ترکیه سرچشمه می‌گیرند و به سوی جنوب سرازیر شده پس از گذشتن از سوریه سرزمین عراق یا بین‌النهرین را آبیاری می‌کنند و سرانجام به همدیگر پیوسته شط‌العرب را می‌سازند که به خلیج فارس می‌ریزد. مرز ترکیه و سوریه هموار و غیر مشخص است و سراسر از میان کشتزارها می‌گذرد. به نظر می‌رسد که هر گونه جنگی به خاطر در دست داشتن چنین گوشه‌ای از این سرزمین بی‌ارزش است. در مورد بیشتر گوشه‌های این شبه‌جزیره نیز همین را می‌توان گفت ولی از هزاران سال پیش بر سر تصرف و یانکهداشتن این شبه‌جزیره جنگ‌های فراوان در آن در گرفته است. گوشه شمال غربی بین دودریای سیاه‌واژه، شبه‌جزیره بادوتنگه باریک و دریای مرمره که در میان آن دو واقع است از قاره اروپا جدا می‌شود. قسمت بزرگتر استانبول که بزرگترین شهر ترکیه می‌باشد و در گذشته پایتخت آن بوده در قسمت اروپا یعنی آن سوی تنگه بسفر واقع شده است. از این نقطه سرزمین ترکیه تا ۲۸۰ کیلومتر به جانب غرب در خاک اروپا در دشت «تراس»^۱ شرقی گسترش می‌یابد و به شهر «آدرنه»^۲ و مرزهای یونان و بلغارستان می‌پیوندد. به غیر از این قسمت از ترکیه که در قاره اروپا واقع است سراسر خاک ترکیه جزو آسیاست با وجود این‌ترکها خودشان را اروپائی میدانند

ونه بشرق بلکه به غرب رومی آورند .

این شبه جزیره که شبیه گاومیشی با سر آویخته است (در روی نقشه به دریای مرمره توجه کنید که چگونگی همچون چشم این گاومیش به سوی یونان نظاره می کند) در زمانهای گذشته آسیای صغیر خوانده می شد . نویسندگان و مورخان یونان و روم نظیر هرودوت و توسیدید به آن سبب چنین نامی بر این شبه جزیره گذاردند که این سرزمین را چون قاره آسیای کوچکی می پنداشتند . آسیای صغیر نیز مانند قاره آسیا سرزمین بسیار مرطبی است که گرداگرد آن را کوهها پوشانده اند و این کوهها اندک اندک به صورت سرزمینهای هموار درمی آیند و به دریا می رسند. در این پندار واقعیتی است. کوههای ترکیه کمابیش بموازات هم به سوی دریا می روند و در فاصله ای به دریا مانده هموار می شوند . البته گاه بگاه این وضع تغییر می کند مثلا کوه «سلیما»^۱ در جنوب منطقه آتالیا که در چند صد متری دریا ناگهان شیب پیدا می کند و پست می شود . کوههای ترکیه چون سپری فلات داخل سرزمین را حراست می کنند . و در نتیجه فلات داخلی بر خلاف آب و هوای نواحی ساحلی که مدیترانه ای و معتدل است آب و هوایی خشک دارد ، در زمستان بسیار سرد و در تابستان بسیار گرم می شود . فلات داخلی از غرب به شرق به تدریج مرتفع می شود تا جایی که به بلندترین قله ترکیه یعنی قله آرارات به

ارتفاع ۵۶۰۰ متر می‌رسد. این قله نقطهٔ تلاقی مرزهای سه کشور ایران و ترکیه و روسیهٔ شوروی است و بر فراز همین قله است که تصور می‌کنند کشتی نوح به خاک نشسته است و البته نمی‌توان انتظار داشت از یک کشتی چوبی که هزاران سال در معرض زمستانهای سرزمین قفقاز بوده است امروزه چیزی به جای مانده باشد.

شهرهای مشرق ترکیه نظیر «قارص»^۱ و «ارض‌روم»^۲ که از قرن‌ها پیش دروازهٔ حملات اقوام خارجی به آسیای صغیر بوده است در نیمی از سال در زیر انبوه برف پوشیده می‌ماند. «قیصری»^۳ که شهری درمر کرفلات است نیز از زمستانی بسیار سرد نصیب دارد. در زمانهای گذشته رومیان برای ساختن کشتیهای پاروئی و شراعی خود از چوب جنگلهای این ناحیه استفاده میکردند ولی امروز درمر کرفلات درخت چندانی وجود ندارد. در این ناحیه برای مصون ماندن از گزند بادهای سرد وزنده جز خانه‌های خشت و گلی پناهگاهی موجود نیست. منطقهٔ اطراف شهر قیصری ناحیهٔ بی‌جان و بی‌جنب و جوش آسیای صغیر است در حالیکه در جاهای دیگر زمین از کشتزارهای گندم پوشیده است. در این منطقه که بصورت یک دریای نمک خشک است میزان ناچیز رطوبتی که از اطراف در آن نفوذ می‌کند مکیده می‌شود و زمین همچنان خشک و تشنه و زنده‌گی روستائیان بی‌رونق و دشواری می‌ماند.

از نظر اقلیمی نیز آسیای صغیر با قاره آسیا شباهتی تام دارد و تنوع آب و هوا در آن فراوان است .

در مسافرتی که در حدود هشتصد کیلومتر از استانبول به آنکارا و از آنجا به آنتالیای می‌کنید ناگزیر می‌شوید سه بار لباس خود را تغییر دهید زیرا از منطقه‌ای معتدل به ناحیه‌ای با آب و هوای خشک فلات و سپس به جایی که آب و هوایی گرم و مدیترانه‌ای دارد می‌رسید .

از لحاظ سیاسی بزرگترین اهمیت آسیای صغیر در آن است که چون پلی آسیا را به اروپا می‌پیوندد .

این سرزمین کوتاهترین راه برای مهاجمان و یاقبایل مهاجری که در جستجوی سرزمینهای ناگشوده و چراگاههای بیشتر از شرق به غرب می‌آمده‌اند بوده است . باستان شناسان عقیده دارند آسیای مرکزی یکی از اولین نقاطی بوده که انسان در آن سکنی گزیده است و در طی قرون متمادی مردمانی که از آسیای مرکزی راه می‌افتاده‌اند از جهات مختلف به آسیای صغیر وارد شده‌اند و از آن گذشته‌اند . بسیاری از این مردمان در آسیای صغیر مستقر شده با مردم آنجا وصلت کرده‌اند و از این درهم آمیختگی که قرن‌ها ادامه داشته است ترکه‌های امروزی بوجود آمده‌اند .

در طول تاریخ دست کم در سه مورد نقشی که این شبه جزیره به

صورت پلرابط بین آسیا و اروپا داشته است و قایمی به وجود آورده که از لحاظ سیر تمدن بسیار قابل توجه بوده است. نخستین مورد وقتی بود که خشایارشا شاهنشاه هخامنشی لشکریکصد هزار نفری خود را از سراسر شبه جزیره عبور داد و بر روی تنگه داردانل پلی از کشتی‌ها تعبیه کرد و به جنگ یونانیان شتافت و سرانجام در دشت ماراتن از یونانیان شکست خورد. دو قرن بعد اسکندر کبیر از جانب یونان به راه افتاد و به همراه سپاهیان مقدونی تمدن یونان را به سرزمین آسیای صغیر آورد و تاهندوستان پیش رفت و بار سوم در سال ۱۴۵۳ سلطان محمد دوم معروف به سلطان محمد فاتح از آسیای صغیر به آن سوی تنگه‌ها دست یافت و پس از عبور از تنگه بسفر شهر قسطنطنیه (استانبول) را به تصرف در آورد و با این کار فتح سراسر قلمرو امپراطوری بیزانس را که به دست پیشینیانش آغاز شده بود تکمیل کرد. جنگهای صلیبی نیز که از لحاظ سیاسی شکستی برای مسیحیان بود ولی از نظر تجدید مبادلات فرهنگی شرق و غرب بسیار اهمیت داشت در کنار این شبه جزیره جریان یافت. ترکها خودشان هیچگاه کشورشان را آسیای صغیر نمی‌نامند. برای آنان این سرزمین ترکیه نام دارد ولی هرگاه بخواهند درباره فلات داخلی سخن گویند به نام آناتولی اشاره می‌کنند. آناتولی که در ترکی «آنادولو»^۱ نامیده می‌شود به معنای سرزمینی به جانب

خورشید تابان است . این سرزمین در طول قرنهای پیشمار مسکون شده ، بر روی آن جنگهاروی داده ، کشتزارها بر آن پدید آمده ، دستخوش ویرانی گشته و بار دیگر در آن مردمانی به کشت و زرع پرداخته اند . در طول قرنهایی که از حد و حساب بیرون است ابر و بادومه و خورشید و فلک در کار بوده اند و بر عرصه این سرزمین به سان سنگتراشی با چکش و قلم و یا نقاشی با قلم موبه پدید آوردن طرحها و نقشهای متنوع پرداخته اند . حتی امروز با اینکه ترکیه در زمینه صنعتی شدن بسیار پیش رفته است سرزمین آناتولی چنان می نماید که جاودانه دست نخورده باقی مانده است . وقتی بر روی یکی از راههای خاک آلود این منطقه در اتومبیلی که گرد و خاک در آن نفوذی ندارد طی طریق می کنید این سرزمین فقط در نظر تان پهناور و بی آب و علف مینماید . ولی اندکی بایستید و از اتومبیل پیاده شوید تا اندکی از کوفتگی ناشی از ساعتها نشستن در اتومبیل به در آئید . ناگهان متوجه می گردید که بر عرصه دریای مواجی از تپه های پست و بلند چون نقطه ناچیز کوچکی هستید . البته برای عبور از آناتولی و دیدن نقاط مختلف آن اتومبیل وسیله آسانی است ولی به آن سو ننگرید . آن سیاهی کوچک را که به تدریج جلومی آید و لحظه به لحظه بزرگتر می شود می بینید ؟ وقتی خیلی نزدیکتر می آید متوجه می شوید که مردی سوار بر الاغی است . این معلم ده است که از خانه اش به سوی دهی که در آن جا درس می دهد روان است . او بایده ساعت در راه باشد تا از خانه

به مقصدش برسد ولی همین شخص خیلی بیشتر از کسی که با تو میباید از این منطقه عبور می کند آناطولی را می بیند و درمی یابد . روستائی آناطولی که دست پرورده این سرزمین سخت و ناهموار است ستون فقرات ملت ترکیه را تشکیل می دهد ، در دوران امپراطوری عثمانی نیز چنین بود . استانبول بزرگترین شهر ترکیه در حدود يك میلیون ونیم جمعیت و آنکارا پایتخت ترکیه در حدود ششصد هزار نفر جمعیت دارد . جمعیت از میر مهمترین شهر ترکیه پس از استانبول اندکی بیش از سیصد هزار نفر است . از بیست و شش میلیون جمعیت مردم ترکیه در حدود سه چهارم آن در روستاها زندگی می کنند و بیشتر روستاها نیز بر روی فلات قرار دارد . در گذشته در زمان امپراطوری عثمانی روستائی آناطولی بابتی رومی هر چه بیشتر مورد استثمار واقع می شد . پاشاهای ملاک که اغلب در شهرها بودند و هیچگاه در املاک خود زندگی نمی کردند مالیاتهای گزاف بر او تحمیل می کردند . بدون کمترین توجهی به بی سوسامان شدن خانواده اش او را به سر بازی می بردند . در تحت چنین شرایطی طبیعی است که روستائی آناطولی به همه چیز جز روستا و سرزمین خود بی اعتنا و بی علاقه شده باشد .

ترکیه به شصت و هفت استان که ولایت نامیده میشود و شکل و مساحت متفاوتی دارد تقسیم شده است . مساحت سراسر ترکیه در حدود ۷۶۰ هزار کیلومتر مربع است . هر ولایت به نام شهر عمده آن نامیده

می شود و حتی آنکارا نیز ولایتی دارد . اداره هر ولایت به عهده یک فرماندار است که والی خوانده می شود . این والی آنقدر فرصت دارد که علاوه بر انجام وظایف رسمی خود از همه مهمانان و مسافران خارجی پذیرائی کند و راهنمائیها و کمکهای لازم را به آنان عرضه دارد . هیچگاه ندیدم مسافری برای مطالعه ، دادوستد ، گردش و یا منظور دیگر به ترکیه برود و پس از بازگشت از آنجا شمه ای از مهمان نوازی و کمک این والی ها نگوید و ننویسد .

مسافرت به ترکیه هنوز آمیخته به نوعی کشف و سیاحت و ماجراجویی است به خصوص اگر مسافر از استانبول و یا شهرهای نسبتاً مهم و جدید مغرب ترکیه به داخل فلات پیش برود . بقول یکنفر از سیاحان در این مسافرت نظیر هر مسافرتی در قاره آسیا شما نیازمند به تجهیزات روحی و جسمی خاصی هستید که مهاجران اروپائی برای دست-یابی به نقاط غرب آمریکا لازم داشتند : قابلیت انطباق با شرایط و مقتضیات محلی ، روح کنجکاوی ، اعتقاد به اینکه هر وقت قسمت باشد به مقصد خواهد رسید و نیز کلیه هائی سالم و نیرومند .

اگر با هواپیما به ترکیه مسافرت کنید هواپیمای شما از روی دریای اژه یعنی همان دریائی عبور میکند که هومر در او دیسه خود از آن به نام دریائی برنگ شراب نام برده است و اتفاقاً ماجراهای این کتاب نیز در شهر باستانی تروا در غرب آسیای صغیر بوجود آمده است .

آنگاه هواپیما به جانب شمال می پیچد و از روی تنگه ها و دریای سیمگون مرمره عبور میکند و در فرود گاه جدید و مجهز استانبول فرود می آید . فرود گاه بایک جاده دو طرفه بطول ۱۵ کیلومتر به شهر می پیوندد . کشتیهای بخاری نیز شمارا از دریای اژه از طریق تنگه داردانل و دریای مرمره به استانبول می رسانند ولی از آن جانب شما استانبول را از منظر دیگری می بینید . وقتی با کشتی به استانبول نزدیک می شوید از برابر دامنه های سبز و پر درخت و صیفی کاریهایی که از دامنه تپه تا کناره دریا امتداد دارد و خانه های کوچکی که سقف قرمز سفالی دارند عبور می کنید و گاه گاه چشمانتان بجائی که از جنگل و صیفی کاری خالی است و بد جای آن یک دیالی^۱ یا اقامتگاه تابستانی تر کهای ثروتمند است می افتد . این اقامتگاهها که از چوب ساخته شده در معرض گذشت زمان و باد و هوای نمک آلوده دریا رنگ خاکستری نقره ای زیبا بخود گرفته است . در جاهای دیگر ترکیه کمتر خانه ای از چوب ساخته می شود .

اما استانبول مظهر آسیای صغیر یا آناتولی نیست . این شهر محیطی خاص خود دارد . سیاست انعطاف ناپذیر دولت جمهوری ترکیه پس از روی کار آمدن این بوده است که به آبادانی نقاط مختلف فلات داخلی که نسبتاً عقب مانده است و شهرهای مهم ولایت های داخلی از قبیل آنکارا و

قیصری توجه بیشتری مبذول شود و مانند سابق تمام توجه به آبادانی استانبول و از میر معطوف نگردد. از این دو شهر که نام بردیم اولی یعنی استانبول مترادف بانام امپراطوری عثمانی و شکست ترکیه در جنگ جهانی اول است و دومی یعنی از میر یاد اشغال آنرا توسط یونانیان پس از پایان جنگ اول زنده می کند. پس از آنکه یونانیها نیز از میر را تخلیه کردند حریق بزرگی مانع از احیا و آبادانی سریع این شهر شد ولی استانبول در برابر هر گونه کوششی که برای کم کردن اهمیت و اعتبارش به عمل می آمد ایستادگی کرد و هنوز به صورت یکی از شهرهای برجسته دنیا شهرت و اهمیت خود را حفظ کرده است. با اینکه مقرر حکومت و سفارتخانه های خارجی از آنجا به آنکارا انتقال داده شده است باز هم چون مغناطیسی تمام اهالی ترکیه را از هر نقطه کشور که باشند به سوی خود می کشاند. هر خانواده تر کی که در آنکارا زندگی میکند می کوشد تا بستان خود را در استانبول بگذراند و بسیاری از خانواده ها در این کوشش خود موفق میشوند. چنین خانواده ای شاید در آنکارا منزلی وسیع و راحت داشته باشد ولی ترجیح می دهد به اتفاق تنی چند از خویشان و دوستان تابستان را در منزل کوچکتری در استانبول بگذراند. بالاخره هر چه باشد زندگی در استانبول چیز دیگری است. به طور کلی ترکیه سرزمینی نیست که مناطق و نواحی متمایزی داشته باشد مثلاً یکی از اهالی جنوب لهجه تر کی جنوبی ندارد و یا

غذای مخصوصی که فقط در شهرش معمول باشد نمی خورد. هیچگونه سبک معماری خاصی نیز مشخص کننده يك ناحیه از ناحیه دیگر نیست و حس غرور ناشی از متعلق بودن به شهر و یا ناحیه خاصی از کشور نیز در مردمان دیده نمیشود جز آنچه قبلا در باره آناتولی گفته شد. این روحیه و احساس اتحاد و متعلق بودن همه به يك سرزمین که پس از استقرار رژیم جمهوری در ترکیه در سال ۱۹۲۳ پدیدار شده به تدریج تقویت گردیده است. روش حکومت امپراطوری عثمانی که به موجب آن اقلیتها از هم دیگر مجزا بودند و هر کدام آزادی و خود مختاری داخلی داشتند به سست شدن پایه های علاقه مندی اقلیت های مزبور نسبت به حکومت مرکزی منجر گردید و در نتیجه موجب شد که امپراطوری عثمانی نتواند مانند کشوری مرفعی و متجدد برپای خود بایستد و دوام آورد.

ولی سر رشته کلام از دستمان خارج شد. مسافرت از فرودگاه استانبول چون درس عالی و آموزنده ایست که به شما نشان می دهد چگونه روح و فکر خود را با تغییر وضع از يك کشور آشنا به سرزمینی نا آشنا انطباق دهید. تابلوهای بزرگی که بر کنار جاده نصب شده به جای آگهی های صابون و سیکار و اتومبیل محصولاتش را که جنبه عملی تر و لازم تری دارند از جمله لاستیک و کامیون و بلیزینگ و از همه بیشتر بانکها را به گذرندگان معرفی میکنند. چنین به نظر

میرسد که در تر کیه هر بانك یکنفرمدیرزرنگک ولایق برای کارهای تبلیغاتی دارد ، بانك ساختمان و اعتبارات، بانك زراعت و بانك کار از جمله بانکهای متعددی هستند که نامشان در روی تابلوهای کنار جاده دیده می شود. و این نکته حکایت می کند که وضع مالی و نرخ بهره آنها تا چه اندازه عالی و رضایت بخش است . ولی اگر تابلوهای کنار جاده برای يك مسافر خارجی منظره آشنائی دارد آنچه در طرفین جاده می بیند برایش ناآشناست . مردانی در لباس کار و لباسهای معمولی خود در قهوه خانه های کنار جاده گرد آمده اند و در استکان چای می نوشند و سر خود را به بازی ورق گرم می کنند. در این قهوه خانه ها قهوه صرف نمی شود زیرا قهوه در تر کیه کمیاب و گران است. بر بالای سر مشتریان قهوه خانه چند لامپ از سیم آویزان است که نور لخت و بی جاب خود را در همه طرف پخش میکند . از رادیوئی که در گوشه ای پنهانست و به چشم نمی آید نوای موسیقی عجیبی که آمیزه ای از صداهای چند ساز ناآشناست و به گوش شنونده خارجی غریب می نماید شنیده میشود . خواننده ای که به همراه سازها آواز خود را سر می دهد به نظر میرسد که هیچگاه از پرده ای که در آن مترنم است بالاتر و پائین تر نمی رود و در نتیجه آوازی یکنواخت از وی به گوش می رسد. البته گاه گاه موسیقی جدید نیز به صورت نوای رقص راک اندرل که این روزها در تر کیه معمول شده است شنیده می شود .

ورود به استانبول خود عالم دیگری دارد. خیابانهای قسمت غربی استانبول باریک و سنگفرش است. عبور و مرور و وسایط نقلیه سرسام آور است زیرا اتومبیلها و تاکسیها با واگنهای برقی بسیار قدیمی و پیاده-روندگان و مردمی که طبق هاوزنبیلهای میوه و سبزی روی سرشان حمل میکنند درهم می‌آمیزند و هر یک می‌کوشد بر دیگری سبقت جوید ولی پس از چند لحظه وقتی به بولوار وسیع و گشاده‌ای که بر بسفر مشرف است می‌رسید ناگهان وضع تغییر می‌کند. از اینجا مناره‌های مساجد آنسوی بسفر و بنای عظیم و رفیع هتل هیلتن به خوبی دیده می‌شود ولی به همان سرعت وضع مجدداً تغییر می‌کند زیرا بولوار تمام می‌شود و شما دوباره خود را در خیابان باریک و پر ازدحامی می‌یابید. این تصویر بسیار کوچکی از استانبول است. اگر شما در ویلانی که مشرف به بسفر باشد سکنی نداشته باشید تنها می‌توانید از لابلای خیابانهای تنگ و شلوغ و از میان عمارتهائی که بر دو طرف این خیابانها تنگ به یکدیگر چسبیده‌اند فرصتی گیر آورید و نگاهی به مناظر استانبول که بر کنار آب واقع است بیفکنید. از لحاظ جغرافیائی قسمت اعظم استانبول در خاک اروپا واقع است ولی شخصیت و نشان خاص این شهر کمتر جنبهٔ اروپائی و غربی دارد. قبل از هر چیز باید بدانید که استانبول شهری مرموز و سردنیاوردنی است. هیچکس در اولین مسافرت به این شهر از آن چیزی در نمی‌یابد. غذاهای جورواجور، شلوغی و ازدحام و ناراحتی

ناشی از وارد شدن به شهری نا آشنا موجب می گردد که تازه وارد بیشتر از آنکه از استانبول خوشش بیاید از آن گریزان شود . ولی لازم است که شما یکی دو بار دیگر به استانبول مسافرت کنید تا با ورتان شود آنچه در کتابچه های راهنما در وصف این شهر نوشته اند واقعیت دارد .

بدون اینکه بیشتر درنگ کنیم بیائید بهترین وسیله ای که ما را به آنکارا برساند پیدا کنیم . میتوانیم با هواپیما به آنجا برویم ولی آیا تصمیم داریم که در کابین سر بسته هواپیمائی در ارتفاع چند هزار متری بر فراز ترکیه مسافرت کنیم؟ ممکنست اتومبیلی تهیه کنیم و با آن به آنکارا برویم ولی آیا فکر راههای دشوار فلات آناتولی را کرده ایم؟ اگر هم بخواهیم با اتومبیل کرایه ای برویم یادمان باشد که به ما گفته اند رانندگان ترك بسیار بی پروا می رانند . بنابراین بهتر است با ترن مسافرت کنیم . قطار دیزلی هست که روزی سه مرتبه عازم آنکارا می شود و نامش «موتورلو» یعنی با موتور است و اولین قطار صبح از استانبول به صوب آنکارا حرکت میکند ولی يك قطار هم هست که مبلهایش را موقع خواب تبدیل به رختخواب می کنند و شب حرکت کرده روز بعد به آنکارا می رسد . این قطار دنباله راه آهن اوریانت اکسپرس است که مسافران را از استانبول به اروپا می رساند، گمان میکنم اگر با قطار شب حرکت کنیم از همه بهتر و راحت تر باشد . چون می توانیم همین الان حرکت کنیم و خودمان را به قطار برسانیم و برای چند صباحی استانبول

رافراموش کنیم. ولی آنقدر هم که فکرمی کردیم آسان نیست زیرا قطار استانبول آنکارا از خود استانبول حرکت نمی کند بلکه ایستگاه آن در حیدرپاشا در کنار بسفر و در قسمت آسیائی است. بنابراین يك تا کسی صدامی زنییم تا ما را به حیدرپاشا برساند. راننده تا کسی با سرعتی سرسام آور از خیابانهای شلوغ ردمی شود و هر لحظه با دست بر بدنه اتومبیل فورد مدل ۱۹۴۶ خود میکوبد تا سایر رانندگان و پیاده روها متوجه شوند زیرا بوق زدن قدغن است. تا کسی ما را به کنار پل گالاتا میرساند. این پل چون شریائی دو قسمت استانبول را بر روی دماغه طلائی در ناحیه اروپا به یکدیگر می پیوند دلی هنوز به آسیا نرسیده اید. برای اینکه بتوانید خود را به آنجا برسانید باید یا سوار کشتیهای موتوری که مسافران را از این سوی بسفر به آن سوی رساند بشوید و یا آنکه فاصله بین دو قسمت اروپائی و آسیائی را از روی بسفر با شنا طی کنید. پس از اینکه از تا کسی پیاده می شویم با کمال تعجب خود را در حلقه جماعتی از باربران محصور می یابیم. این باربران که به ترکی «حمال» نامیده می شوند از اجزای جدائی ناپذیر استانبول در این قسمت میباشند. خدا به ما رحم کند. تا آمدیم بخودمان بجنبیم یکی از این باربرهای قوی هیکل بر سایر همکاران خود فائق آمد و همه چمدانها و ائانه ما را روی شانه وزیر بغل خود گذارد و در میان جمعیت به راه افتاد. سر و کله زدن با او فایده ای ندارد زیرا خودش خیلی خوب میداند چه کار میکند و

کجا میرود. این باربر را دیگر ندیدیم تا موقعی که به لطف خداوند و به یاری یکی از راهگذران که انگلیسی می دانست کشتی ای را که میبایست ما را به مقصد برساند پیدا کردیم. از روی پلکان مخصوص که ساحل را به درون کشتی متصل میکند عبور کردیم و به عرشه فوقانی رفتیم و در آنجا رفیق خودمان را دیدیم که روی چمدانها و بارهایمان چمباتمه زده است. کوچکترین تکه ای از اثانه ما کم نشده است. از همه مهمتر این رفیق باربر که بهتر از هر کس می داند چه میکند بلیت کشتی ما را نیز خریده است و به دستمان می دهد. درست و راندازش میکنیم. در حدود بیست سال و اندامی نیرومند و بازوانی سترک دارد. پوست نرمش سبزه رنگ است. چشمانی عمیق و قهوه ای رنگ دارد. موهای سیاه خود را که روغن زده است و سیبیل نازکش به او قیافه مرموزی داده. کت و شلووار مندرس بر تن و کفش تنیس کهنه ای بیادارد. تصورش را بکنید چقدر برای این باربر آسان بود با اثانه ما در میان سیل جمعیت گم شود و در ازای فروش اثانه پولی معادل اجرت کارنیمی از سال به دست آورد. ولی او چنین نکرده است و سرسوزنی از اثانه گم نشده است. این یکی از چندین تضادی است که در اخلاق و روحیات تر کها وجود دارد و از این پس ما با جنبه های دیگر این اخلاق و روحیه آشنا خواهیم شد. کشتی بخاری در حالیکه در اثر امواج نیرومند بسفر تکان می خورد با زحمت خود را به جانب کرانه روبرو نزدیک میکند. مانگران این هستیم که

مبادا بموقع به قطار نرسیم در حالی که همسفران ترك ما با آرامی و خونسردی بر جای خود نشسته اند و اطمینان دارند که سرانجام به مقصد خواهند رسید. راستی غروب زیبایی است. نباید بیهوده خودمان را نگران کنیم. به پشت سرمان نگاه میکنیم هفت تپه شهر را که پوشیده از خانه‌های چوبی و سقفهای قرمز سفالین است می‌بینیم. برج نگهبانی کالاتا عظمت و رفعتی دارد. در آنجا در تمام بیست و چهار ساعت نگهبانی به نظاره ایستاده است تا اگر نقطه‌ای دستخوش حریق شود دستگاههای آتش‌نشانی را خبر کند.

از آنسو دماغه طلائی نمودار است و بناهای تاریخی استانبول در زمینه آسمان سرخ رنگ غروب جلوه خاصی دارد. مسجد ایاصوفیه، قصور سلاطین عثمانی، مسجد آبی سلطان احمد از جمله بناهاییست که از دور به چشم می‌خورد. در آنجا که بسفر به دریای مرمره می‌پیوندند در میان جزیره بسیار کوچکی برجی است که به غلط برج «لئاندر»^۱ نامیده شده است. دیدن این برج افسانه باستانی لئاندر و «هرو»^۲ را به یادمان می‌آورد.

هرو راهبه‌ای بود که در برج دیگری بر جانب دیگر تنگه زندگی میکرد، تنگه‌ای که در آن زمان «هلسپونت»^۳ نامیده میشد. لئاندر که هرو را دوست می‌داشت بر کرانه مقابل زندگی میکرد و ماههای تمام

هر شب فاصله تنگه را با شنا می‌پیمود تا به دیدار محبوبش نائل شود. سرانجام بختش نگون شد و در لجه‌ای ژرف غرق گردید.

بسیار نشان امتیاز استانبول است. استانبول بدون سفر چیزی نمی‌بود. به هنگام غروب و آغاز شامگاه کناره‌های آن سرشار از فعالیت است. کودکان از روی تخته‌های کناره به درون آن شیرجه می‌روند و یا با ترکه‌هایی که از درخت چنار کنده‌اند از آب ماهی می‌گیرند. در طول ساحل مردها در کافه‌های کنار ساحل و زیر درختان چنار کهنسال قلیان می‌کشند. در روی بالکنهای خانه‌های چوبی نقره‌گون، خانواده‌ها ناظر هیاهو و جنب و جوش ساحل هستند. کشتیهای بخاری سفید رنگ در هنگام عبور از بسفر به دنبال خود شیار سفیدی رسم می‌کنند. اکنون که به اندازه کافی از ساحل مقابل دور شده‌اید می‌توانید بنای عظیم و رفیع دلمه‌باغچه را بخوبی نظاره کنید. این بنا یکی از مشهورترین و بزرگترین قصرهای سلاطین عثمانی است که از اینجا عیناً نظیر قصر ورسای می‌نماید. دسته دسته پرنده‌هایی که منقارهای دراز دارند و نوعی عجیب از پرندگان شمال هستند نزدیک به آب پرواز میکنند و نوائی حاکی از تنهایی و غم‌زدگی سر میدهند، گوئی در جستجوی روح گمشده‌ای هستند. اکنون که سوار ترن شده‌ایم و به جانب داخل آناتولی راه افتاده‌ایم احساس میکنیم که از استانبول بیشتر خوشمان آمده است و میل داریم باز به سوی آن بازگردیم. آهسته آهسته

چراغهای شهر از نظرمان دور میشود و زمزمهٔ یکنواخت چرخهای قطار
بر روی ریلها مارا به خواب میکشاند و رؤیاهائی از گذشتهٔ با عظمت
این شبه جزیره که امروز ترکیه نامیده میشود مارا به خود سرگرم
میسازد.

فصل دوم

سایه دورانهای گذشته

دربارهٔ اولین کسانی که در سرزمین آناتولی زندگی کرده‌اند اطلاعات زیادی در دست نداریم ولی به احتمال قوی بر این شبه‌جزیره از دورانهای بسیار قدیم اقوامی سکونت داشته‌اند و شاید سابقهٔ تمدن در آن از سایر نقاط دنیا کمتر نباشد. در انجیل آغاز زندگی انسان در روی زمین به آدم نسبت داده شده است و فرضی که جنبهٔ عمومیت دارد محل اصلی باغ بهشت را در نقطه‌ای بین دوشط دجله و فرات یعنی سرزمینی که امروزه عراق نامیده میشود میدادند. البته آدم و حوا قسمت کوچکی از عمر خود را در باغ بهشت گذراندند و سالیان فراوانی را به در بدری سر کردند. در آناتولی افسانه‌ای شایع است که ممکنست در بارهٔ آغاز زندگی بشر در آنجا اطلاع بیشتری به ما بدهد. به موجب افسانهٔ مزبور وقتی آدم سالخورده و فرسوده شد و میخواست زندگی را

بدرود گوید از عزرائیل که مأمور شده بود جانش را بستاند واپسین خواهش خود را کرد. او به عزرائیل گفت: «پیش از آنکه جانم را بستانی اجازه بده یکبار دیگر بر زادگاه خود نظری بیفکنم. زمان درازی است که از زادگاه خود به دور افتاده‌ام و فراموش کرده‌ام که زادگاهم کجاست» عزرائیل این خواهش را پذیرفت و باهم به راه افتادند. همه جا را از دیارهای آشنا و ناآشنا دیدند و گشتند ولی آدم هیچ جایی نیافت که برای او یادآور زادگاهش باشد. سرانجام آدم از جستجو باز ایستاد و با عزرائیل بسوی باغ بهشت باز گشت. در بازگشت از فراز آفاطولی شرقی عبور کردند. آدم نگاهی به جانب پائین افکند و در آنجا مردانی را دید که با خرمن کوب‌های چوبی به کوبیدن گندم کشتزارهایشان مشغولند. عرابه‌هایی با چرخهای محکم چوبین، زفانی که بر روی زمینهای خاک آلود خرم شده بودند و خانه‌های خشت و گلی که در معرض آفتابی سوزان بود دید. آنگاه به صدا درآمده گفت: «اینجا زادگاه منست.» این نکته که در زبان ترکی انسان را آدم میگویند ممکنست فقط جنبه تصادف نداشته باشد. یکی از دانشمندان بنام رشته مردم شناسی «کارلتون کون»^۱ می گوید مسکن اصلی مردم غرب جایی در حوالی کرانه‌های شمالی دریای خزر بوده است. از این گفته چنین مستفاد میشود که قبل از آن که بشر از خود سنگ نبشته‌ای به جای گذارد، قبایل

بیابانگرد و چادر نشین به حکم غریزه ای نامعلوم به هوای آنکه چراگاههای بهتر و آبادتر در جانب مغرب فراوان است مرتباً از آسیا حرکت کرده پس از عبور از آسیای صغیر به جانب غرب شتافته اند. این قبایل بدوی و چادر نشین هیچگاه به سوی شرق روی نمی آوردند و همیشه به جانب غرب روی میکردند. یکی از مضامین بسیار معمول در شعر ترك عبارت از اینست که ترکها به صورت سپاهی از سواران با انضباط و خاموش، سپیده دم آهنگ عزیمت کرده به سوی غرب یعنی آنجا که خورشید غروب میکند پیش میروند .

یکی از جذابترین و جالبترین مشخصات آناطولی اینست که حتی امروز، پس از چهار هزار سال تاریخ مدون و هزاران سال تاریخ غیر مدون، هنوز این سرزمین خشن و ناهموار رخسار جاودانه خود را چنان حفظ کرده است که کوئی گذشت زمان هیچگاه در آن تغییری نداده است. چند دقیقه ای با اتومبیل از آنکارا به سوی خارج برانید و ناگهان به نظرتان میرسد هیچگونه نشانی از تمدن و زندگی بشر امروزه پیرامون خود نمی یابید . آنچه گرد شماست جز تپه ها و ماهورهای بی پایان چیزی نیست. رنگ قهوه ای خاک تیره تنها رنگ مسلط بر مناظر اطراف شماست ولی گاه گاه برقی به رنگهای گوناگون در زیر پرتوهای خورشید به دیدگان شما میزند و نشانی از وجود رگه های فلزاتی که در دل صخره های بی حاصل پنهانست به همراه می آورد .

سکوت بی‌انتهایی بر فرازدشت و هامون حکمفرماست. به خاطر دارم در اولین مسافرت خود به آناتولی بامدادی بسیار زود از خواب بیدار شدم. ظاهراً قطار راه آهن در یکی از ایستگاههای دور افتاده بین راه توقف کرده بود. خورشید در حال بالا آمدن در افق بود. گوش دادم تا صداهائی را که معمولاً در چنین مواقعی شنیده میشود نظیر صدای توقف ترن، صدای ریزش آب از منابع آب، ریختن ذغال به درون انبار ذغال قطار، برخورد چرخها بر روی ریل و فریاد و هیاهوی روستائیان که به دنبال قطار می‌دوند و به مسافران دست تکان می‌دهند بشنوم ولی کوچکترین صدائی به گوشم نرسید. تقریباً غیرممکنست در دنیای پریاهوی متمدن امروزه انسان بجائی برسد که در آن جز سکوت چیز دیگری نیابد. ولی آناتولی چنین جائی است.

البته امروزه در هر گوشه و کنار این سرزمین چیزی به چشم می‌خورد که یکنواختی و سکوت بی‌انتهای رازین می‌برد. نظیر يك دهکده تازه، خرابه‌هائی از گذشته و یا آتشفشانی خاموش. ولی تصورش را بکنید چهار هزار سال پیش قبایل مهاجری که از این سرزمین عبور میکردند چه احساسی داشتند زیرا اصلاً نمی‌توانستند حدس بزنند اندکی فراتر چه در انتظار آنانست. بنابراین تعجیبی ندارد اگر بسیاری از آنان وقتی به نخستین جائی که آب و چراگاه و پناهگاهی داشت می‌رسیدند عزم اقامت میکردند و ساکن می‌شدند. محققاً سرزمین

فصل دوم

آناطولی به این ترتیب مسکون شد. هر قبیله در گوشه‌ای اقامت داشت بدون آنکه بدانند اندکی فراتر چه همسایه‌هایی دارد، تا زمانی که مسافران و راهگذران از راه می‌رسیدند و به آنان خبر می‌دادند خارج از چهار دیواری ایشان دنیای دیگر و مردمی دیگر نیز وجود دارد.

در آناطولی رودخانه‌های قابل کشتیرانی وجود ندارد. قبایلی که پرکارتر و جسورتر بودند در جستجوی خود آ نقدریش می‌رفتند تا به دریا می‌رسیدند و در آنجا تشکیلات اقوامی دریانورد، بازرگان، سوداگر، دلال و احتمالاً مستعمره‌چی می‌دادند.

اینان «مینوهای»^۱ اهل کرت، فنیقی‌ها، و «آکائی‌ها»^۲، و یونانیها بودند. آنها که در آناطولی باقی ماندند به شبانی و رمه‌داری و نیز از روی ضرورت به روستائی و کشاورزی پرداختند. جریان آرام و مداوم زندگی روستائی در آناطولی از همان زمان استقرار یافت و با اینکه بارها در اثر هجوم اقوام مهاجم در این جریان منظم تغییراتی حاصل شده، امروز هم وضع گذشته محفوظ مانده است. خانه‌های خشت و گلی روستائیان یاد اثر تابش آفتاب سوزان بتدریج فرو می‌ریزد و یاد دستخوش ویرانی ناشی از بارانهای بهاری میگردد و سپس آهسته آهسته از نو ساخته می‌شود. امروزه البته تغییر عمده و شگرفی که در این وضع حاصل شده است، کاملاً به چشم می‌خورد. برای دومین بار در طول تاریخ، طبقه پابرجا و

Achaeans - ۲

Minoans - ۱

مستقر روستائیان آناتولی طبقه مورد توجه و عنایت ملت قوی و متحد ترك را تشکیل می‌دهد.

عده‌ای از اقوام متمدن مهاجم که از آناتولی گذشتند و در آنجا ساکن شدند مصالح بهتری در ساختمانها به کار بردند. از نظر ساختمان بنا و عمارت عظیمترین این تمدنها متعلق به مردمی بود که تا کمتر از يك قرن پیش مطلقاً برای دنیای خارج نا آشنا بودند و بیست و پنج قرن قبل از میلاد مسیح تمدن بزرگی را در آناتولی مرکزی پایه گذاردند. در آن دوران بسیار قدیم، این مردم شهرها ساختند، چاهها حفر کردند، مجاری فاضل آب کشیدند، وسایلهای جنگی جدید اختراع کردند. با وجود این اگر تصادفی کمک نمیکرد امروز ما از این قوم بزرگ متمدن کوچکترین اطلاعی در دست نداشتیم.

نخستین قوم بزرگی که در آناتولی زندگی کرده قوم «هیتیان»^۱ بوده است. در انجیل در چند نقطه به این قوم بعنوان یکی از قبایل کم اهمیت سرزمین سوریه و فلسطین اشاره میشود. در يك دایرة المعارف مهم آلمانی که به سال ۱۸۷۱ منتشر گردیده درباره این قوم هفت خط درج شده است که همگی بر خطاست. با وجود این در یکجا در عهد عتیق (کتاب دوم پادشاهان ۶ : ۷) به نکته‌ای اشاره می‌شود که آدمی را به اندیشه و امیدارد. در آنجا چنین می‌آید: «و آنان (جنگجویان سوریه‌ای)

به یکدیگر گفتند: اینک پادشاه اسرائیل پادشاهان هیتیان و پادشاهان مصریان را به ضدما اجیر کرده است تا بر ما بیایند. «نکر نام هیتیان در شمار نام مصر که کشور مقتدر آن زمان بود بایستی کنجکاو ی اشخاص را برانگیخته باشد. آیا ممکنست چنین بوده باشد؟ در سال ۱۸۳۴ یک فرانسوی ماجرا دوست به نام «شارل تگزیه»^۱ در جستجوی یک شهر گمشده مربوط به دوران گل‌ها به نام «تاویوم»^۲ سر اسر آناتولی را زیر پا گذاشت. این شهر واجد هیچگونه اهمیت خاصی نبود ولی از نظر تگزیه که باستانشناس بود کلیه شهرهای گمشده تمدنهای باستانی اهمیت داشت. در نزدیکی دهکده «بغاز کوی»^۳ که در مشرق آنکارای امروزی واقع است تگزیه از روستائیان جسته گریخته مطالبی راجع به حجاریهایی بر روی فلاتی بر بالای دهشان شنید. باز حمت و ممرات فراوان از طریق راه سخت و ناهموار عرابه روئی که از دامنه تپه بالا می‌خزید به آنجا رسید و ناگهان خود را در میان مجموعه بسیار جالب و خیال‌انگیزی از آثار معماری یافت. قطعات بزرگ سنگهای خارا به‌طور ایستاده یا افتاده در سراسر قسمت مسطح فلات که در حدود دو کیلومتر طول داشت دیده می‌شد. بسیاری از این قطعه سنگها به شکل خشن و خالی از ظرافت و استادی ولی به نحوی که کاملاً مشخص بود هیکل شیر با زدهای بالدار و انسان را نشان می‌داد. در شکاف صخره‌ای که در سوئی قرار داشت تگزیه

۱- Bogazköy

۲- Tavium

۳- Charles Texier

متوجه حجاریها و کنده کاریهایی شد که جمعی را به دنبال کاهنی نشان می‌داد و به وضوح معلوم بود که آن جمع به قصد عبادت به سوی معبد می‌روند. مردمی که در کنده کاریهای مزبور نشان داده شده بودند از لحاظ نژادی بر تگزیه کاملاً مجهول و نا آشنا بودند.

اندامهای تنومند و کوتاه بایشانیهای گشاده و مسطح و بینی‌های بزرگ نوک‌برگشته داشتند. تگزیه پس از آنکه اطراف فلات را که شبیه به استحکامات فوق‌العاده عظیمی می‌نمود به خوبی واری کرد و نظری بر پیرامون شهر ویران شده انداخت و هیچ اثری از آبادی در اطراف آن ندید به نظرش آمد که تنها از عهده ملتی بسیار نیرومند و توانگر برمی‌آمده است چنان شهر عظیم و مستحکمی در میان چنان بیابانی بسازد. ولی وی بعنوان يك باستانشناس به خاطر نداشت چنان تمدنی در قرون گذشته در آن اطولی وجود داشته باشد.

ما اکنون به خوبی میدانیم که تگزیه به کشف و یا کشف مجدد پایتخت قوم هیتیان بنام «هاتوساس»^۱ موفق شده است. این قوم در فاصله بین دوهزار تا یکهزار و یکصد سال قبل از میلاد مسیح یکی از دول معظم دوران خود بوده و کوس همطرازی بامصر را می‌زده است. کشف سایر مراکز مربوط به هیتیان در اطراف محلی که تگزیه کشف کرده بود بعداً شروع گردید و مراکز مزبور امروزه به نامهای «آلاجاهیوک»^۲

و «یازی لی کایا»^۱ نامیده می شود و سپس سنگ نبشته ها و الواح و خرابه های شهرهای هیتیان در سراسر ترکیه و سوریه و حتی عراق نیز کشف گردید. و بر همه آشکار شد که نام هیتیان بایستی به همراه نام مصرز کر می شده است و مندرجات تورات صحیح بوده است. در اینجا قصد داریم وارد جزئیات کشفیات و استدلالات باستان شناسان که همگی دال بر عظمت فوق العاده این تمدن باستانی است بشویم. اگر شما علاقمند باشید در این زمینه اطلاعاتی بیشتر به دست آورید خواندن کتاب دلکش و آموزنده «سرام»^۲ را به نام «راز هیتیان»^۳ به شما توصیه می کنیم. نکته جالبی که باید در اینجا گفته شود اینست که در سال ۱۱۹۰ قبل از میلاد مسیح مهاجمان بیگانه شهر هاتوساس را دستخوش حریق ساختند. شگفت اینکه شعله های آتش که ظاهراً روزها طول کشیده بوده است سرپوشی از خاکستر و خاک بر سر آنچه از شهر باقی مانده بود کشید و آنجا را به همان حال محفوظ نگه داشت تا سی قرن بعد فضای روزگار پای باستان شناس کنجکاوی را به آنجا بکشد که آنجا را کشف کند و به دنیا بشناساند.

برای ما واقعاً لازم است سفری به شهر هاتوساس برویم تا بتوانیم به تاریخ آن طولی و آمیزه عجیب گذشته و حال آن معرفت حاصل کنیم.

۱ - Yazilikaya - ۲ C. W. Ceram

۳ - The Secret of Hittites

این شهر در یکصد و هشتاد کیلومتری جهت شمال - شمال شرقی آنکارا واقع است. بر روی جاده‌هایی که زیرسازی محکمی دارد ولی پریچ و خم و خطرناک می‌باشد و از میان طبقات خاک رس و سنگهای متورق احداث گردیده است عبور می‌کنیم. مناظر پیرامون ما آنچنان خشک و بی آب و علف است که گوئی از منطقه‌ای بر روی ماه می‌گذریم. ناگهان چنانکه معجزه‌ای روی داده باشد منظره تغییر می‌کند. این تغییر ناگهانی منظره را شما در اغلب نقاط آناتولی می‌بینید. وارد دره وسیعی می‌شویم و به موازات رودخانه‌ای که به رنگ خون خشک شده است پیش می‌رویم. این رودخانه سرخ فام همان است که در ترکی «فزل ایرماک»^۱ نامیده می‌شود و در قرون باستانی رود «هالیس»^۲ خوانده می‌شد.

این رودخانه شبیه داسی در منطقه شمال مرکزی آناتولی جریان دارد و به دریای سیاه می‌ریزد. همین رودخانه بود که مرزهای غربی امپراطوری هیتیان را تشکیل می‌داد. وقتی هتیان قوی بودند مردمان ساکن غرب رودخانه را وحشیان می‌خواندند و زمانی که شکست می‌خوردند فریجی‌های ساکن غرب رودخانه مردمان مشرق رودخانه را وحشیان می‌نامیدند.

در دهکده بغاز کوی که معنای لغوی آن دهکده «تنگ کلو»

است برای آنکه راهمان را بیابیم از روستائیان کمک می‌خواهیم و یکی را به عنوان راهنما پیدامی‌کنیم. البته نه به خاطر آنکه وی راهنمائیهای در باره مقصدمان به ما بکند زیرا انگلیسی نمی‌داند بلکه چون حضور این شخص موجب می‌شود بروبچه‌های شرور و اشخاص بیکاره گردمان جمع نشوند و برایمان مزاحمتی فراهم نیاورند. در عظمت و جلال منظره برابر دیدگانتان حالتی است که در شما این میل را پدید می‌آورد ساعتی تنها باشید. از جاده بسیار سخت و ناهموار جیب روئی که ظاهرآ از زمان تگزیه تا امروز فقط اندکی برپهنایش افزوده شده است به زحمت بالامی‌رویم «بکچی»^۱ یا کشتی محافظی که در این منطقه است به مامی گوید در روزهای بارندگی باید خیلی مواظب و محتاط بود زیرا ممکنست شخص صبح از این سر بالائی به راحتی بالا رود و بعد از ظهر به هنگام بازگشتن متوجه شود که باران تمام جاده را شسته و اثری از آن باقی نگذاشته است.

در اطاقکی که صورت دروازه ورود به این منطقه را دارد دفتر مخصوص مهمانان را امضاء می‌کنیم. هیچگونه دفترچه راهنما اشیاء یادبود، کوکا کولا یا آشامیدنی دیگری در اینجا پیدانمی‌شود. بنابر این اگر سیاحتی بخواهد شب در اینجا بماند باید در میان خرابه‌ها چادری برپا کند. کشتی محافظ همه جا را به ما نشان می‌دهد. در این

گوشه حفاریهای زیادی شده است و در نتیجه آرشیه‌های ملی امپراطوری هیتیان و در حقیقت اولین مجموعه الواح کلی به دست آمده است. ما میتوانیم دامنه حریق و حرارت فوق العاده حاصل از آنرا با مشاهده باقی مانده آجرهای بنائی که الواح مزبور در درون آن نگهداری می شده و اکنون در هم فروریخته است حدس بزنیم. چند قدم آنسوتر اثر بنای معبدی را بادیوارهای خارجی آن که رشته درازی از ساختمانهای سنگ خارائی است می بینیم. به زحمت می توان باور کرد که این ساختمانهای سنگی با ابزارهای دستی و چکشها و اسکنه‌هایی که نوک آهنی داشته اند تعبیه شده باشد. يك بنای سنگی مربع در آن سونوجه ما را به خود جلب می کند يك جانب این بنا تو خالی بوده به صورت حوضچه کم عمقی در آمده است. آیا این حوضچه وان حمام یا دستشویی بوده است؟ آیا مکانی بوده که هدایای معبد را در آن می گذاشته اند؟ کسی نمی تواند پاسخی درست به این پرسش بدهد. این یکی از صدها رازنا گشوده تمدن این مردم باهوش و آشنا به دقایق زندگی عملی می باشد.

با وجود این درباره دروازه‌ای که دوسوی آن دوشیر بزرگ قرار دارد نکته مرموز و پویشیده‌ای وجود ندارد. دو ستون سنگی عظیم که هر يك هفت متر طول دارد هنوز به موازات یکدیگر سرپا ایستاده اند و قطعات سنگی که این دو ستون را بوجود آورده عیناً نظیر ستونهای بتون

مسلح امروزی بدون کوچکترین درز و حفره‌ای و بدون استفاده از ساروج به همدیگر جوش خورده است. یکی از این دو ستون را بصورت یال و کویال و سربک شیر بشکل کاملاً طبیعی و قابل شناسائی حجاری کرده‌اند. (شیر دیگری که بر ستون دوم تعبیه شده به موزه هیتیان در آنکارا انتقال داده شده است) گشتی محافظ برای ماسرچ می‌دهد که شیر یکی از سمبولها و نشانه‌های این قوم بوده است. در حالی که هنوز بر سر این موضوع بحث در گیر است که آیا اصولاً هیچگاه شیر در منطقه آناتولی وجود داشته است یا نه. در ترکی شیر را ارسلان مینامند و این کلمه به صورت صفتی در وصف جنگجویان و قهرمانان شجاع ترك بکار رفته است.

مثالی دیگر از ابتکار و هوش قوم هیتیان قابل ذکر است. شهر هاتوساس از سه جانب به توسط صخره‌های عظیم محافظت می‌شد ولی از يك جانب مشرف بر بیابانی باز و بی‌پناه بود گرچه از همین جانب نیز رشته تپه‌ها و برید گیهای کوتاهی قسمتی از شهر را محافظت میکرد. هیتیان روی این تپه‌ها و برید گیها دیواری ساختند و زیر آن تونلی تعبیه کردند و به این ترتیب هر وقت شهر مورد محاصره دشمنان واقع می‌شد سپاه هیتیان از تونل مزبور به بیرون می‌خزید و از پشت سر بر سپاهیان دشمن شبیخون می‌زد. تونل نیز با تخته سنگهای منظمی که بدیگدیگر جوش خورده ساخته شده است. پس از گذشت سه هزار سال

این تونل هنوز وضع مستحکمی دارد و مامی توانیم ایستاده از درون آن عبور کنیم .

اکنون موقعی است که باید هیتیان را ترك كوئیم ولی لازم است در این دقیقه که خورشید در پس رودخانه سرخ رنگ هالیس در افق غروب می کند به احترام این قوم باهوش و متمدن لحظه ای سکوت کنیم .

جنگجویان این قوم عرابه های دو نفره جنگی با چرخهای نیزه دار را ساختند و تکمیل کردند و آنرا بعنوان یکی از مؤثرترین سلاحهای تهاجمی آن زمان در آوردند . امپراطوران آنها که نامهایی نظیر «سویلی لولی یوماس»^۱ و «آزیتاوانداس»^۲ داشتند نه تنها از راه تسخیر، بلکه از راه انعقاد عهدنامه و ازدواج ها و پیوندهای سلطنتی امپراطوری عظیمی به صورت کشورهای متحده بوجود آوردند . از جمله یکی از شاهزاده خانمهای هیتیان همسر یکی از فراعنه مصر شد . اسناد سیاسی که در دوره هیتیان تنظیم شده از جمله عهدنامه بزرگ بین آنها و رامسس فرعون مصر به قدری محکم و عالی تهیه گردیده است که دیپلماتهای امروزی نیز از آن بهتر تنظیم نمی کنند . جای تأسف است که چنین تمدن عظیمی به دست جمعی وحشی طعمه حریق گردید و در نتیجه امروزه در جایی که زمانی شهر هاتوساس بود گوسفندان به

چرا سرگرمند وزارعین به کشت وزرع می‌پردازند .
 ملتهائیکه پس از هیتیان در منطقه آناتولی به قدرت و حکومت
 رسیدند هر یک تمدن جدیدی در آنجا بنیاد گذاردند به طوریکه اکنون
 می‌توان طبقات متنوع این تمدن‌ها را که یکی بر روی دیگری بنا شده
 است مطالعه کرد . راهی آسان برای مشاهده و مطالعه این تمدن‌های
 گوناگون در ناحیه شمال غربی شبه جزیره نزدیک تنگه داردانل ،
 دیدن تپه کم ارتفاعی است که امروزه «حصارلیک»^۱ خوانده می‌شود .
 بر روی این تپه شهر باستانی تروا قرار داشته است . همین شهر بود که
 هومر شاعر عالیقدر یونانی آنرا صحنه شاهکارهای خود ایللیاد و اوڈیسه
 قرار داده است . بر روی این تپه «اشیل»^۲ و «نستور»^۳ و «اولیس»^۴ یونانی
 با «پریام»^۵ و «پاریس»^۶ و «هکتور»^۷ جنگیده‌اند . ولی کاوش‌های درون
 تپه شمارا به نه شهر جداگانه رهنمون می‌سازد که هر یک بر بالای دیگری
 بنا شده است و اکنون برای باستان شناسان این سؤال پیش آمده که
 کدام یک از این شهرهای نه گانه شهر معروف ترواست . در حقیقت
 شلیمان باستان شناس معروف که اولین بار به اهمیت تپه مورد بحث واقف
 شد شهری را به نام تروا نامید که تروای واقعی نیست . ولی نکته مهم
 این نیست که کدام یک تروا است بلکه معرفت به این واقعیت است که

Nestor -۳	Achilles -۲	Hisarlik -۱
Paris -۶	Priam -۵	Ulysses -۴
		Hector -۷

درسه هزارسال پیش فرهنگی استوار و پرمایه در آسیای صغیر وجود داشته است .

از زمانی که پایتخت هیتیان به آتش کشیده شد مدتی زیاد نگذشت که شهر تر و آگشوده شد و فتح این شهر راه را برای یونانیان هموار ساخت که قسمت غربی آسیای صغیر را در قلمرو متصرفات خود درآوردند . اقوام گوناگونی طی قرنهای متمادی در این ناحیه سکونت گزیده اند . هر قوم با قوم پیش از خود از طریق وصلت آمیخته ، نواحی اطراف را فتح کرده ، و خود مغلوب قوم قوی تری شده است و مجموع این وقایع خصلت های فرد آناتولی را پدید آورده است . این خصلت ها با جلوه های گوناگونی شناخته می شود : وابستگی شدید به زمین ، روح استقلال طلبی ، غریزه دادوستد ، و عشق به دریا و کوه های مرتفع . اقلیم ناسازگار و خشن داخل فلات مردمی سخت کوش و جان سخت و باعزم که همان تر کها باشند به وجود آورد . از نواحی کنار دریا که اقلیمی سازگار تر و مطبوع تر داشت مردمی اندک متفاوت پدید آمد . آنچه این دسته ها را به یکدیگر مربوط ساخت و در کنار هم نگهداشت علاقه مشترک به سرزمین آناتولی بود .

دوران عظیم توسعه تجارتي آناتولی - آسیای صغیر در فاصله سقوط تر و و انحطاط امپراطوری رم بود ، سرزمین آناتولی منابع طبیعی معدنی و کشاورزی بسیار دارد . قلع ، کرم ، مس ، زیتون ، میوه های

فصل دوم

فراوان و گندم از جمله ارقام برجسته این منابع طبیعی است. تازمانی که جنگلهای داخل فلات را همه از بین برده بودند درختان بی شماری این ناحیه را پوشانده بود. نیروی دریائی روم برای ساختن کشتیهای پاروئی و شراعی خود از جنگلهای آسیای صغیر به خصوص از جنگلهای ناحیه آنکارای امروز استفاده میکرد. منطقه اطراف آنکارا، امروزه به کلی بدون درخت است و حکومت جمهوری ترکیه از چندین سال پیش برنامه هائی برای احداث جنگلهای مصنوعی در این منطقه تنظیم کرده و به مورد اجرا گذارده است. از همه این ثروت های طبیعی گران بهاتر و با ارزش تر از لحاظ یونانیان و رومی ها وجود منابع سرشار عالی ترین سنگ مرمر در آن زمان بود. از سنگ مرمر ناحیه های «ایونی»^۱ و «کاریا»^۲ در نزدیکی دریای اژه برای ساختن شاهکارهای معماری آن زمان نظیر آرامگاه «هالی کارناسوس»^۳ و معبد دیانا در ناحیه افسس «افهزوس»^۴ استفاده می شد.

باین ترتیب در آسیای صغیر مردم از همان زمانهای قدیم ترجیح دادند به جای ماجراجوئی به بازرگانی بپردازند. شاهراههای بزرگ تجارتنی دنیای قدیم که از چین و هند و ایران می گذشت و به نامهای جاده ابریشم و جاده ادویه موسوم بود از این شبه جزیره رد می شد و

۳- Halicarnassus

۲- Caria

۱- Ionia

۴- Ephesus

به غرب دنیای آن روز می پیوست. گرداگرد بندرها و بار اندازهای طبیعی آن زمان که متأسفانه امروزه در نتیجه قرن‌ها رسوب نزدیک شدن کشتیها به آنها میسر نیست شهرهای بزرگ و ثروتمند تجارتمندی برپا می‌شد. وقتی برای دیدار این شهرها برویم خواهیم دید تا چه اندازه ثروتمند و پر فعالیت بوده‌اند.

همانطور که تذکر داده شد بیشتر یونانی زبانان در قسمت غربی آسیای صغیر مستقر گردیدند. بین این مردمان و باقی مانده‌های امپراطوری هیتیان دو قوم دیگر زندگی می‌کرده‌اند که باید به حال آنان تا اندازه‌ای آشنائی پیدا کنیم. اینان «فریجی‌ها»^۱ و «لیدی‌ها»^۲ بودند. سلسله پادشاهان فریجی دو شخصیت بزرگ در تاریخ به جای گذاردند که ترک‌های امروزی به آنان مباحثات می‌کنند. همچنانکه دوست دارند گذشته خود را منتسب به هیتیان‌ها بدانند به منظور اینکه ادعا کنند تاریخ بدون انقطاع و پیوسته ترك در سرزمین آناتولی وجود داشته‌است. اولین نفر از این دو شخصیت بزرگ «گوردیوس»^۳ نام داشت. این شخص در آغاز کار هیچ اسم و رسمی نداشت چه رسد باین که پادشاهی باشد.

در حقیقت وی روستائی بی نام و نشانی از اهالی آناتولی بود. از فضای روزگار چنین پیش آمد که اهالی فریجیه که گوردیوس نیز یکی

از آنان بود بر آن شدند تا برای خود پادشاهی بر گزینند و چون هیچکس که مناسب و شایسته این مقام باشد خود را نامزد نکرد از کاهن بزرگ خویش درخواست کردند یا کسی را بر گزینند و یا آنکه بآنها بگویند چگونه می توانند کسی را برای شاهی بیابند. کاهن به شیوه سایر کاهنان که خاص خودشان است و کسی از آن سر در نمی آورد به ایشان گفت اولین کسی که سوار بر عرابه از جلو معبد بگذرد شایستگی پادشاهی آنان را دارد. شیوخ و بزرگان فریجیه با شتاب به دروازه شهر کردند آمدند و پس از لحظه ای گوردیوس از همه جا بی خبر در حالی که سوار بر عرابه خود بود و به سوی بازار شهر می آمد نمودار شد. او را بد پادشاهی بر گزیدند و اتفاقاً با توجه به شرایط انتخابش پادشاه بسیار خوبی هم از آب در آمد. وی بر قلمرو فریجیه بسی افزود و اساس سلطنت استواری را بنانهاد و پایتختی ساخت که طبعاً در کنار معبدی بود که ارتقای وی را به مقام پادشاهی موجب شده بود و آنرا گوردیوم نامید. امروز این شهر گوردیون نامیده می شود.

گوردیوس به عرابه خود که با گاو کشیده می شد بسیار می بالید زیرا گرهی که تیر اصلی عرابه را به تیر محور چرخها متصل می ساخت گره سخت و پیچیده ای بود. طنابی که با آن چنین گرهی بسته شده بود از پوست درخت مخصوصی بود که چوب سختی داشت. وی از مردم خواست گره مزبور را بکشایند و هیچکس از عهده بر نیامد. کاهن بار

دیگر پیش گوئی کرد اولین شخصی که از عهدۀ گشودن آن گره بر آید فرمانروای تمام آسیا خواهد شد. مدتها پس از آنکه گوردیوس از دنیا رفت کرۀ عربۀ وی در شهر کوردیوم همچنان ناکشوده باقی ماند و کسی از عهدۀ گشودن آن بر نیامد. سرانجام اسکندر کبیر که از یونان عازم جنگ با ایرانیان شده بود در سر راه خود از کوردیوم گذشت و بایک ضربه شمشیر آن را از میان برید و آنگاه به راه خود ادامه داد تا سراسر آسیا را فتح کند. از همان زمان اصطلاح بریدن کرۀ کوردیوس بر جای مانده است و راه حل مشکلات را به شیوۀ مردم آناطولی بیان می کند.

یکی از جانشینان گوردیوس، «میداس»^۱ نام داشت. در واقع همه فرمانروایان فریجیه یا گوردیوس و یامیداس نام داشتند. ولی این میداس استعداد عجیبی مخصوص به خود داشت. وی به هر چه دست میزد آن چیز بی درنگ بدل به طلا می شد. چنانکه یک شب نیز دخترش از آسیب این استعداد پدر مصون نماند و بدل به طلا شد و پدرش را به داغ خود دچار ساخت. این حکایت ممکنست حاکی از این نکته باشد که فریجی ها نژادی دستخوش تصورات و احلام بودند ولی به هر حال از این افسانۀ آناطولی باستانی ضرب المثل دست بهره می زند طلا می شود به تمدن امروزی ما رسیده است. وقتی می گوئیم فلان شخص دست به هر

فصل دوم

چه بزند طلا می شود غرضمان این است که وی آدم واقعا خوش اقبالی است. یکی دیگر از ثروتمندان این ناحیه که از وی میراثی برای ما به یادگار مانده است «کزوس»^۱ نام داشت. وی پادشاه لیدی ها بود و آغاز کار لیدی ها چنین بود که سرزمین های در مسیر راه های کاروان و شرق به غرب را در تصرف خود در آوردند و از کاروانهای شتری که از آن راههای گذشته باج می ستاندند. علاوه بر این در آمد پادشاهان لیدی نظیر کرزوس منبع ثروت آسان و سرشاری نیز داشتند. به این ترتیب که کافی بود مقداری از ماسه های بستر رودخانه «پاکتولوس»^۲ را که از میان شهر سارد پایتخت لیدی می گذشت از غربال بگذرانند و با مقدار زری که عایدشان می شد هزینه سپاهیان و نگهداری شهر را تأمین کنند. بهر حال اگر شاه میداس به علت آنکه به هر چیز دست میزد آن چیز بدل به طلا می شد و در نتیجه احتمالاً از گرسنگی جان سپرد، کرزوس مرتکب اشتباهی دیگر شد. قبل از آنکه سپاهیان خود را علیه ایرانیان که در آن زمان بسی نیرومند شده به سوی لیدی لشکر کشی کرده بودند تجهیز کند با کاهن شهر مشورت کرد و از وی خواست تا در باره تصمیم وی نظر دهد. کاهن به او گفت قبل از آنکه خورشید غروب کند عمر امپراطوری بزرگی به پایان خواهد رسید. کرزوس از این پیشگویی به شوق آمد و در رأس سپاهیانش به جنگ ایرانیان شتافت. قبل از آنکه

خوشید غروب کند عمر امپراطوری بزرگی به سرآمد ولی این امپراطوری خود وی بود .

لیدی‌ها دو چیز تازه دیگر به دنیا آموختند یکی فکر (و همچنین مظهر واقعی) شخص مستبد و دستمگر و دیگر پول را. چون این قوم نقش واسطه‌ای را میان بازرگانان شرق و غرب بازی می‌کردند متوجه شدند باید وسیله‌ای رسمی که اعتماد هر دو طرف را جلب کند داشته باشند تا به یاری آن کالاها را دو طرف را با یکدیگر مبادله کنند. نخستین قدمی که در راه تحقق این اندیشه برداشتند به صورت نقش کردن مهر دولتی که شکل شیر یا روباهی داشت بر روی صفحات فلزی بود که در راه خرید یا مبادله کالاها به کار می‌رفت. اگر امروز تمام مشکلات و ناراحتی‌های ماناشی از کم یا زیاد بودن پول است چاره‌ای نداریم جز آنکه لیدی‌ها را که بنیان‌گذار آن بوده‌اند سرزنش کنیم .

پس از شکست کروزوس، ایرانیان فرمانروایان آسیای صغیر شدند، ولی چون مرکز امپراطوری آنان از متصرفاتشان در آسیای صغیر بسیار دور بود؛ فرمانروائی خود را بر آن سرزمین از طریق فرمانداران محلی اعمال می‌کردند و عملیات و سازمانهای بازرگانی را همچنان در اختیار خود مردم می‌گذاشتند و در آنها دخالتی نمی‌کردند . بیشتر جنگهای نامنظم و گاه به گاهی بین آتنی‌ها و اسپارتها و ایرانی‌ها در قسمت غربی سرزمین آناتولی درمی‌گرفت . در سال ۴۴۹ قبل از میلاد

فصل دوم

عهدنامه بی‌سابقه‌ای تنظیم شد که بموجب آن مقرر گردید سپاهیان ایران از محلی که به مسافت يك روز مسافت بر روی اسب از دریا فاصله داشت جلوتر نروند. همچنین قرارداد ایرانیان از کسب داشتن کشتی به بنادر و جزایر دریای اژه خودداری کنند. در قرن سوم قبل از میلاد اسکندر کبیر پس از آنکه گره عرابه گوردیوس را بایک ضربه شمشیر از هم گشود دومین فرمانروای مهاجم شبه جزیره شد. پس از آنکه اسکندر کبیر در بیست و سه سالگی از دنیا رفت، سرزمین آسیای صغیر بین سرداران مقدونی که با یکدیگر در جنگ بودند تقسیم شد. شهرهای ایونی که تجارت و داد و ستدشان در نتیجه عدم ثبات و آرامش سیاسی متزلزل شده بود با اشتیاق زیاد به سوی دولت جدید روم روی نهادند.

کشور پادشاهی «پرگاموم»^۱ که در مغرب آسیای صغیر واقع است نخستین دولت کوچک شبه جزیره نبود که جزو قلمرو روز افزون دولت نیرومند روم درآمد. ولی شیوه سیاسی پادشاهان پرگاموم بسیار جالب توجه است و نشان می‌دهد که تاریخ سیاسی آناتولی چقدر غنی و آموزنده بوده است. پادشاهان پرگاموم در طول قرن دوم قبل از میلاد گاه به گاه با دولت روم عهد مودت و اتحاد می‌بستند و در نتیجه موفق می‌شدند یا به پای توسعه روز افزون قلمرو دولت روم آنان نیز بروسعت کشور خود

بیفزایند. سرانجام این پادشاهان از تقبل مسئولیتهای فراوان و دشوار اداره سرزمین پهناور خسته شدند و آخرین پادشاه پرگاموم به نام «آتالوس»^۱ سوم در بستر مرگ وصیت کرد که کشورش به قلمرو دولت روم منضم گردد.

فرمانروایان روم پس از آنکه قسمتهای مختلف سرزمین آناتولی را فتح کردند و با یکدیگر متحد ساختند بر سراسر شبه جزیره صلح رومی را مستقر کردند و برای مردم آناتولی قانون و نظم و امنیت عمومی به وجود آوردند، راههای خوب ساختند و اداره سرزمین را با روشی صحیح و مؤثر آغاز کردند. از نظر اهالی آناتولی دولت روم محققاً بهترین فاتح بیگانه محسوب می‌شد. در سراسر کرانه‌های جنوبی ترکیه خرابه‌های شهرهای بزرگ دوران تسلط دولت روم را که به خوبی باقی مانده است می‌توان دید. همه این شهرها آمفی تئاترها و مجاری آب و فاضل آب و حصارها و برج و باروهائی داشتند. حصارها در طول رشته‌ای از تپه‌های مشرف به شهرها ساخته شده است و دفاع و مبادلهٔ علامات و مخابرات توسط آنها میسر می‌شده است. حقیقت آنست که راه موجود و مورد استفاده در جنوب ترکیه امروزی و بسیاری از راههای دیگر بر روی شاهراههای نظامی زمان تسلط دولت روم بر آسیای صغیر احداث گردیده است.

زمانی که آسیای صغیر در اشغال روم بود در تحول زندگی مذهبی امپراطوری روم نقش مهمی داشت. این تحول از لحاظ بسط و نشر مسیحیت در قلمرو امپراطوری روم بسیار با اهمیت بود. «طرسوس»^۱ که شهری است در جنوب ترکیه زادگاه «سائول»^۲ (پولس رسول) بود که به شیوه معجزه آسائی ناکهان از یک دژ خیم ستمگر برای عیسویان به بزرگترین سخنگو و مدافع مسیحیت بدل شد. «پولس رسول»^۳ پس از آنکه به آتین عیسی گروید نخستین موعظه خود را در شهر «پرگه»^۴ در نزدیکی آنتالیا واقع در جنوب ترکیه ایراد کرد. این شهر به خدایان مشرکان نیاز شده بود. در انجیل نامه هائی از پولس رسول منقولست که به «غلاطیان»^۵ یعنی مردمی که از نژاد و باقی مانده گلها بودند و در آن زمان در اطراف ناحیه آنکارای امروزی زندگی می کردند و نیز به اهالی افسس (افهزوس) نوشته شده است. وقتی پولس رسول با کشتی به افهزوس رفت شهر مزبور غنی ترین و آبادترین شهر ناحیه ایونی بود. افهزوس شهری بود که مردم آن دیانا الهه یونانی رامی پرستیدند و برای این الهه معبدی ساخته بودند که یکی از عجایب هفتگانه دنیای آن زمان به شمار میرفت. مواعظ و نامه نگاریهای پولس رسول آن چنان در نظر مردم افهزوس مطبوع و مقبول افتاد که پیروان دیانا را سراسیمه و هراسان

Perge - ۴

St. Paul - ۳

Saul - ۲

Tarsus - ۱

Galatians - ۵

ساخت . آنان که بیش از همه هراسان و نگران شده بودند نقره کاران شهر بودند که در آمدشان از محل فروش نمونه‌های کوچک سیمین معبد دیانا به مردم تأمین می‌شد . یک روز وقتی پولس رسول می‌خواست موعظه خود را شروع کند این نقره کاران بلوا و شورش پیا کردند . با جنجال و هیاهو پولس رسول را از ایراد موعظه اش باز داشتند و در کوی و برزن شهر تظاهراتی برپا ساختند و بانگ بر آوردند «زنده و جاوید باد دیانای اهالی افه زوس» لازم به تذکر نیست که بعضی مقامات و سپاهیان دولت روم این نقره کاران مشرک را گرد آورده بودند اما در موقع خود شهر افه زوس یکی از پایگاههای مسیحیت گردید .

از نفوذ و استقرار مسیحیت در آن اطولی غربی روایتی پدید آمد که امروزه به عنوان واقعیتی مقبولیت یافته است . قبل از آنکه حضرت مسیح مصلوب شود مادر خود حضرت مریم را به «یوحنا رسول»^۱ سپرد تا مواظبش باشد . روایت از این قرار است که مریم عذرا به افه زوس آمد و در خانه کوچکی مشرف بر شهر سالهای دراز زندگی کرد و در همانجا از دنیا رفت . ترکهای امروزی نسبت به این موضوع نظرو تعصب خاصی ندارند ولی بر روی کوه مشرف به خرابه‌های افه زوس خانه‌ای را به مسافران و جهانگردان نشان می‌دهند که حضرت مریم در آنجا زندگی می‌کرده است . مزار حضرت مریم در این ناحیه هنوز

فصل دوم

به دست نیامده است ولی کلیسای کاتولیک خانه مزبور را به عنوان ضریح مقدس حضرت مریم به رسمیت شناخته است .

فرمانروائی دولت روم بر آسیای صغیر در حدود پانصدسال ادامه یافت . در پایان قرن چهارم پس از میلاد امپراطوری روم به دو قسمت تقسیم گردید . روم شرقی که پایتختش در شهر قسطنطنیه یعنی پایتختی که به دست امپراطور قسطنطین بر روی شهر کوچک یونانی بیزانسیوم ساخته شده بود محافظ و مدافع آسیای صغیر گردید . پس از آنکه عمر روم غربی از لحاظ سیاسی در سال ۴۷۶ میلادی به انجام رسید ، روم شرقی به عنوان امپراطوری بیزانس تا هزارسال دیگر با عظمت باقی ماند .

امپراطوران بیزانس از همان آغاز کار به نقش مهم آناتولی در ثبات و استحکام امپراطوریشان پی بردند و به سرزمین آناتولی امتیازات خاصی بخشیدند . انحطاط امپراطوری بیزانس در واقع از زمانی شروع شد که سرزمین آناتولی را در اثر شکست «مالازگرت»^۱ در سال ۱۰۷۱ به ترکان سلجوقی واگذارند . دلیل نبوغ مصطفی کمال آتاتورک همین نکته است که پس از بیرون آوردن ترکیه جدید از غرقاب شکست مصیبت بار ۱۹۱۸ کار خود را با تجدید حیات و آبادانی آناتولی آغاز کرد .

امتیازاتی که از طرف امپراطوران بیزانس به سرزمین آناتولی داده می‌شد به شیوه‌های گوناگون بود. فرمانداران ایالت‌های آناتولی نسبت به فرمانداران مناطق امپراطوری در شبه جزیره بالکان حقوق و امتیازهای بهتری داشتند و به سرکردگان و سرداران نظامی آناتولی که دارای شخصیت و نبوغ نظامی بودند از طرف امپراطوران زمینهایی به عنوان تیول داده می‌شد که به میراث در خانواده‌شان باقی می‌ماند. برای کسانی که از اهل آناتولی بودند پیشرفت و ترقی در مقامات سیاسی و نظامی در دستگاه امپراطوری بسی آسانتر و زودتر میسر بود. اعطای این امتیازات در عمل نتیجه خوبی به بار می‌آورد. در هر حال آناتولی از لحاظ امپراطوری بیزانس نه تنها با ارزش بود بلکه جنبه حیاتی داشت. فرمانداران ایالات شرقی آناتولی در خطوط مقدم جبهه دفاعی آناتولی در مرزهای ایران و بعداً در برابر خلفای اسلامی بودند. بهترین و آزموده‌ترین سربازان و ملوانان ارتش امپراطوری از میان روستائیان سترک و نیرومند آناتولی برگزیده می‌شدند.

در مرزها «آکریتائی»^۱ هامی زیستند و اینان حکام فتودالی بودند که زمینهایی در تیول خود داشتند و به عقیده خود با دشمنان خدا و امپراطور و صرفاً به خاطر آنکه از جنگجویی لذت می‌بردند، می‌جنگیدند.

فصل دوم

در دوران امپراطوری بیزانس در سرزمین آناتولی مناطق بزرگ پوشیده از چراگاهها و زمینهای زراعتی بزرگ بوجود آمد و خانواده‌های برجسته اشراف بیزانس اغلب از اهالی آناتولی بودند. در خانواده‌های بزرگ این رسم معمول بود که هر کدام لاقبل یک نفر از افراد خود را برای خدمت به امپراطور به قسطنطنیه می‌فرستاد. بسیار اتفاق می‌افتاد که یکی از ملاکان فتودال با تمام ملازمان خود به دربار امپراطور می‌آمد و آمادگی خویش و همراهانش را برای پیوستن به ارتش امپراطوری اعلام می‌داشت و این بیشتر در زمانهایی بود که خطری موجودیت امپراطوری را تهدید می‌کرد. با توجه به این نکته که این گونه ملاکان فتودال در قلمرو خود عملاً استقلال تام داشتند و سرسپردگی و اطاعت کور کورانه آنان از امپراطوری که از آنان بسی دور بود بسیار شکفت می‌نماید. ولی مسیحیت در آناتولی ریشه‌های عمیق و نیرومندی دوانده بود و امپراطور به عنوان خلیفه حضرت مسیح در روی زمین مقامی داشت که بی‌چون و چرا اطاعت و اخلاص همگان را بر می‌انگیخت. برخی از این خانواده‌های مهم و برجسته نه تنها پشتیبانی مادی و نیروهای خورا برای دوام و قوام امپراطوری عرضه می‌داشتند بلکه امپراطورانی نیز از میان آنان بر می‌خاستند از جمله این خانواده‌های مهم و مقتدر می‌توان خانواده‌های «فوکاس»^۱ و «کم‌نی»^۲

(چهارامپراطور)، سلسله مقدونیها را (که در واقع آرامنه بودند) در فاصله سالهای ۱۶۷ تا ۱۰۲۵ میلادی یعنی در بهترین دوران امپراطوری بیزانس سلطنت می کردند نام برد.

ولی غرور و نخوت و مقام دوستی بیجا و بی لیاقتی بعضی حکام فتودال آناتولی به تدریج و مآلاً به ضعف و انحطاط امپراطوری بیزانس منجر گردید. هر موقع امپراطوران از اهل آناتولی نبودند، این حکام فتودال ندای آنان را برای کمک پاسخ نمی دادند و دوره چهارم جنگهای صلیبی که در ضمن آن و نیزی های طماع به جای رفتن به سوی اورشلیم قسطنطنیه را به غارت بردند تنها در نتیجه غرور و نخوت این حکام فتودال چنان نتیجه ای بیار آورد.

در دوران بیزانس زندگی در آسیای صغیر با آرامش می گذشت. این آرامش فقط گاه گاهی در نتیجه حملات اعراب و ایرانی ها مختل می گردید. در نتیجه دوام این آرامش بازرگانی و زراعت در آناتولی رونقی فراوان یافت. زبان یونانی زبان رسمی و کیش ارتودوکس مذهب رسمی بود. زارعی که در قرن هشتم میلادی در آناتولی زندگی می کرد خوشبخت بود از اینکه زمینی حاصلخیز و آب فراوان در اختیار دارد. صورت دارائی يك مالک متوسط آن دوره (نه يك حاکم فتودال) که امروز در دست است پنجاه مزرعه، ششصد رأس گاو، یکصد رأس گاو نر، هشتصد رأس اسب، هشتاد رأس یابو و قاطر و

فصل دوم

دوازده هزار رأس گوسفند را نشان می دهد . چنین مالکی می توانست در سالن نهارخوری منزل بزرگ خود از سی و شش نفر مهمان بر گرد میز نهارخوری بزرگی که از عاج ساخته شده بود پذیرائی کند . زندگی برای روستائیان فقیر البته مشکل ولی قابل تحمل بود . روستائی و زنتش در روی زمینی که متعلق به خودشان بود زراعت می کردند . حیوانات مورد نیازشان را به طور نسبه و قسطی می خریدند و در خانه ای همراه همه بستگان خود زندگی می کردند . درده هر روز به مناسبتی بساط بزم و شادی بر پا می شد و جشنهایی برای ازدواج ، برداشت خرمن ، جشنهای سالیانه و البته بساط سوگواری و تشییع جنازه نیز پایه پای جشنها و شادمانیها روستائیان را سرگرم می ساخت . قسطنطنیه نزدیک بود و مسافرانی که از آنجا می آمدند می توانستند از مهمان نوازی خاص اهالی آناتولی که نزد آنان چون آئین مقدسی محترم شمرده می شد برخوردار گردند و سر میز ضیافت برای میزبانان و سایر مهمانان از عظمت و زیبایی آن شهر بزرگ داستانها گویند و قسطنطنیه را در داستانهای خود شبیه به دختر جوانی که سر و مویش به طلا و جواهرات قیمتی مرصع باشد تشبیه کنند و با این کار شنوندگان نشان را غرق شوق و حیرت سازند . اغلب خانواده های نازپروری در ارش امپراطوری داشتند و وقتی این پسر ها به خانه شان بازمی گشتند از بلغارها و وارانی «های وحشی و عقب افتاده و نیز از جنگلهای کاج که

در شمال قلمرو امپراطوری دیده بودند داستانها می سرائیدند .
 تهدید ناشی از خطر حملات احتمالی که همیشه وجود داشت ،
 گرچه در قسمت اعظم این دوران جنبه عملی به خود نگرفت انگیزه
 نشئه آوری برای جوانان ماجراجو و ماجرادوست بود . اولین تهدید
 از جانب ایرانیان بود . ولی در قرن هفتم امپراطور هر اقلیوس حلقه
 محاصره کرد قسطنطنیه را شکست و سپاهیان ایران را تا مرزهای ایران
 عقب راند . خطر حمله اعراب جدی تر و طولانی تر بود . اعراب مسلمان
 که می خواستند امپراطوری اسلامی را از هر جانب توسعه دهند ، در
 وجود امپراطور بیزانس که خلیفه حضرت مسیح در روی زمین و
 پیشوای کلیه عیسویان ساکن مشرق زمین خوانده می شد بزرگترین
 و خطرناکترین دشمن خود را می دیدند و او را مانع عظیمی در سر راه
 خود می دانستند . اعراب مسلمان دوبار قسطنطنیه را در محاصره خود
 در آوردند . بار اول محاصره چهار سال طول کشید . در بار دوم ارزش
 سرزمین آناتولی برای نجات امپراطوری به خوبی معلوم شد . به این
 ترتیب که «لئو»^۱ یکی از سرداران امپراطوری از جانب آناتولی با سپاهی
 عظیم به جانب قسطنطنیه شتافت و نیروهای اعراب را غافلگیر کرد و
 آنان را بکلی تار و مار ساخت . این سردار که اهل ناحیه «ایزائوریا»^۲ در
 کوههای جنوبی آناتولی بود و به همین سبب «لئوی ایزائوریائی»

خوانده می‌شد چندروز بعد به‌عنوان امپراطور لئوی پنجم تاجگذاری کرد. اعراب پیوسته بر آناطولی حمله می‌آوردند ولی هیچگاه قسمت مهمی از آنرا تحت تصرف نیاوردند. این حملات و یورشهای منظم‌زندگی را در مرزهای دوامپراطوری هم برای مرزنشینان و هم برای شیوخ قبایل صحرائشین عرب که در غرور و جنگجویی دست کمی از آنان نداشتند بسیار پرهیجان و مشغول‌کننده ساخته بود. معروفترین این رؤسای مرزنشین شخصی بنام «دیگه‌نیز»^۱ بود که بر کنار شط‌فرات قصری با عظمت مانند قصرهای داستانهای هزارویکشب داشت. این دیگه‌نیز با اینکه احتمالاً خود دزد سروری بیش نبود در داستانهای عوامانه سرزمین آناطولی همان مقامی را حائز است که روین‌هود در غرب دارد. دوران بیزانس در تاریخ آناطولی محققاً با افتخار و تنوع فراوان همراه بوده ولی نمی‌توانسته است دوام یابد.

در سرزمینهای دوردستی که در آسیای مرکزی واقع بود جنگها و ازدیاد مداوم جمعیت روز به روز وضع دشوارتری به وجود می‌آورد زیرا قبایل قوی‌تر آب و چراگاهها را برای خود محفوظ می‌داشتند و در نتیجه قبایل ضعیف‌تر در جستجوی آب و چراگاههای بی‌صاحب از راهی که قرن‌ها مهاجران از مشرق به مغرب پیموده بودند به سوی غرب روان می‌شدند. این قبایل بیابانگرد و چادرنشین نخست در شمال ایران

گرد آمدند و در آنجا با پیروان خلفای اسلامی تماس پیدا کردند. مذهب اسلام که بسی ساده و بی پیرایه بود و از پیروان خود رعایت تشریفات مذهبی بسیار آسانی را انتظار داشت مورد قبول و مطبوع طبع این قبایل ساده دل واقع شد و هر بار گروه فراوانی از آنان به دین اسلام می گرویدند. بسیاری از ایشان که تازه مسلمان شده بودند دسته های غازی اسلام را تشکیل دادند و برای توسعه مذهب اسلام به سوی سرزمینهای ناشناخته رهسپار شدند. گرچه در این دسته ها بسیاری چنین انگیزه ای نداشتند و صرفاً به قصد پیدا کردن چراگاههای جدید راه می سپردند. این قبایل با اینکه از لحاظ عده اندک بودند ولی چون ذاتاً و طبعاً سربازان با انضباطی بشمار می رفتند، لجاجت و سرسختی داشتند و در سرزمین آباء و اجدادی خود در زمینه اداره قبیله وزیرستان آموزشی یافته بودند به همین جهت خیلی بیشتر و زودتر از اعرابی که حس انفرادی بودن در آنان غلبه داشت توانستند سرزمینهای اسلامی را توسعه دهند و کاری را که اعراب آغاز کرده بودند به پایان برسانند. نتایج غلبه این قبایل بیا بانگرد و چادر نشین بر سرزمین آناتولی بسیار عظیم بود.

فصل سوم

ترکان قهار وارد می‌شوند

به موجب روایات ادبیات حماسی آسیای مرکزی قرنهای پیش سپاهی از سواران بر روی استپ‌های آسیای مرکزی پدیدار شدند و به سوی باختر به آنجا که خورشید غروب می‌کند به راه افتادند. بدنبال این سواران زنان و کودکان با عرابه‌هایشان و سیاه چادرهای نم‌دین در حرکت بودند. در پیشاپیش همه اینان گرگی خاکستری پیش میرفت و آنچه را در پشت سرداشت رهبری می‌کرد. آنطور که از داستانهای حماسی برمی‌آید آغاز پیدایش تاریخی ترکها چنین بوده است.

هیچکس بدرستی نمی‌داند چرا و چگونه گرگی خاکستری نشانه و مظهر ترکها شده بود. بعضی از داستانسرایان سمرقند روایتی دیگر برای مردم تعریف می‌کردند. در آسیای مرکزی شاهزاده خانمی بدست جماعتی از راهزنان گرفتار شد و سپس گرگ عظیمی

ویرا از چنگ راهزنان نجات داد . شاهزاده خانم برای سپاسگزاری از این لطف گرگ به ازدواج وی درآمد و فرزندان این گرگ و شاهزاده خانم تر کها بودند که به خاطر داشتن معجونی از خصایل و مشخصات انسان و گرگ از سایر مردمان متمایز شدند. به موجب افسانه دیگری گرگ ماده ای پسرک شیرخواره بی سرپرست ول شده ای را پیدا کرد و او را شیرداد و پرستاری کرد. پسرک در کله گرگان بزرگ شد . افسانه دیگری چنین میگوید که دولت روم توسط رمولوس و رموس که پسران دو قلوئی بودند و از شیر گرگ ماده ای تغذیه و بزرگ شده بودند بنیان گذارده شده است و با اینکه تر کها بیزانسی ها را تحقیر می کردند دوست داشتند خودشان را با رومی ها مقایسه کنند و برابر بدانند . در واقع تر کهای اولیه تا اندازه ای با رومی ها شباهت داشتند به این معنی که سر بازان با انضباط ، مدیران و سازمان دهندگان قابل ، بازرگانانی بی تجربه و کم استعداد ولی در کار تشکیل امپراطوری فوق العاده موفق بودند .

شاید هرگز چنین گرگ خاکستری وجود نداشته است ولی ترکان سوارکار که از ریگزارهای آسیای مرکزی به راه افتادند و مرزهای امپراطوری بیزانس را متزلزل ساختند پرچمی با خود داشتند که سرگرگی بر آن منقوش بود . تا کنیک و شیوه های جنگی آنان ظاهراً نظیر شیوه جنگ و گریز گرگان بوده است . به این ترتیب

که ناگهان حمله می کردند و برای فریب دشمنان خود را به دروغ شکست خورده می نمودند و عقب می نشستند و دسته کوچکی از تیراندازان جان سخت و تیزپای آنان برق آسا قسمتی از قوای دشمن را محاصره می کردند . شیپورها و طبلها و صفیرها هوا را می شکافت . بیرقی که بروی آن سرگرگی منقش بود به سوی پائین آورده می شد و ترکها باشتاب هرچه تمامتر به سوی دشمنان هجوم می آوردند و در همان حال هجوم فریادهای عجیب و هراس آوری می کشیدند و از هر سو بیزانسی ها را در میان گرفته به آنها تیر می انداختند . جنگجویان صلیبی نیز از دست و پنجه نرم کردن باترکها خاطرات تلخ و نامطبوعی داشتند . با اینکه با زره و کلاه خود مجهز بودند پس از آنکه تیراندازان ترک دقایقی چند آنانرا در میان می گرفتند و به سوبشان تیر پرتاب می کردند این سواران جنگجوی صلیبی شبیه جای سنجاقی خیاطان و یا به مانند جوجه تیغی می شدند . آنچه برای جنگجویان صلیبی و بیزانسی ها هر دو غیر قابل تحمل و بیچاره کننده بود شیوه حمله برق آسای ترکها و عقب نشینی برق آسای آنان بود . ولی ترکها همان شیوه ای را که در استپها و ریگزارهای بیکران آسیای مرکزی در موقع جنگ با سایر قبایل چادر نشین داشتند به کار می بردند . در جنگ میان قبایل چادر نشین ساکن بر استپها میدان جنگ حد و نشانی ندارد .

اصل وریشه نام ترك نیز با رازو ابهام آمیخته است . به موجب نظریه‌ای کلمه ترك به معنای کلاه خود است و به این قبایل مهاجم داده می‌شد زیرا در موقع جنگ کلاهی بر سر می گذاشتند و چادرهای نمدین سیاه رنگ بشکل مخروط داشتند . این چادرها «یورت»^۱ نامیده می‌شود و قبایل ساکن فلات مرتفع آسیا هنوز از این چادرها دارند . ترکها در اصل از مردم ناحیه اورال - آلتائی بودند و به صورت قبایل و دودمان‌های پراکنده در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند و گاه به گاه چندین قبیله جمع می‌شدند و مهاجرتهای عظیمی را آغاز می‌کردند و از میان آنان رهبران برجسته‌ای نظیر چنگیز خان پیدا می‌شد . نام ترکها اولین بار در قرنهای دهم و یازدهم میلادی در صفحات تاریخ ذکر شده است . در قرن هفتم میلادی پیغمبر اسلام ظهور کرد و مذهب اسلام را بنیان گذارد ، جانشینان حضرت محمد به نیابت از طرف وی به عنوان خلیفه یا نماینده خدا امپراطوری عظیمی را تأسیس کردند که از اسپانی تا مرزهای چین را شامل بود . این امپراطوری پس از مدتی تجزیه شد ولی مبلغین اسلام به کوشش خود جهت تبلیغ اسلام و مسلمان کردن غیر مسلمانان ادامه دادند . در میان کسانی که به مذهب اسلام گرویدند رئیس یکی از قبایل ترك آسیای مرکزی به نام سلجوق بود و این سلجوق با قبیله خود در نزدیک بخارا یعنی جائیکه

امروز جزو قلمرو روسیه شوروی است ساکن شده بود. در آسیای مرکزی نام يك قبیله همان نام رئیس انتخاب شده قبیله است و هر قبیله شامل چندین خانواده است که معمولاً باهمدیگر ارتباط و خویشی دارند. افراد قبیله سلجوق در اصل «آنی میست»^۱ بودند و نظیر سرخ-یوستان امریکا ارواح درختان و کوهستانها را می پرستیدند ولی به تجربه معلوم شده بود که این ارواح مورد پرستش رضایت خاطر پرستندگان خود را فراهم نمی آوردند زیرا زمین ها و چراگاههای آنها را از حمله و تصرف دشمنان مصون نگاه نمی داشتند. به این ترتیب قبیله سلجوق آماده قبول مذهب جدیدی بود و مبلغین اسلامی نیز از این فرصت نیکو استفاده کردند. این ترکه ها که بهتر است آنها را ترکه مانها (به معنای لغوی یعنی سرگردانها) بنامیم از تشریفات و دستوره های ساده مذهب اسلام بسیار خوششان آمده بود و مذهب جدید را مطابق ذوق و درك و شعور خود می یافتند. آنچه لازم بود انجام دهند قبول پرستیدن يك خدا (الله) به جای ارواحی که تا آن زمان می پرستیدند، آموختن و فهم قرآن، نماز گزاردن به طور مرتب و جنگ با کفار بود. ترکه مانها از این آخرین وظیفه یعنی جنگ با کفار بیش از سایر وظایف لذت می بردند و در جنگجویی و مبارزه با کفار چنان مهارت و شهامتی نشان

۱- Animist کسی که معتقد است حیوانات و نباتات و جمادات و سایر موجودات طبیعت جملگی روح دارند.

دادند که خلفای اسلام از آنان برای تشکیل گارد محافظ شخصی و دسته‌های برگزیده سپاهیان خود استفاده می‌کردند.

پسران و نواده‌های سلجوق به‌زودی تشکیل سلسله ترکان سلجوقی را دادند. طغرل بیک که اولین رهبر و فرمانده نیرومند و برجسته آنان بود مخالفان را از بغداد بیرون راند و به پاس این کار از طرف خلیفه لقب سلطانی گرفت.

پسر طغرل بیک که جوانی با نام رمانتیک آلب ارسلان به معنای شیر شجاع بود قدمی جلو تر رفت. وی ترکهای سلجوقی را به سرزمین آناتولی آورد تا در آنجا اقامت گزینند. در سال ۱۰۷۱ میلادی آلب ارسلان و دسته‌ای از سواران تیرانداز با سپاهی عظیم از بیزانسی‌ها که به سرکردگی امپراتور «رمانوس دیوگنس»^۱ بود در نزدیکی «منزیکرت»^۲ واقع در آناتولی شرقی روبرو گردیدند. بیزانسی‌ها از مرکز امپراطوری بسیار دور بودند و از اسب‌راندن و راه‌پیمایی به‌جان آمده بودند و در صفوف آنان سربازان اجیر فراوانی بودند که جیره خود را دریافت نداشته بودند و رهبر و سرکرده آنان نیز فیلسوفی بود. این سپاه عظیم را دسته تیرانداز ترک متلاشی و متواری ساخت و امپراتور بیزانس نیز در این معرکه جان خود را باخت. از آن تاریخ ترکها بر سر نوشت روستائیان شبه جزیره آناتولی مسلط شدند.

اما ترکهای سلجوقی آنانی نبودند که نام ترک را کلمه ترسناکی برای ترساندن کودکان شبه جزیره بالکان ساختند. در واقع آنان خدمات فراوان به سرزمین آناتولی کردند. در زمان سلطنت سلاطین کاردان و عادل این سلسله قلمرو سلطنت روم به خوبی اداره می شد و از امنیت و آسایش نسبی برخوردار بود. در قرن سیزدهم میلادی شعر اودان شمنندان شرق (ایرانی) نظیر مولانا جلال الدین که بنیانگذار جمع درویشان سماع گر بود به دربار سلطان علاء الدین کیقباد در شهر قونیه روی آوردند و در همین زمان بود که مغولان آسیا و اروپای آن زمان را به زیر چکمه های خود می نوردیدند. سلجوقیان رشته راههای ارتباطی رومی هارا از نو ساختند و مهمانسراهای خوبی برای مسافران و بازرگانان بر سر شاهراهها بنانهادند. این مهمانسراها که در زمان خود بسیار جالب و مفید بود به نام کاروانسرایاخان خوانده می شد. علاوه بر این برجهای نگهبانی متعددی برای تأمین امنیت و اطلاع از حملات احتمالی ساخته شد.

سلجوقیان باطناً و ذاتاً قومی پیوسته در سیر و کوچ باقی ماندند زیرا توانائی و اقتدار لازم برای فرمانروائی و اداره قلمرو وسیعی را نداشتند و همین اقتدار و نیروست که يك قدرت بزرگ واقعی را از يك قدرت متظاهر به بزرگی متمایز می سازد. پسرعموهای آنان نیز که به نام ترکهای کارامانی جنوب ترکیه را تحت اشغال خود در آوردند از

همین ضعف نصیبی داشتند. عامل دیگری که در انحطاط و سقوط ترکهای اولیه تأثیر داشت جنگهای صلیبی بود.

سرزمین آناتولی چون پلی بین شمال و جنوب و همچنین بین شرق و غرب است و جنگجویان صلیبی که بار دیگر بر سر غیرت آمده بودند تا اورشلیم را از تصرف مسلمانان خارج سازند برای رسیدن به فلسطین سراسر آناتولی را زیر پا گذاشتند. پس از آنکه سلطان قلیچ ارسلان (شیر - شمشیر) را در جنگ معروف «دری لاثوم»^۱ در نزدیکی «اسکی شهر»^۲ امروزی شکست دادند و شهرهای بسیاری را از چنگ وی و برای بیزانسی‌ها درآوردند، اولین دسته جنگجویان صلیبی که از ادامه جنگ خسته شده بودند در شهر قونیه توقف کردند و ظاهراً به علت آب و هوای مطبوع و کلابیهای قونیه که هنوز هم شهرتی دارد چندین ماه در آن شهر ماندند.

ترکهای که به دوران هرج و مرج و ناامنی سرزمین آناتولی پایان دادند و برای مدتی در حدود پنجم قرن آرامش را بر آنجا حکمفرما ساختند عثمانیان بودند. عثمانیان که در اصل قبیله کوچکی وابسته و متکی به سلجوقیان بودند به سرعت زیادی قوی شدند و از یک گوشه شبه جزیره دامنه فرمانفرمائی خود را گسترش دادند و موفقیت آنان بیشتر به خاطر ضعف همسایگان شان، موقعیت سوق الجیشی و نیز فرصت طلبی شان

بود. ما آنانرا ترك می خوانیم ولی آنان خودشان را عثمان لی (پسران عثمان) می نامیدند. در نظر آنان ترك شخص خشن و وحشی و دارای رفتار ناشایسته بود.

این عثمانیان در آغاز کار به صورت دسته ای مگر کب از چهارصد خانواده به سر کردگی ارطغرل که معنای لغوی آن «خوش قلب یا پاک دل» است وارد سرزمین آناتولی شدند، ارطغرل و یارانش در جستجوی چراگاه تازه ناگزیر از شرکت در جنگی شدند که میان ساکنان قبلی آناتولی درگیر شده بود. یکی از دو حریف وارد در جنگ شکست بدی خورده بود و موقعیت و خیمی داشت. برای عثمانیان این سؤال پیش آمده بود که به یاری کدام يك از دو حریف بشتابند؟ یاران و همراهان ارطغرل به حکم حزم و احتیاط پیشنهاد کردند که به یاری حریف قوی تر بروند ولی ارطغرل آنان را متقاعد ساخت که مردانگی حکم می کند به کمک حریف ناتوان و نزدیک به شکست برخیزند. پس از آنکه تصمیم گرفته شد عثمانیان وارد میدان کارزار شدند و ساعتی بعد تاتارها از ترس جانشان یاب فرار گذاشتند. حریف ضعیف تر در این کارزار دسته سلجوقیان بود که اگر بتوان روایت را باور کرد، به سرکردگی سلطان می جنگیدند. سلطان سلجوقی که از کمک بسیار با ارزش عثمانیان سپاسگزار شده بود به ارطغرل زمین بزرگی در جنوب غربی قسطنطنیه یعنی در جاییکه هم مرز با بیزانسی ها بود به عنوان تیول بخشید و به این ترتیب

ستاره تازه ای در سرزمین آناتولی درخشیدن گرفت .

از ارطغرل همیشه در کتابهای تاریخ کمتر از آنچه باید یاد شده است . پسر وی عثمان که لااقل از لحاظ اسمش خوش بخت تر از پدر بود نام خود را برای بازماندگان به میراث گذارد . ارطغرل کافر و مشرک بود ولی عثمان به دین اسلام گروید و داستان مسلمان شدن وی از قرار روایتی که باقی مانده از این قرار است که یک شب در منزل یکی از دوستان مسلمان پرهیزگارش در حالی که سر پا ایستاده بود از شامگاه تا بامداد قرآن را یکبار از آغاز تا پایان قرائت کرد و به دنبال آن مسلمان شد . عثمانیان با گرویدن به دین اسلام آنچه را کم داشتند یعنی یک مذهب دنیاگیر و یک سازمان سیاسی حاضر و مهیا به دست آوردند . در واقع این سازمان سیاسی روبرو می رفت و احتیاج به تقویت داشت ولی به عثمانیان حقی بخشید و راهی نشان داد که دنیا را فتح کنند . عثمانیان با گرویدن به دین اسلام و اقتباس سازمان سیاسی اسلامی آخرین چیزی را که لازم داشتند به دست آوردند . از آن پس بود که یک قبیله گمنام و بی اهمیت چنان عظمت یافت که یکی از دول معظم زمان خود گردید . عثمان و هشت سلطانی که به دنبال وی آمدند رهبرانی خردمند و شایسته و مدیرانی بسیار باتدبیر بودند و امپراطوری آنان به تدریج ولی با سرعت گسترش و قدرت یافت تا آنجا که در زمان سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵۶۶) به بالاترین حد وسعت و عظمت خود رسید و مرزهای آن

از مرزهای شرقی مراکش تا مرزهای ایران از دوسوی غرب و شرق و از قفقاز تا کرانه‌های جنوبی عربستان از دو جانب شمال و جنوب گسترش یافت .

سلاطین نخستین سلسله عثمانیان در امر حکومت نیز مهارت و کردارانی داشتند . وقتی يك کشور مسیحی نظیر مجارستان را شکست می‌دادند و تحت تسلط درمی‌آوردند يك فرماندار کل عثمانی بررأس آن می‌گماشتند ولی اداره امور داخلی را بعهده اهل خود مجارستان می‌گذارند . نقطه مقابل قدرت و کردارانی هشت سلطان نخستین سلسله عثمانی انحطاط و بی‌کفایتی سلاطین بعدی بود که موجب شد در طول سیصد و پنجاه سال آن امپراطوری عظیم به تدریج روبه ضعف و تجزیه رود .

در اینجا شایسته است که از دو سلطان عثمانی نام ببریم . نخستین نفر سلطان محمد دوم یا سلطان محمد فاتح است . با اینکه ترکیه امروز به عثمانیان پشت کرده است هنوز از وی به نام يك قهرمان ملی یاد می‌شود . این سلطان را همیشه سلطان محمد فاتح می‌نامند چون قسطنطنیه را فتح کرد . فتح قسطنطنیه در تاریخ ۲۹ مه ۱۴۵۳ اتفاق افتاد و همه کسانی که در رشته روابط یونان و ترکیه مطالعه می‌کنند شهادت می‌دهند که این تاریخ هنوز هم برای یونانیان اهمیت زیادی دارد و در قلب یونانیان زنده مانده است . با اینکه سلطان محمد فاتح پس از فتح قسطنطنیه نام آن

شهر را به استانبول برگرداند هنوز در یونان روی کلیه علائم و تابلوهای کنار شاهراهها به نام قسطنطنیه یا «کنستانتی نوپل»^۱ اشاره می شود. در واقع نتایج شهر از بسیاری جهات بجا و با ارزش بود. هیچیک از دول معظم آن زمان نیز برای کمک به آخرین امپراطور بیزانس، کنستانتین دوازدهم کوچکترین قدمی برنداشتند. شهر قسطنطنیه قبل از گشوده شدن به دست سلطان محمد فاتح چنان منحط و آلوده شده بود که به راستی حکم منبع فساد را داشت. سلطان محمد فاتح و مهندسان و معماران وی شهر را از کثافت و آلودگی به درآوردند و با احداث مساجد و مناره ها چنان منظر زیبایی به آن بخشیدند که در فکر هیچکس نمی گنجید. به علاوه بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان بیزانس به جانب غرب گریختند و موجب شدند نهضت بزرگ فرهنگی و هنری اروپارا که به نام رنسانس معروف شده بود تقویت شود و زودتر به ظهور برسد.

جانشینان سلطان محمد فاتح از جمله سلطان سلیم معروف به سلطان سلیم شقی که رهبری بود بسیار سختگیر و انعطاف ناپذیر و در مقابله با دشمنان و در موقع اجرای عدالت بیرحمی و قساوت شدیدی از خود نشان میداد موجب شدند که کلمه ترک شهرت نامطلوبی پیدا کند و مترادف با خشونت و قساوت شناخته شود. سپاهیان عثمانی به سرکردگی سلطان سلیمان تادرو از راه های وین پیش رفتند و در آنجا به عقب رانده شدند.

در بالکان ضرب المثل غم انگیز ولی مقرون به واقعیتی رایج شده این مضمون: هر جا که پای سواران ترك برسد در آنجا دیگر سبزه نخواهد روئید و ماداران بالکانی هر وقت میخواستند بچه‌هایشان را بترسانند به آنان میگفتند: «اگر بخواهی شیطنت کنی و بچه بدی باشی میگویم ترك وحشی بیاید ترا با خودش بیرد.»

حقیقتش را بخواید «ترك قهار» از همسایگانش مخوف تر و قهارتر نبود. در بسیاری موارد سرکردگان مسیحی نظیر «هونیادی»^۱ مجارستانی ادعا میکردند که پس از فلان فتح هیچ اسیری از دشمن نگرفتند و این گفته می‌رساند که جملگی سپاهیان حریف را از دم تیغ گذارنده بودند، عهدنامه‌ها و پیمانها به ندرت محترم و معتبر شناخته می‌شد. صربها يك میثاق صلح را که به نظر می‌رسید بسیار مطمئن و محترم می‌شمارند نقض کردند و دست به يك حمله ناگهانی زدند و در نتیجه مهلکترین شکست در نبرد «کوسوو»^۲ نصیبشان شد. در آن زمان چنین عهد شکنی‌ها و نقض میثاقها مرسوم بود. از اینها گذشته عثمانیان سالهای دراز با سلجوقیان و بیزانسی‌ها که از تمدن و فرهنگ نصیبی وافر داشتند در تماس نزدیک بودند و امپراطور «مانوئل»^۳ در موقع تبعید مدتی در دربار عثمانیان گذراند و از مهمان‌نوازی آنان برخوردار شد. بورساکه زمانی پایتخت عثمانیان بود سرشار و مملو از آثار زیبای هنری است که میراث

Manuel - ۳

Kosovo - ۲

Hunyadi - ۱

دوران عثمانیان است . از همه مهمتر این که عثمانیان به مسیحیان اجازه می دادند به آئین مذهبی خود رفتار کنند و فقط از آنان میخواستند که حکومت سیاسی مذهب اسلام را قبول کنند . عثمانیان در مقام مقایسه با امپراطوران بیزانس نسبت به دهقانان مسیحی بسیار بهتر رفتار می کردند و با آنان مدارا را می داشتند و بسیار کم در امور داخلی و زندگی خصوصی آنان دخالت می کردند .

سلطان محمد فاتح قسطنطنیه را فتح کرد ولی در طول زمان و در اثر پشتکار و استقامتی که شایسته عثمانیان بود شهر قسطنطنیه و محیط بیزانسی آن نظیر کیمیا گر ماهر و زبردستی شخصیت و اخلاق ساده تر کها را برای همیشه دگرگون کرد . تر کهای عثمانی سالیان فراوان در معرض پرتوهای تمدن قرار داشتند و با این کار لبه تیز خشونت و توحش اولیه آنان نرم و کند شد و آئین و رسوم و دستگاههای عالی و پیشرفته امپراطوری بیزانس مورد اقتباس و استفاده فرمانروایان جدید امپراطوری قرار گرفت . می گویند سلطان محمد فاتح چنان احترامی برای شهر قسطنطنیه قائل بود که وقتی برای نخستین بار وارد شهر شد و متوجه گردید یکی از سپاهیان شنگی از پیاده روی جلو مسجد ایاصوفیه (سانتا صوفیا) در آورده است دستور داد ویرا در همان نقطه صد ضربه شلاق بزنند . سپس دستور داد کلیسای کلیساها یعنی سانتا صوفیا تبدیل به مسجد شود و آنرا مسجد ایاصوفیه نامیدند . سلطان محمد فاتح به خوبی دریافت که

برای اداره شهر نیازمند به همکاری یونانیان مقیم در آنجا است و از این رو یکی از کشیشان یونانی را به نام «ژرژ اسکولاریوس»^۱ به مقام اسقف بزرگ کلیسای ارتودوکس یونانیان برگزید تا امور مذهبی یونانیان را سرپرستی کند و همین کشیش بود که به لقب «گنادیوس» دوم^۲ موسوم گردید. این عمل سلطان محمد فاتح آغاز اجرای روش اداره ملتها بود. این روش از ابتکارات جالب و منحصر به فرد عثمانیان در امر اداره امپراطوری بود و درباره آن بعداً مطالبی خواهیم خواند.

هروقت از ترکان عثمانی صحبت می‌کنیم بی‌اختیار و به حکم نداعی معانی آنرا با حرمسراها و کنیزان خوشگل و خواجه سرا بان و ضیافت‌های مجلل که ضمن آن مهمانان روی پستی‌ها و منخده هالم می‌دهند و رقص رقاصه‌های حریرپوش حرمسرا را تماشا می‌کنند به یاد می‌آوریم. در اصل هیچکدام از اینها که گفته شد مال خودترکها نبود و ترکهای عثمانی آنها را از امپراطوران بیزانس و بیزانسی‌ها تقلید و اقتباس کرده بودند. امپراطور بیزانس چندین همسر داشت و البته یکی از این همسران ملکه بود و چندین صیغه نیز داشت. این همسران عقدی و صیغه را امپراطور در اطاقهای مجزا که «ژیناسئوم»^۳ نام داشت نگاهداری میکرد. این زنان نقاب و پرده‌ای به صورت نداشتند و لسی نظیر زنان درون حرمسراها از همه جا دور بودند و کسی را جرأت و امکان دسترسی به-

۱- George Scholarius ۲- Gennadios ۳- Gynacæum

آنان نبود. امپراطور در تشریفات مذهبی کلیسای ارتودوکس به نام نماینده حضرت مسیح در روی زمین خوانده می شد و به عنوان شخصیتی مقدس و روحانی مقامی والا داشت و اگر کسی می خواست به حضور وی باریابد باید روی دست و پا بخزد و به امپراطور نزدیک شود و پای او را ببوسد و در حال خزیدن روی زمین عقب عقب برود و از حضورش مرخص شود. سلطان عثمانی نیز خلیفه اسلام بود و همان احترام و خضوع و خشوع فوق العاده را از دیگران انتظار داشت.

شکی نیست که عثمانیان نظیر همه قبایل و طوائف غالب و فرمانروا پس از مدتی دراز که از برکات تمدن و زندگی مجلل و راحت برخوردار شدند آن حدت و سرعت عمل میراثی خود را که از سرزمینهای آسیای مرکزی به همراه آورده بودند از دست دادند. معذک انحطاط و زوال اجتناب ناپذیر قدرت نظامی و اداری آنان به همان اندازه که ناشی از سکنی گزیدن در قسطنطنیه بود در نتیجه روش اداره و حکومتشان نیز بود. روش اداره سرزمینهای امپراطوری و حکومت عثمانیان که در آن زمان عجیب و ابتکاری می نمود در آغاز بسیار خوب و مؤثر بود. ولی نظیر هر روش و شیوه ای میبایست به اقتضای زمانه متغیر تغییر می کرد. دنیای متمدنی که عثمانیان به آن وارد شدند دنیای قرون وسطی بود. مردم در آن زمان به معجزات و سحر و جادو معتقد بودند و به آثار و باقیمانده های سر آغاز مسیحیت مثلاً به تکه چوبی که گویا از صلیب اصلی حضرت

مسیح بود قدرتهای شگفت و معجز آسایی نسبت می دادند . ولی در همان حال که عثمانیان در زندگی قرون وسطی باقی مانده بودند اروپا وارد زندگی عصر جدید می گردید . بین امپراطوری عثمانی و امپراطوری روسیه تزاری نکات تشابه فراوان هست . در این دو امپراطوری که دشمن خونی یکدیگر بودند فاصله طبقاتی بسیار عظیم بود . يك دهقان آناتولی همانقدر بايك پاشای چاق و چله استانبول تفاوت داشت که يك موزيك روسی بايك ملاك روسی مقیم مسکو . در هر دو امپراطوری مذهب با دولت رابطه بسیار نزدیک داشت و روحانیان محافظه کار یعنی کشیشهای روسی و ملاهای عثمانی به شدت مخالف با هر گونه تغییر و اصلاحی بودند . وقتی قرن بیستم شروع شد هر دوی این امپراطوری ها تازه قدم به زندگی دوران جدید گذاردند و با مقتضیات دوران جدید هماهنگیهای پیدا کردند .

روش اداره و حکومت عثمانیان چندرسم جدید پذیرفت که در زمان سلطنت سلاطین قابل و کاردان و در زمانی که عده بسیار کمی از ترکان زمام امور اکثریت زیادی از غیر ترکان را به دست داشتند نتایج سودمندی بیار آورد . مهمترین این رسوم و ابداعات از نظر نتایجی که در آینده برای امپراطوری داشت کاپیتولاسیون بود . فرمانروایان قسطنطنیه گاه به گاه مزایا و امتیازاتی به بازرگانان و سوداگران سایر ایالات قلمرو امپراطوری نظیر یهودیهای و نیز وژن (جنوا) می دادند .

بازرگانان جنوائی قسمت مخصوصی از شهر را تحت پرچم خود داشتند. در سال ۱۵۲۱ سلاطین عثمانی این رسم را تأیید کردند و امتیازات بازرگانان جنوار در عهدنامه‌ای که ضمن آن کلیه امتیازات تحت‌سی فصل (به لاتینی کاپیتولا) مشخص شده بود معتبر شناختند. سلطان سلیمان قانونی (محتشم) عهدنامه مشابهی در سال ۱۵۳۶ با فرانسه منعقد کرد و البته انگلیس از این کار بسیار وحشت زده شد زیرا انعقاد عهدنامه ایرا بین يك ملت مسیحی و يك ملت مسلمان خطرناك می‌دانست. ولی چند سال بعد دولت انگلیس نیز چنین عهدنامه‌ای را امضاء کرد. این عهدنامه - های موسوم به کاپیتولاسیون برای ترکان عثمانی بسیار مطلوب و قابل قبول بود زیرا موجب می‌شد که تجارت رونق و توسعه پیدا کند و به - علاوه به این طریق آنان می‌توانستند نشان دهند در مقام و رفتار با دول مسیحی که مادون آنان بودند چقدر بزرگواری و گذشت به خرج می‌دهند. عثمانیان از معاملات و دادوستدهای بازرگانی خوششان نمی‌آمد. برای آنان بسیار بهتر و قابل تحمل‌تر بود که در امور حساب و تجارت وارد نشوند و امر بازرگانی و دادوستد را به عهده اتباع دول مادون و مغلوب واگذارند. هر يك از عهدنامه‌های کاپیتولاسیون با مقدمه‌ای باین شرح آغاز می‌شد: «سلطان عثمانی که همیشه مؤید و منصور است از راه کمال لطف و عنایت امتیازات ذیل را به سلطان مشرك ... که همیشه مغلوب و منکوب است اعطاء می‌فرماید.»

به موجب مفاد کاپیتولاسیون اتباع سرزمین‌هائی که از این کاپیتولاسیون برخوردار می‌شدند مجبور نبودند به عثمانیان مالیات بپردازند و یا از قوانین عثمانیان اطاعت کنند بلکه مطیع قوانین سرزمین خود بودند و به فرمانروایان سرزمین خود مالیات می‌پرداختند و در صورت ارتکاب جنحه یا جنایتی فقط توسط سفرای خود دستگیر و توقیف می‌شدند. پلیس عثمانی فقط در صورتیکه از طرف خود آنان تقاضا و دعوتی به عمل می‌آمد می‌توانست وارد مسکن و محل کسب آنان شود. این روش در زمانی که مسیحیان ضعیف و امپراطوری عثمانی قوی بود قابل اجرا و عملی بود ولی آن زمان که وضع تغییر می‌کرد یعنی امپراطوری روم به ضعف می‌رفت اجرای مفاد کاپیتولاسیون به نفع دولت عثمانی نبود. استانبول در قرن نوزدهم بیشتر از هر شهر دیگری در دنیا و کلای دادگستری قلابی و حقه‌باز و قاچاقچی و کلاهبردار و مردان نادرست داشت. مردمی که در کشور خود از چنگال قانون و عدالت فرار می‌کردند به استانبول پناه می‌آوردند و در آنجا از امن و فراغت کامل برخوردار می‌شدند و در همین احوال بود که سلاطین عثمانی با داشتن خزانه‌های تهی ناگزیر می‌شدند پیوسته باربجهای خانه خراب کن از کشورهای تابع امپراطوری که در نظر آنان پست و حقیر بودند قرض کنند.

در قرن نوزدهم امپراطوری عثمانی به اندازه‌ای فاسد و تباه شده

بود که افزوده شدن جمعی کلاهبردار و وکلای متقلب و نادرست و اشخاصی که به ربحهای گزاف و خلاف قانون پول قرض می دادند هیچ تأثیری در اجتماع نداشت. یکی از تزارهای روسیه در وصف امپراطوری عثمانی که در حال زوال و انقراض بود عبارت «بیمار اروپا» را رواج داده بود. البته گاه و بیگاه پرتوهای امیدوار کننده و درخشانی در آسمان تاریخ این امپراطوری می درخشید نظیر یکی دو تن سلطان مصلح و کاردان و صدراعظمهایی که اصلاح طلب و مترقی بودند. ولی عناصر محافظه کار و ارتجاعی در مقابل بیش از حد قوی و مخالف هر گونه اصلاح و تقییری در آن اوضاع آشفته بودند. رابطه روستائی آناتولی، به مراتب بیش از دوران سخت ترین حملات اعراب، از حکومت و دولت قطع شده بود و بیش از اندازه تحمل مجبور به پرداخت مالیات می شد. بدون آنکه کوچکترین حق چون و چرایی داشته باشد به سربازی کشیده می شد تا در سرزمین هائی دور دست جان سپارد. واقعاً جای بسی شگفتی است که چنان مردم با عزم و شجاع و سر بازان و زمامداران ساده دل و واقع بین و نیک نفس چنین در غرقاب مذلت و پستی و انحطاط افتاده باشند.

یکی دیگر از روشهای ابتکاری در اداره امپراطوری که آغازی نیک و پسندیده ولی فرجامی ناگوار و نامطبوع داشت روش اداره ملتها بود. زمانی که سلطان محمد فاتح یکی از کشیسه های یونانی را بنام اسقف کنادیوس مأمور رسیدگی و اداره امور یونانیان استانبول کرد در

واقع به یونانیان مقیم این شهر يك نوع آزادی و خود مختاری در امور داخلی خودشان داده این ترتیب که از آنان انتظار داشت فقط مالیات سرانه‌ای بپردازند و نظم و امنیت عمومی را رعایت کنند و در برابر اجازه دادامور داخلی خود را بنحودلخواه خودشان اداره کنند . ملت عبارت از واحد مستقلی از مردم دارای ملیت مستقل و مذهب مستقل بود . غرض از مردم اهل کتاب مسیحیان و یهودیان بودند که هر کدام کتاب مذهبی و دستورات اجتماعی خاص خود به نام انجیل و تورات داشتند . یهودیان به طور کلی يك ملت را تشکیل می دادند ولی مسیحیان به فرق مختلف از جمله ارامنه ، عیسویان گرجی و قبطیان مصری و غیره تقسیم می شدند . در صورت بروز اختلاف بین اعضای يك ملت یا بین فرقه‌های مختلف يك ملت قاضی القضاة رأی نهائی را صادر می کرد و سلطان در این امر دخالتی نداشت . عثمانیان نیز خود ملتی بودند که همان گروه حاکمه اسلام بود .

با اینکه ملتهای غیر مسلمان از لحاظ نظری اتباع طبقه دوم امپراطوری را تشکیل می دادند ، مجبور به پرداخت مالیات سرانه بودند و حق حمل اسلحه و یا خدمت در ارتش امپراطوری را نداشتند ، در ابتدای کار که روش اداره ملتها مرسوم گردید ملل مزبور از آن نتایجی به سود خود بردند چون این ملتهای غیر مسلمان قسمت اعظم معاملات تجاری و دادوستدهای بین قسمتهای مختلف امپراطوری را انجام می دادند . برای

ترکان مغرور لازم و مقتضی بود که با آنان خوش رفتاری کنند. مواردی پیش می‌آمد که سلطان در اختلافی که بین یکی از افراد این ملتهای غیر مسلمان بایکی از قضات همان ملت روی می‌داد دخالت می‌کرد و به نفع آن فرد رأی میداد. مثلاً سلطان مراد چهارم در سال ۱۶۴۰ امر داد که یکی از اسقفهای ارامنه از تحمیل و وضع مالیات میوه بر ارامنه‌ای که در میوه زارها و بستانهای متصل به کلیسای آن اسقف زندگی می‌کردند خودداری کند. روش اداره ملتها روح ناسیونالیسم را در میان مردم مغلوب و شکست خورده سرزمینهای متفرق امپراطوری زنده نگه می‌داشت و به همین سبب بود که در قرن نوزدهم مردم سرزمینهای مسیحی توانستند به آسانی طغیان کنند و از ضعف امپراطوری عثمانی برای کسب استقلال خود استفاده برند. از اینها گذشته معافیت افراد این ملتها از خدمت سربازی موجب می‌گردید که سلاطین عثمانی از يك منبع عالی نیروی انسانی برای تقویت ارتش خود محروم بمانند.

یکی دیگر از روشها و ابداعات که عاقبت به زیان امپراطوری عثمانی تمام شد روش تشکیل «ینی چری»^۱ بود. در آغاز این روش عبارت از تشکیل يك گارد محافظ برای سلطان بود و این گارد محافظ از مسیحیانی که در جنگ اسیر شده و بعداً به اسلام گرویده بودند تشکیل می‌شد. طبق سنن قدیمی سلطان حق داشت يك پنجم از غنائم جنگی را برای مصرف

و استفاده شخصی خود تخصیص دهد. بهترین و قوی ترین مسیحیانی که در جنگها اسیر می شدند قسمتی از این يك پنجم غنائم را تشکیل می دادند و به عنوان محافظان جدید برای تقویت کارد محافظ سلطان مأمور می شدند. این کارد محافظ یا محافظان جدید را به ترکی ینی چری (به معنی فوج جدید) می نامیدند.

زمانی که از جنگهای سلطان اسیران کمی به دست آمد عثمانیان روش سر باز گیری را که احتمالاً برای اولین بار در تاریخ بود پایه گذاردند. دسته هائی از افسران مأمور سر باز گیری به روستاهای سرزمینهای بالکان می آمدند، بهترین پسر بین هشت و دوازده ساله هر ده را بر می گزیدند و با خود به استانبول می بردند. در استانبول این پسران طی مراسم و تشریفاتى که از آن چیزی سردر نمی آوردند مسلمان می شدند و از آن روز به بعد جز و متعلقات دولت محسوب می گردیدند. این پسران نمی توانستند ازدواج کنند (البته بعداً این قاعده تغییر پیدا کرد). آموزش نظامی بسیار سخت و منظمی میدیدند، با انضباط شدیدی آشنا می شدند و یاد می گرفتند که بدون کوچکترین چون و چرائی از افسران مافوق خود اطاعت کنند. در مقابل، اینان از موقعیت ممتازی در دربار و ارتش امپراطوری عثمانی برخوردار میشدند. در دستگاه امپراطوری رسیدن به هیچ مقام و درجه ای با استثنای مقام سلطنت که مخصوص اولاد ذکور آل عثمان بود برای آنان غیر ممکن نبود و میتوانستند از همه

همقطاران مسلمان زاده خود در دستگاه امپراطوری زودتر و بهتر ترقی کنند .

اعطای چنین مزایای فوق العاده ای به افراد ینی چری موجب شد که از آن پس اتباع مسلمان امپراطوری نیز با کمال کوشش و جدیت درصدد برآیند جزو افراد ینی چری برگزیده شوند زیرا مجموع این مزایا افتخار بزرگی محسوب می شد . در جنگها افرادی ینی چری آخرین خط دفاعی را تشکیل می دادند . به موجب یکی از داستانها دسته ای از نیروی سوار فرانسوی در یکی از جنگها بر نیروی عظیمی از ارتش امپراطوری عثمانی حمله آوردند و با کمال موفقیت چهار خط دفاعی آنان را درهم شکستند و کلیه ترکان را از دم تیغ گذرانند . وقتی به بالای تپه کوچکی رسیدند و فکرمی کردند که دیگر حریفان خود را از پای در آورده اند ناگهان از تعجب بر جای خود خشک شدند زیرا یک قشون شش هزار نفری مجهز از افراد ینی چری را در آنجا در انتظار خود یافتند؛ فرانسویان از دیدن این نیروی تازه نفس و مجهز چنان هراسان و سراسیمه شدند که سلاحهای خود را ریختند و پابه فرار گذاشتند . یکبار دیگر نیز چنین اتفاق افتاد که یکی از افراد ینی چری مأمور بردن عده ای اسیر از یک شهر به شهر دیگر شده بود . بین راه متوجه شد که بعضی از اثاث و تجهیزات خود را فراموش کرده و بر جای گذارده است . به اسیران تحت نظر خود دستور داد در همان نقطه بمانند تا وی برود و باز-

کردد، شمشیر خود را نیز نزد آنان گذارد و تهدیدشان کرد که اگر قصد فرار کنند سزایشان مرگ خواهد بود. وقتی بازگشت فقط یکی از اسیران از فرصت استفاده کرده گریخته بود. همین اسیر بود که بعدها این داستان را برای دیگران تعریف کرد. آری، شهرت و اعتبار افراد ینی چری تا به این پایه بود.

بعضی اوقات افراد ینی چری فاسد و خونخوار می شدند. زندگي بر آنان بسیار آسان می گذشت و آمیخته با ناز و تنعم بود. آنان می توانستند سلطانی را بردارند و سلطان دیگری بر جایش بنشانند و هر وقت هوششان گل می کرد دست به تغییرات بزرگی در دستگاه می زدند. هر وقت افراد ینی چری می خواستند مخالفت خود را با سلطانی نشان دهند طلبهائی را که در جنگ به کار می بردند و از گونه می گذاردند و در این موقع سلطان با شتاب هر چه تمامتر با تقاضا و درخواست آنان موافقت می کرد. در سال ۱۸۲۶ افراد ینی چری برای آخرین بار از این موقعیت خود سوء استفاده کردند. سلطان محمود دوم خود را برای مقابله با آنان آماده ساخته بود. وی مخفیانه نیروی جدیدی از سپاهیان برای خود فراهم ساخت و کلیه افراد ینی چری یا تیر باران شدند و یادرسر باز خانه خود که منفجر گردید جان دادند.

دوستان و پنجاه سال آخر دوران امپراطوری عثمانی داستان سرا یا غم انگیز و متأثر کننده ای است که تر کهای متجدد امروزی خیلی میل دارند آنرا

بدست فراموشی بسیارند. ترکها دوست دارند و ترجیح می دهند بیشتر بدوران اوج و عظمت امپراطوری عثمانی یعنی آغاز بافتح وافتخار این امپراطوری اشاره کنند. در بیست و نهم ماه مه ۱۹۵۳ جشن بسیار بزرگ و باشکوهی به افتخار پانصدمین سال فتح قسطنطنیه یا استانبول به دست سلطان محمد فاتح در ترکیه برگزار شد. در آن روز کلیه اهالی استانبول به لباس افرادی چری و یا سلاطین عثمانی ملبس شده بودند به این ترتیب ملت ترک امروز روزهای پر افتخار تاریخ گذشته خود را جشن می گیرد و بزرگ می دارد ولی می کوشد اعمال و روشهای نکوهیده آن سلاطین عثمانی را که وقتی روی کار می آمدند همه برادران و نزدیکان خود را از دم تیغ می گذراندند تاحق خودشان بر تاج و تخت سلطنت بی رقیب و منازع باقی ماند فراموش کند.

وقتی سلاطین عثمانی متوجه شدند که با کشتن همه برادران و نزدیکان مسئله جانشین خود و باقی ماندن سلطنت در سلسله آل عثمان را به خطر می اندازند، به شیوه تازه ای که بی اندازه وحشتناک و غیر انسانی بود متوسل گردیدند. به این ترتیب که روش زندانی کردن افراد خانواده سلطنتی را در محوطه ای که بنام قفس موسوم بود معمول کردند. وقتی سلطانی می مرد کلیه پسرانش به استثنای یکی که ولیعهد بود و بایستی بسطنت بر گزیده می شد در گوشه ای از قصر سلطنتی در قفسی برای تمام عمر زندانی می شدند. گاهی بر حسب اتفاق یکی از شاهزادگان که

چندین سال از عمرش را در گوشه قفس زندانی شده بود از خوش اقبالی و یا بر اثر توطئه و تباخی قبلی آزاد می شد و به سلطنت می رسید . چنین سلطانی اگر هم در نتیجه زجر و عذاب چندین ساله دیوانه نشده بود مسلماً دارای عقل سالمی نبود که بتواند بر امپراطوری بزرگی با قدرت و کاردانی حکمفرمائی کند . این روش دور تسلسلی بسیار شیطانی و خطرناک و زیان آور ایجاد کرده بود . سلطانی پس از گذراندن سالیان دراز در گوشه قفس در حالیکه روحاً و جسماً ضعیف و درمانده بود بیرون می آمد و فرزندی به وجود می آورد که به نوبه خود سالیانی چند در قفس می گذراندند و باز ضعیفتر و علیل تر میشدند . باینکه طول مدت زندانی بودن تأثیر مهمی داشت بهر حال نازمانی که روش قفس معمول بود بسیار بعید می نمود و معجزه ای بود که سلطانی عاقل و سالم بر رأس امپراطوری عثمانی قرار گیرد . در اواخر قرن نوزدهم شاهزادگان عثمانی از آزادی بیشتری برخوردار شدند ولی دیگر خیلی دیر شده بود .

نکته باور نکردنی و عجیب اینکه مردم زمانی طولانی امپراطوری و طبقه حاکمه آل عثمان را تحمل می کردند و بدون چون و چرا از آنان فرمان می بردند ولی مردم آناتولی نه تنها حکومت عثمانیان را تحمل می کردند بلکه سلاطین عثمانی را نیز تأیید و تقویت می کردند . مردم آناتولی ستون فقرات امپراطوری عثمانی بودند همچنانکه همین نقش را در دوران امپراطوری بیزانس داشتند . این مردم در دوران عثمانیان

وضع بدی داشتند: بیش از اندازه توانائی مالیات می پرداختند، شکنجه می دیدند، بسر بازی کشانده می شدند تا بدون هیچگونه جیره و مواجبی در مرزهای دور امپراطوری بچنگند و جان دهند، از طرف عثمانیان به عنوان تحقیر ترك خوانده می شدند، ولی برای این مردمان سلطان عالیترین مقام و خلیفه یعنی نماینده خداوند بر روی زمین و رهبر بزرگ مذهبی بود و به همین مناسبت آنهمه جور و ناروایی را به جان می خریدند و دم بر نمی آوردند.

در سال ۱۹۰۶ نخستین پرتو امید برای این مردم که سالهای بی شمار رنج دیده بودند درخشیدن گرفت. سلطان آن زمان یعنی سلطان عبدالحمید ثانی سلطنت خود را در سال ۱۸۷۶ شروع کرده بود و از همان آغاز کار وعده داده بود سلطنت را مشروطه کند و شخصاً نیز به عنوان مردی آزاد بخواهد و دارای افکار مترقی مشهور شده بود. ولی پس از آنکه بر تخت سلطنت کاملاً مستقر شد و خیالش از هر جهت آسوده گشت وعده های خود را فراموش کرد. سلطنت مشروطه را کنار گذارد و کلیه مشاوران خود را از کار بر کنار ساخت و مدت سی سال به عنوان دیکتاتور مطلق بر سرزمینهایی که از امپراطوری باقی مانده بود حکمفرمایی کرد. وی يك دستگاہ جاسوسی برقرار کرده بود و بر سر هر جاسوس جاسوس دیگری کماشته بود. به هیچکس کوچکترین اطمینانی نداشت. هر لقمه غذا بایستی اول توسط سه نفر چشیده می شد و سپس سلطان آنرا می خورد.

ازرقبای احتمالی و رهبران و شخصیت‌های سایر ملت‌های امپراطوری دعوت میکرد برای ملاقات وی به استانبول بروند ولی این ملاقات در عمل به چندین سال اقامت اجباری آنان در استانبول منجر می‌گردید. واقعه‌ای موجب شد که دستگاه استبداد سلطان عبدالحمید برچیده شود. در سال ۱۹۰۶ گروهی از افسران ارتش که به افکار اروپائی آشنا شده بودند و خود را گروه نرک‌های جوان می‌نامیدند سلطان را وادار ساختند سلطنت مشروطه ایرا که در سال ۱۸۷۶ وعده داده بود برقرار کند. بدبختانه این تمایل جدید چندسالی بیش نپائید. محیط استانبول که بی‌زانشی‌ها را فاسد کرده بود، عثمانی‌ها را نیز از درون به تباهی کشیده بود حتی زبان‌شان نیز دیگر از آن خودشان نبود، زیرا ترکی عثمانی به خط عربی نوشته میشد و معدودی لغات ترکی داشت.

طبقات حاکمه به پیشرفتهای فنی دول غرب علاقه‌ای نشان نمی‌دادند و به همین دلیل قادر نبودند به علل شکست‌های خود پی ببرند. سه ترک جوانی که پس از خلع سلطان برترکیه حکومت میکردند یعنی انور پاشا و طلعت پاشا و جمال پاشا با فینه‌های سرخ خود در میدان‌های رژه از نظر زمامداران دول فرانسه و انگلیس مانند سه تن مسخره و مضحک تلقی می‌شدند و همین سه نفر بودند که به صورت عکس‌العمل بچه‌گانه‌ای به عنوان متحد آلمان وارد جنگ بین‌المللی اول شدند. در امور داخلی نیز هر سه نفرو به خصوص انور پاشا همان روش

استبداد مطلق سلطان عبدالحمید را ادامه دادند. اقدامات نسنجیده و عجولانه نظامی این سه نفر (به خصوص انورپاشا که سمت ریاست ستاد ارتش را داشت) موجب شد که ترکها پی در پی باشکست مواجه شوند. فقط در جبهه گالی پولی یعنی جایی که مصطفی کمال می جنگید ارتش ترك خوب جنگید و ایستادگی کرد. وقتی جنگ بین المملی اول به پایان رسید ترکیه تحت اشغال متفقین درآمد و آفتاب عمر امپراطوری عثمانی غروب کرد. فقط يك گریگ خاکستری جدید می توانست ترکهارا دوباره زنده و سر بلند کند.

فصل چهارم

از میان خاکستر جنگ و شکست

در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ متفقین فاتح جنگ جهانی اول یعنی انگلیس و فرانسه با ایتالیا و یونان که به دنبال آنان بودند سرزمین آناتولی را اشغال کردند. یک رزم ناو انگلیسی در نزدیک استانبول لنگر افکند و سربازان انگلیسی و فرانسوی سلطان عثمانی را تحت نظر گرفتند. حتی یک ژنرال فرانسوی سوار بر اسبی سپید وارد شهر شد و با این عمل خاطره و ورود سلطان محمد فاتح را به شهر استانبول در سال ۱۴۵۳ به مسخره گرفت. نیروهای ایتالیائی در جنوب شبه جزیره مناطقی را تحت اشغال در آوردند و سپاهیان یونانی در «اسمیرنا»^۱ که همان از میرامروزی باشد پیاده شدند. حتی از امنه مقیم آناتولی شرقی نوای استقلال ساز کردند و نمایندگان آنان که به اتفاق آلمانهای شکست

خورده در کنفرانس صلح حاضر شدند قول مساعدی برای تشکیل جمهوری ارمنستان دریافت کردند . این تقسیم آخرین قسمت امپراطوری عثمانی به موجب پیمانهای سری مختلفی که قبل از پایان جنگ بین متفقین منعقد شده بود صورت می گرفت و فقط يك قسمت كوچك از آناتولی برای خود تر کها باقی می ماند .

در آغاز چنین بنظر می رسید که تر کها در موقعیتی نیستند که بخواهند شکست را تبدیل به صلح شرافتمندانه ای بکنند . آنانکه از جنگ جان سالم بدر برده بودند ، البته از میان هزاران نفر که جان داده بودند ، مردان و زنانی پیریشان حال و گرسنه بودند که هیچگونه امیدی به آینده نداشتند . اگر هم روستائی آناتولی می خواست در این باره بیاندیشد که چرا امپراطوری بزرگ عثمانی دچار چنان شکستی شده است بر رهبران ششم می گرفت و دستگاه را سرزنش می کرد ولی بیش از همه انور پاشا را مقصر می شمرد . اقدامات انور پاشا موجب شد که از سپاه چهل هزار نفری ترکیه در مشرق تنها در يك نبرد سی و شش هزار کشته و زخمی شوند و از همه بدتر انور پاشا بپیوستن به نیروهای آلمان در واقع از حریف بازنده در جنگ پشتیبانی می کرد و همین اشتباه به ضرر تر کیه تمام شد . ولی کسی را به انور پاشا دسترسی نبود زیرا او به آسیای مر کزی رفته بود تا در آنجا با متحد ساختن تر کها يك امپراطوری جدید ترك تأسیس کند و سرانجام در نبردی که با بلشویکها کرد جان

خود را از دست داد. بنابراین هیچ چاره‌ای نبود جز آنچه از باقیمانده‌های دوران افتخار و عظمت گذشته میسر می‌شد جمع‌آوری گردد. گروهی از ترکان جسور و باشهامت به تپه‌ها و کوه‌ها رفتند تا در آنجا به سنت مرز نشینان جنگجوی سابق یعنی حکام فئودال مرزدار به جنگ ادامه دهند ولی قسمت اعظم سربازان سلطان که تقریباً جملگی بی‌جیره و موجب مانده بودند، رنجور و زخمی و بارو حیه‌ای خراب به روستاهای خود باز گشتند.

محققاً این زمان تاریکترین ساعت زندگی ترکیه عثمانی بود. «بیمار اروپا» در روی بستر مرگ با احتضار دست بگریبان بود. ولی در همین تاریکترین ساعت دو اتفاق افتاد که خون تازه‌ای در رگهای این بیمار تزریق کرد و به او امید زندگی تازه‌ای بخشید. اولین اتفاق ورود یونانیان به سرزمین آناتولی بود. اتفاق دوم که بسی مهمتر بود پیدایش قهرمانی بود که به عثمانیان شکست خورده پشت کرد و اعتماد جدیدی در دل ترکهای آناتولی که مدت‌ها زجر کشیده بودند و به دست فراموشی سپرده شده بودند پدید آورد.

وقتی انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها سرزمین ترکیه را تحت اشغال خود درآوردند ترکها زیاد ناراحت نشدند زیرا شکست خورده بودند و چاره‌ای جز تسلیم و رضا نداشتند. ولی وقتی یونانیان یعنی اتباع دولت دست‌نشانده سابق آنان «اسمیرنا» یا از میر را اشغال

کردند و به طرف شرق در داخل سرزمین آناتولی پیش راندند تا مناطق تازه ای را تصرف کنند و به امپراطوری یونانی جدید قسطنطنیه اضافه کنند حتی اهالی آناتولی که سالهای فراوان جزرنج و مشقت چیزی ندیده بودند خشمگین شدند و تاب تحمل این ضربه روحی جدید را نیاوردند. پس از ششصد سال تصرف مجدد آناتولی به دست یونانیان توهین و دشنامی بود که تحملش آسان نبود. دسته هائی پراکنده از ترکان شروع به هر اساندن و ترور یونانیان کردند. البته این دسته ها تاب برابری و مقابله بانبروهای عظیم یونانی را نداشتند ولی در هر فرصت که یونانیان را به چنگ می آوردند نابودشان می ساختند و آنها را مرعوب نگاه می داشتند. کاملاً واضح بود که ترکیه نیازمند به يك گرگ خاکستری تازه نفس است.

خوشبختانه یکی در کمین و مترصد فرصت بود. يك نظامی شجاع و برجسته که توانائی رهبری و اداره سپاهیان و حتی نبوغ متحد کردن و یکپارچه ساختن کسانی را که در این سرزمین خصوصت خانواده گی داشتند و بایکدیگر دشمن بودند دارا بود. نامش مصطفی بود و پسریك بازرگ گمرك در شهر سالونیک (این شهر که در آن زمان در دست امپراطوری عثمانی بود اکنون قسمتی از یونان را تشکیل میدهد). مصطفی برخلاف میل مادرش وارد مدرسه نظام شد و در آن مدرسه معلمی به نام کمال از هوش و درایت وی در شگفت شد و در تعلیمش کوشا گردید. نظامی برجسته جوان از

آن پس به نام مصطفی کمال موسوم گردید و چندی بعد به لقب مصطفی کمال آتاتورک (پدرتر کہا) ملقب شد. در همان آغاز جوانی به مناسبت شجاعت و سلحشوریش شهرت و اعتباری به هم زده بود. ولی این نظامی جوان در همان زمان در چندین مجمع و انجمن سری که مشغول اقدام برای تغییر اوضاع آشفته ترکیه و متحد کردن آن بودند عضویت داشت و از همان زمان به استقلال رأی و عقیده مشهور بود. چندین بار بختش یاری کرد و از جنگ جاسوسان و مأموران خفیه سلطان عبدالحمید جان به سلامت برد و ستاد ارتش برای اینکه او را دور از این ماجراها نگهدارند مأموریت‌های بسیار دور از مرزهای فرستاد.

وقتی جنگ بین المللی اول شروع شد امپراطوری عثمانی به همه نظامیان برجسته و شجاع خود نیازمند گردید و بنا بر این مصطفی کمال از ایالات دوردست به استانبول بازگشت و مأمور جبهه‌های جنگ شد. مهمترین نبرد مصطفی کمال در شبه جزیره گالیپولی بود که در آنجا سپاه انگلیس‌ها و نیروهای استرالیائی حمله کرده بودند و سعی داشتند بغازها را به تصرف درآورند.

سپاهیان خشن و جنگ دیده ترک در اثر رهبری خردمندانه و عالی مصطفی کمال موفق شدند مهاجمان را به عقب برانند. مصطفی کمال موفق شد یک سپاه دیگر ترک را از دامی که در سوریه برایش گسترده شده بود نجات دهد. ولی این موفقیتها اگر بتوان موفقیتشان نامید

حسادت رجال دولت و ژنرالهای ارتش امپراطوری عثمانی را بشدت برانگیخت. در پایان جنگ اول جهانی ، مصطفی کمال به عنوان بازرس کل سپاهیان مشرق به نقطه بسیار دوری از استانبول در مشرق آناتولی اعزام شد و در حقیقت به آنجا تبعید گردید .

بعدها در عمل معلوم شد که این کار برای موفقیت نهائی مصطفی- کمال بسیار با ارزش و مناسب بود . طرز تفکر شتر مرغ منشانه ترکان عثمانی از همین جا معلوم می شود . آنان دسیسه و توطئه را دوست داشتند و همچنین بزرگترین سرزنش و ملامت را در انبان خود برای اهالی ایالات آناتولی نگاه می داشتند. در حقیقت در امپراطوری روم به انقراض و نابودی عثمانی دود نیای مشخص وجود داشت: یکی زندگی پر زرق و برق قسطنطنیه و دیگری زندگی روستائیان فقیر و از همه جا و اما نده آناتولی . با وجود این مصطفی کمال نکات مثبت و قابل اعتماد تر کهها را علیه غم فساد و نومیدی که دامگیرشان شده بود تشخیص داد و دریافت که احیای ترکیه باید دور از قسطنطنیه یا استانبول صورت گیرد .

مصطفی کمال مأمور سامسون - بندری در شمال ترکیه در کنار دریای سیاه - گردید . در آنجا فرشته بخت که در سراسر زندگی به همراهش بود بهتر از هر جا خود را به او نشان داد . در آنجا وی به عیان دریافت که مردم آناتولی بسیار خشمگین هستند . خشمگین از شکست ترکیه ، خشمگین از فساد که بردستگاه حاکمه چیره شده است ،

خشمکین از دستگامی که برای ایشان هیچ کار مثبتی انجام نداده بود و از همه بیشتر خشمکین از هجوم یونانیان به سرزمین آناتولی . دولتیان مقیم استانبول از این خشم و نارضایتی مردم هیچ خبر نداشتند . مصطفی کمال بیدرنک دست به کار شد . ترکهای ناراضی و به جان آمده را در کمیته‌های ملی و ناسیونالیستی گروه‌آمورد و سازمان داد و شروع به تشکیل سپاهی از ستاد فرماندهی خود در آنقره (که امروز آنکارا نامیده میشود) کرد . از همه مهمتر وی دست بکار برقراری رشته ارتباطات زمینی از « اینه بولو »^۱ تا آنقره شد . لوازم و تجهیزات حیاتی که از طریق این رشته ارتباطی به آنقره می‌رسید از استانبول دزدیده یا قاچاق می‌شد و از زیر گوش نیروهای اشغالی خارجی عبور داده میشد و به مقصد حمل می‌گردید .

داستان جنگهای استقلال ترکیه به روایات فراوان گفته شده است . شاید بهترین و موثوق‌ترین منابع نقل این داستان کسانی باشند که خودشان در آن جنگها شرکت داشته‌اند . اگر شما خود را جای چنین اشخاصی بگذارید اشخاصی نظیر « حلیده ادیب » یا اولین زنی که از یک دانشگاه اروپائی فارغ التحصیل شد و شوهرش دکتر « آدی وار »^۲ و سر هنگ عصمت پاشا که بعداً به نام عصمت اینو نوموسوم گردید و سرانجام خود مصطفی کمال ، آنگاه خواهید توانست در یابید ترکیه چه ترفیات

شکرف وحیرت انگیزی درسی و پنج سال کرده است. ترکها کاراحیای ملت و کشور خود را در حقیقت با هیچ شروع کردند. از راه اثری نبود، از سلاحهای نظامی به جز تفنگهای قدیمی هیچ نداشتند، وسایل ارتباطی نبود و از صنعت و پیشرفتهای فنی دنیای غرب نشانی نبود. اینان حتی می بایست علیه نیروهای دولتی می جنگیدند. امروزه ما از مستقل شدن ملتی چندان تعجب نمی کنیم ولی باید پیوسته به خاطر داشته باشیم که ترکیه اولین ملتی بود که در قرن بیستم مستقل گردید بدون آنکه پس از استقلال دیکتاتوری بر آن مسلط شود.

آنچه کار ملیون ترک را مشکلتر می ساخت اجبار آنان به جنگیدن در دو جبهه بود. یک جبهه علیه سپاهیان دشمن که آناتولی را اشغال کرده بودند: فرانسویها «سی لی سیا»^۱ را اشغال کرده بودند، انگلیسیها استانبول و ناحیه تراس را در تصرف داشتند، (ناحیه تراس آخرین قسمت از متصرفات اروپائی عثمانیان بود همچنانکه اولین قسمت از متصرفات آنانرا در ششصد سال قبل تشکیل میداد) ایتالیا بر کرانه های جنوبی و جنوب شرقی شبه جزیره تسلط یافته بود. ارتش عثمانی پس از مدت کوتاهی مصطفی کمال را یاغی و شورشی اعلام کرد و به داخل سرزمین آناتولی راند تا نیروهای پراکنده و برا منکوب کند. ولی بدترین ضربه بر حیثیت و شرافت مردم آناتولی توسط یونانیان فرود آمد.

یونانیان از طرف انگلیسیها تشویق شده بودند و لئوید جرج نخست وزیر انگلیس به آنها صریحاً وعده داده بود که آناطولی را به تصرف و اختیارشان خواهد داد. بنابراین دوسپاه یونانی در از میر پیاده شدند و شروع به پیشروی به طرف آنقره کردند.

جبهه دومی که ترکهای ناسیونالیست در آن به مبارزه کشانده شده بودند جبهه ای اجتماعی بود نه نظامی. با اینکه ردپا و نشانه های این دشمن اجتماعی در همه جا دیده می شد غلبه بر آن بسیار مشکل بود. این مبارزه اجتماعی مبارزه آزادی بخشیدن ملت از چنگال قیود گذشته بود. پس از شصت سال حکمفرمائی عثمانیان، ساکنان آناطولی که خود نیز ترک بودند از لحاظ روحی و فکری بسیار عقب مانده و از پیشرفت های علمی و فرهنگی دنیای خارج بی خبر بودند.

در تمام مدتی که نهضت رنسانس و انقلاب صنعتی طرز فکر و زندگی مردم اروپا را دگرگون می ساخت ترکهای آناطولی در تحت فرمانروائی امپراطوری عثمانی در جا می زدند و طبعاً روز بروز به عقب می رفتند. در طول چند قرن حکومت سلاطین عثمانی از پدیدار شدن فکر جدید و یا عملی شدن روش جدیدی در زندگی مردم آناطولی به زحمت می توان نشانه ای پیدا کرد. چند قرن آمیخته باشکست، حس احترام و اعتماد به نفس ترکهارا در آنها کشته بود و سالیان دراز غفلت و بی توجهی، سرزمین غنی و پر درخت و آباد آناطولی را بدل به بیابان لم یزرع و بی آب و

علفی ساخته بود. در این بیابان خاموش و بی رونق، ده کوچکی جابه جابه چشم می خورد که خانه هایش یادرنپناه صخره های کوهها ساخته شده بود و یا از خشت و گل که به اندک بارانی از هم فرو می ریخت. در این خانه های محقر و بی روح مردمانی زندگانی می کردند که از همه حقایق و واقعیات زندگی بغیر از مرگ و مشقت و مالیات بی خبر بودند. غالباً در تاریخ به شواهدی بر می خوریم که همه افراد ملتی در زیر گوش طبقه حاکمه مرتجع خود از جای می جنبند و قیام می کنند در حالیکه افراد غافل و مست و بیخبر طبقه حاکمه به اهمیت و عاقبت آنچه در حال پیدایش است آنقدر پی نمی برند تا زمانی که کار از کار می گذرد و اساس قدرت آنان و از کون می شود. در همان اوقاتی که رجال عثمانی اوقات خود را در قسطنطنیه به بطالت و بی خبری و غفلت می گذراندند و هر شب با خانمهای خارجی در بال ماسکه ها می رقصیدند، جوانان اصلاح طلب ترك گرد مصطفی کمال جمع شدند. دستگاه حکومت در فکر و قید این نبود که عاقبت چه بر سر ترکیه خواهد آمد ولی این جوانان نمیتوانستند دست بر روی دست بگذارند و ناظر سقوط قطعی کشور و ملتشان شوند. برای طبقه جوان و روشن بین ترکیه واضح بود که متفقین قصد داشتند سراسر امپراطوری را به قطعات کوچک متلاشی و پراکنده کنند مگر آنکه خود ترکیه می توانستند نشان دهند و ثابت کنند که لیاقت اداره خود و کشورشان را دارند.

در طول روزهای اشغال متفقین این جوانان ترك بدون کوچکترین سروصدا و تظاهراتی خود را به کار خود سرگرم نگاه می داشتند و به انجام وظایف عادی در پستهای معمولی نظامی و غیر نظامی مشغول می شدند بسیاری از آنان متعلق به سرشناس ترین خانواده های استانبول بودند پدرانشان از زمره ملاکان توانگر ، بانکداران و حتی ژنرالهای ارتش امپراطوری بودند که با تعصب و سرسختی خاصی به دستگاه حاکمه وفادار مانده بودند و هر کس را با مصطفی کمال مرتد و فراری همکاری می کرد بدون کوچکترین تردیدی از بین می بردند. ولی خطری که از سه جانب یعنی از طرف قشون متفقین ، ارتش دولتی و پدرانشان متصور و در کمین بود مانع از این نمی شد که این جوانان از اجرای نقشه های خود باز ایستند . هر شب دیر گاه یعنی آن زمان که خانواده هایشان به خواب می رفتند این جوانان از خانه هایشان بیرون می آمدند ، در حالیکه لباسهای پشمی خاکستری بر تن و کفش تنیس به پا داشتند آرام و بی سروصدا از کوچه های تنگ و خیابانها می گذشتند و خود را به زرادخانه ها می رساندند . در آنجا تفنگها و مهمات را بسته بندی می کردند و حتی قطعات توپخانه را پیاده می کردند و بسته ها را به بارانداز ساحل می رساندند و در آنجا سلاحها با کشتی به مقصد «اینه بولو» قاچاق می شد . هر روز صبح وقتی کشتی حامل اسلحه از تنگه سفر به سوی دریای سیاه پیش می رفت قراولان و نگهبانان انگلیسی آنرا

می‌دیدند ولی هرگز نمی‌توانستند تصور کنند در کشتی مزبور کالا و بارهائی حمل می‌شود که محصولات کشاورزی نیست بلکه سلاحهای فراوانی است که برای ارتش ملیون حمل می‌گردد. ضمناً این فراوانی اصلاً به خاطرشان خطور نمی‌کرد که بیش از نیمی از دهاتیان سالخورده‌ای که در کشتی مزبور سوار بودند و لباسهای بلندی بر تن داشتند در واقع جوانانی بودند که به آن طریق خود را به ارتش ملیون می‌رساندند.

در مقصد، پیاده کردن بسته‌های اسلحه از کشتی هیجان و مخاطره کمتری نداشت. از این بولوتا آنقره راه شوسه‌ای وجود داشت و فقط جاده‌عرا به روئی این دو قسمت رابه همدیگر متصل می‌کرد. برای حمل اسلحه از این بولوتا آنقره از هر وسیله موجودی اعم از گاری و عرابه و حتی پشت دهاتیان استفاده می‌شد. دهاتی جوانی که در آن موقع سوار بر اسبی بود در مسیر جاده‌عرا به رواز میان تپه‌های سنگی پیش می‌راند از فکر اینکه برای استقلال تر که خواهد جنگید به هیجان آمده بود ولی متوجه نبود که زنان و کودکان دهاتی چون سلسله زنجیری در طول راه اسلحه‌ای را که به این بولو می‌رسید تحویل می‌گرفتند و به ارتش ملیون در آنقره می‌رساندند. غیر از این چاره‌ای نبود زیرا مردان یا در آنقره گرد آمده بودند تا سپاه ملیون را تشکیل دهند یا جان خود را از دست داده بودند و یا آنکه در نتیجه چهار سال

جنگ به اسارت رفته بودند. این سلسله زنجیر که از افراد انسانی تشکیل شده بود حتی قطعات پیاده شده توپخانه را در مسافتی بیشتر از چهارصد و پنجاه کیلومتر در میان برف و سرمای زمستان سخت سال ۱۹۲۰ به آنقره می‌رساند. کلیه خانواده‌ها در این امر که در نظرشان جهاد مقدسی بود شرکت داشتند. اگر دهاتی جوان مادرست دقت میکرد می‌دید که مادران بچه‌های شیرخواره خود را در دامن بسته‌اند و در حال حرکت هستند و یک قطار فشنگ به صورت کمربندی هر یک از این مادران و بچه‌هایشان را در میان گرفته است.

وقتی تجهیزات و تعلیمات سپاه متمرکز در آنقره تکمیل گردید مصطفی کمال فرمان حرکت داد. در قسطنطنیه رجال و زمامداران کماکان غافل و بی‌خبر به تفریحات خود مشغول بودند و به آنچه در خارج از پایتخت می‌گذشت توجهی نداشتند. ارتش ملیون از لباس و آذوقه کافی بی‌بهره بود ولی انضباط شدیدی داشت و می‌دانست برای چه هدفی می‌جنگد. ارتش ملیون نخست علیه فرانسویان شروع به حمله کرد. فرانسویان دریکی دو زد و خورد مختصر شکستی خوردند ولی آنچه برایشان اهمیت زیادی داشت محاصره شهر «آیین‌تاب»^۱ بود. دوازده هزار سرباز فرانسوی شهر را محاصره کردند ولی عده مدافعان شهر که ناچیز بود و از لحاظ تجهیزات به قدری فقیر بود که خمپاره‌های منفجر

نشده دشمن را به عنوان نارنجک به سوی آنان پرتاب می کرد؛ ده ماه تمام مقاومت کردند تا سرانجام از شدت گرسنگی مجبور به تسلیم شدند.

به خاطر این شجاعت و ایستادگی حکومت ملیون آن شهر را «غازیان تپه» که به معنای جنگجویان راه ایمان است نام گذاردند. فرانسویان باین نتیجه رسیدند که مصطفی کمال لیاقت و شایستگی آن را دارد که بخش اشغالی آنرا اداره کند و بنابر این دلیلی برای نگهداشتن نیروهای خود در ترکیه ندیدند. به دنبال آنان ایتالیائیان نیز نیروهای خود را فراخواندند. بعداً نیروی دولتی بر نیروهای شورشی حمله ور شد و دولت مرکزی مصطفی کمال را از درجه نظامی وی خلع کرد.

مصطفی کمال نیز از ارتش امپراطوری استعفاء کرد و نقشه آنرا نقش بر آب ساخت. بسیاری از سربازان عثمانی به دنبال این قضیه به ارتش مصطفی کمال پیوستند. در این موقع تهدید یونانیان از همیشه شدیدتر و خطرناکتر بود. یونانیان واقعاً می خواستند هر چه بیشتر ممکن شود از سرزمین آناتولی را به تصرف خویش درآورند. در طول سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ سپاهیان مصطفی کمال و یونانیان بایکدیگر در جنگ بودند و در سپتامبر سال ۱۹۲۲ مصطفی کمال وارد شهر اسمیرنا شد. سپاهیان یونانی که از عرصه جنگ جان به سلامت برده و

در کشتیهای خودجا گرفته بودند وقتی به پشت سر می نگرستند می دیدند که شهر دچار شعله های حریق شده است . شهر از میر آخرین قسمتی بود که یونانیان از سرزمین آناتولی در اختیار داشتند . یونانیان در طول سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ در پیشرفتهای خود در داخل سرزمین آناتولی بسیار موفق شده بودند زیرا مقارن همین احوال بود که ارتش ملیون متفرق و بدون اسلحه و تجهیزات بود . یونانیان در ظرف سه روز طی جنگی موسوم به «رودخانه ساکاریا» تقریباً تمام مناطق آناتولی غربی را به تصرف خود در آورده بودند . ولی مصطفی کمال با صدور فرمانی به عنوان فرمان روز به نیروهای خود دستور داد که دیگر نباید بهیچوجه عقب نشینی کنند . نیروهای ملیون یا باید بمانند و یا کشته شوند . ارتش یونانیان از لحاظ نفرات و تجهیزات بر نیروی ملیون تفوق بارز داشت ، ولی در مقابل ، ترکها برای سرزمین آباء و اجدادی خود می جنگیدند و از آن گذشته فرمانده آنان دستور داده بود تا آخرین نفس ایستادگی کنند .

پس از بیرون رفتن یونانیان از آناتولی ملیون بانیر و های انگلیس قرارداد آتش بس منعقد کردند . بین این دو یک تیر نیز رد و بدل نشد . در پایان سال ۱۹۲۲ مصطفی کمال موفق شده بود ترکیه را از نو متحد سازد و ترکیه ای یک پارچه و قابل اداره برای ترکها به وجود آورد . در سال ۱۹۲۳ عهدنامه لوزان بین ترکیه و متفقین به امضاء رسید

و به موجب این عهدنامه وجود یک دولت ترکیه مستقل در سرزمین آناتولی و ترانس شرقی به رسمیت شناخته شد و این همان اندیشه عالی مصطفی کمال بود که در سال ۱۹۱۷ وقتی افسر ارتش شکست خورده عثمانی بود در سرداشت و اکنون به مرحله تحقق رسیده بود. برای اینکه سرزمین ترکیه واقعاً برای ترکیه باشد یونانیان ساکن آناتولی با ترکهای ساکن یونان معاوضه شدند. البته یونانیان ساکن قسطنطنیه از این امر مستثنی شدند چون کلیه مؤسسات و معاملات شهر به دست آنان بود و به خاطر استعداد و کاردانی تجارتنی برای احیای اوضاع اقتصادی ترکیه وجود آنان لازم بود. در مقابل، ترکهای ساکن ترانس غربی نیز در جای خود ماندند. ترکیه از تمام ادعاهای خود نسبت به متصرفات امپراطوری عثمانی در خارج از آناتولی صرف نظر کرد. بغازهای داردانل و بسفر که به خاطر آنها در شبه جزیره گالیپولی جنگهای خونینی در گرفته بود برای همیشه به ترکیه واگذار شد. به این ترتیب در سال ۱۹۲۳ جنگ در جبهه اول با موفقیت به پایان رسید.

جنگ ملیون در جبهه دوم مدتی بیشتر از جنگ برای آزاد کردن ترکیه از اشغال خارجیان طول کشید تا به پیروزی رسید. جبهه دوم همانطور که به خاطر دارید جنگ علیه نامدارانی و ناهماهنگی بازندگی جدید، علیه سنن و آداب و رسوم مهجور و بی ثمر، علیه محافظه کاری و تعصب مذهبی بود. کلیه این ناهنجاریهای اجتماعی نتیجه

ومیراث دوران آخر امپراطوری عثمانی بود. در بیرون راندن قوای مهاجم خارجی از ترکیه، همه مردم، جزعه معدودی، بامصطفی کمال همدل و همزبان بودند ولی بسیاری از همین همراهان جنبه نخستین باین نکته که ترکیه نیازمند به اصلاحات عمیق اجتماعی است موافقت نداشتند. این مخالفان بسته به وضعی که در اجتماع دارا بودند دلایل مختلفی برای مخالفت خود داشتند. ملاکان و ثروتمندان می خواستند املاک و عایدی هنگفت خود را همچنان برای خویش محفوظ نگهدارند. برخی از سیاستمداران و مقامات برجسته دولتی از محبوبیت روز افزون مصطفی کمال دل خوشی نداشتند و به اوحسادت می ورزیدند. افسران ارشد ارتش منتظر بودند و توقع داشتند که دولت به آنها زمین و حقوق تفاعد زیادی ببخشد. روحانیان و دهاتیان نسبت به رهبر و فرمانروائی که می گفت مذهب باید از دولت مجزا باشد با سوء ظن می نگریستند. بعلاوه عده ای از شخصیت های برجسته ملیون از روش دیکتاتور منشانه مصطفی کمال دل خوشی نداشتند باینکه هم اینان تصدیق می کردند که وی در اعمال و تصمیماتش به راه راست می رود و جز خیر و صلاح کشور چیزی نمی جوید.

باینکه مصطفی کمال مردی بود که می خواست نقشه های اصلاحی خود را هر چه زودتر بموقع اجرا گذارد و در صحنه فرمانروائی زمان خود بی رقیب بود معدلك ناگزیر بود بادقت و تأنی پیش رود. اصلاحاتی

که با مخالفت کمتری روبرو می شد طبعاً زودتر صورت می گرفت . پایتخت ترکیه رسماً به آنکارا منتقل گردید . به علت رفتار ناشایسته و غیر شرافتمندانه دستگاه حاکمه که به شرایط صلح تن در داد و موجب تجزیه ترکیه عثمانی شد و به علاوه نیروئی برای مبارزه با ملیون گسیل داشت برای مجلس ملی کبیرچندان مشکل نبود که با پیشنهادات مصطفی کمال در مورد تغییراتی در دستگاه حاکمه و روش حکومت موافقت کند . تغییر رسمی نام شهر از قسطنطنیه به استانبول آخرین رشته اتصال ترکیه را با تاریخ گذشته یعنی با عثمانیان و نیز با بیزانس گسست .

مسئله بعدی تأسیس و استقرار حکومتی جدید و آشنا کردن ترکها به شیوه حکومت دموکراسی بود .

این مسئله از آنچه امروز به نظر می رسد بسیار دشوارتر بود .

روستائیان در داخل روستاها به اندازه قابل قبول و مناسبی باروش دموکراسی آشنائی داشتند ولی در طول چند قرن به يك حکومت قوی خود مختار و مستبد که برای آنان فکر کند و تصمیم بگیرد عادت کرده بودند . به علاوه به وجود يك قوه عالی مجریه که رئیس مذهبی آنان نیز بود خو گرفته بودند ، زیرا سلطان از قرن شانزدهم میلادی برای ترکها خلیفه و نماینده خدا محسوب می شد . در این راه نیز مصطفی کمال با نرمی و متانت پیش رفت . به طور خصوصی

کوشش کرد اکثریت نمایندگان مجلس ملی را بانقشه‌ها و هدفهای خود همراه و موافق سازد و سپس حکومت موقتی که ترکیه را اداره می‌کرد استعفاء داد.

در این موقع برای مجلس ملی غیر ممکن بود برای تشکیل کابینه جدید به موافقتی برسد و هیئتی مرکب از نمایندگان برای دیدار مصطفی کمال به منزلش در چانکایا که در حومه آنکارا واقع بود شناخت. البته مصطفی کمال منتظر چنین فرصتی بود. وی به مجلس ملی رفت و به نمایندگان گفت علت عدم موفقیت و دشواری کار آنان وجود قانون اساسی سال ۱۹۰۶ است که هنوز پا بر جا و مورد استناد است. وی پیشنهاد کرد قانون اساسی مزبور اصلاح گردد. پیشنهاد مصطفی کمال سر و صدای زیادی به پا کرد و مخالفت شدید نمایندگان را برانگیخت ولی نمایندگان به زودی متوجه شدند که پیشنهاد اصلاحی مصطفی کمال برای تأمین سعادت ترکیه است. به موجب پیشنهاد مزبور ترکیه متعلق به ملت ترک شناخته شد و بنابراین میبایست یک حکومت مشروطه در آن به وجود آید. این پیشنهاد اصلاحی به تصویب رسید، قانون اساسی تنظیم گردید و به مورد اجرا گذارده شد. مصطفی کمال نیز به سمت اولین رئیس جمهور ترکیه منصوب گردید.

غایت مطلوب و هدف مصطفی کمال در مدت پانزده سالی که مقام رئیس جمهوری ترکیه را به عهده داشت این بود که ترکیه را بصورت

يك دولت اروپائی متعدد و مترقی در آورد و از چنگال کلیه عوامل مرتجع و نفوذهای خارجی رها سازد. برای نیل به این منظور، برای تغییر وضع کشوری که قسمت اعظم ساکنان آن را روستائیان تشکیل می دادند، کشوری که در جنگ شکست خورده و ورشکست شده بود و اکثریت مردم آن بیسواد بودند و هیچگونه اطلاعی از دنیای صنعتی جدید نداشتند، مصطفی کمال ناگزیر بود روش دیکتاتوری پیش گیرد. مصطفی کمال کسی بود که بهیچوجه حاضر نمی شد کسی را مخالف با نقشه ها و هدفها یش ببیند. ولی ارزش اخلاقی او در این نکته است که نگذاشت باوی به صورت مقامی بالاتر از انسان رفتار کنند و به مقام نیمه خدائیش برسانند و اقلیت مخالف را تا آنجا که انتقادات و راهنمائیهایشان موجب پیشرفت و ترقی ترکیه به نحو سالم و منطقی می شد تقویت می کرد.

اقدام منطقی بعدی انحلال مقام خلافت بود. مصطفی کمال می پرسید خلیفه به چه دردمای خورد؟ ما يك کشور متعدد هستیم و در چنین کشوری هر کس حق دارد مذهب دلخواه خود را اختیار کند و طبق اصول صحیح به آئین و دستورات مذهبی رفتار کند. آیا ما از دیگران باید بخواهیم به ما بگویند چگونه بخوریم، چگونه بخواهیم، چگونه عبادت کنیم، چه لباسی بپوشیم، چه نوع کلاهی بر سرمان بگذاریم، چه مبلغی برای امور خیریه کنار بگذاریم، چگونه وصیت کنیم، چگونه گوسفند را در روزهای تعطیل مذهبی ذبح کنیم و با همسرانمان چه نحوه رفتاری داشته

باشیم؟ البته نباید چنین کنیم. معذک خلیفه این تکالیف را برای ما معین میکند ولی خلیفه که خدا نیست او نیز بشری مثل ماست. منطقی که در ورای این سؤالات بود کوبنده بود و جوابی نداشت و در نتیجه مقام خلافت نیز از میان برداشته شد. این اقدام خشم و مخالفت بسیاری را برانگیخت و حتی کار به جنگ و نزاع کشید. بسیاری از مردم عقیده داشتند اقدام مزبور توهین به مقدسات مذهبی است. علماء یعنی روحانیون اسلامی از اینکه می‌دیدند مقام و امتیازات آنها به خطر می‌افتد خشمگین بودند و در اویش تصور می‌کردند آتش جهنم و لعنت خدا نصیب کشور و مردم خواهد شد. ولی یکسال پس از حذف برچیده شدن مقام و دستگاه خلافت تر کها و جو دچنان دستگاہی را فراموش کرده بودند. بدون اینکه مذهب خود را از دست بدهند.

جالبترین اصلاحات مصطفی کمال در زمینه تغییرات اسامی و لباسها بود. تازمان وی کلیه تر کها فقط يك نام یعنی اسم اول داشتند. برای اینکه يك شخص بنام احمد یا محمد از هزاران نفر هم اسم خود متمایز شود نام پدرش را نیز به دنبال اسم خود ذکر می‌کرد و معمولاً صفتی نیز که شغل وی و محل تولدش و یا یکی از مشخصاتش را توصیف کند در آخر اضافه می‌کرد. باین ترتیب شما مثلاً به نامهایی از این قبیل بر می‌خوردید: محمد پسر احمد در شگه ساز و احمد سیواسی یا عصمت ابرو کمائی! مصطفی کمال دستور داد همه اهالی تر کیه باید

برای خودنام خانوادگی برگزینند. برای شروع اجرای این دستور مجلس ملی کبیر ترکیه لقب آتاتورک یا پدرملت ترک را به مصطفی کمال اعطا کرد. ژنرال عصمت اینونو به نام اینونو یعنی محلی که در آنجا یونانیان را شکست داده بود به ژنرال عصمت اینونو موسوم گردید. برای مدتی غوغا و هرج و مرج عظیمی به وجود آمد. چون مردم در میان کتابهای فرهنگ، دفترچه‌های تلفن و یا کتابهای کتابخانه‌ها جستجو می‌کردند تا نامهای خانوادگی جالب و پر زرق و برق پیدا کنند.

فینه ترکی که جنبه باستانی پیدا کرده بود و همه جا ترکها را با آن می‌شناختند به دنبال انتخاب نام خانوادگی از میان رفت. از میان برداشتن فینه و جانشین ساختن آن با کلاهی دیگر از مسئله وادار کردن مردم به پوشیدن لباسهای اروپائی بسی مشکلتر بود. فینه کلاه بسی لبه‌ای تقریباً به شکل مخروط ناقص است که یا بامنگوله یا بی‌منگوله بر سر گذارده میشود و هنوز در کشورهای عربی رایج است. مردان مسلمان بر خود فرض می‌دانستند به هر شکل باشد کلاهی بی‌لبه بر سر داشته باشند تا بتوانند در موقع بجای آوردن نماز در مساجد یعنی در موقع سجده کلاه خود را بر سر داشته باشند. آتاتورک معتقد بود که این فینه نیز یکی از آثار و باقیمانده‌های ارتجاعی است و مصمم شد آن را بکلی از بین بردارد و ترکها را از این قید نیز آزاد کند. برای این کار در

فصل چهارم

تابستان کلاه پانامائی بر سر گذاشت . چندی بعد خود با اتفاق عده‌ای از مقامات دولتی به شهر «کاستامونو» که مردمانش به خاطر محافظه کاری و دل‌بستگی به سنن و آداب گذشته مشهور بودند مسافرت کرد . در این مسافرت خود و همراهانش کلاه شاپو بر سر داشتند . آتاتورک به اهالی شهر که از دیدن رئیس جمهور و اعضای دولت با آن کلاه جدید به وحشت افتاده بودند گفت : «من برای شما هدیه نیکوئی آورده‌ام . اینها را کلاه می‌نامند و برای حفاظت شما در برابر آفتاب و باران بسیار مناسبتر از فینه است .» اگر اینها به نظر شما خواننده عزیز بچگانه و خنده دار جلوه میکنند باید توجه داشته باشید که عبارت «شاپکا گیماک»^۱ که به معنای کلاه بر سر گذاردن است در آن طولی آن روز معنای اصطلاحی دیگری داشت که عبارت بود از : لامذهب شدن . به این ترتیب در می‌یابید که حمله مصممانه آتاتورک به فینه از نظر خودوی نیز بسیار جرأت و شهامت لازم داشت و کارچندان آسان و بی‌خطری نبود .

البته وی بار دیگر ثابت کرد که راه صحیحی می‌رود و همه کس ناگزیر شد استدلال و منطق او را بپذیرد . زیرا وی به مردم فهمانده بود که فینه کلاهی با اصالت ترکی نیست بلکه از ونیزیها اقتباس شده است تا جایگزین عمامه که خود سرپوشی نامناسب بود بشود و به علاوه لازم نبود در موقع نماز و حضور در مسجد مردم حتماً کلاه بر سر داشته باشند .

سرانجام به موجب قانونی استعمال فینه غدغن شد ولی این کار سروصدا و اعتراض بیانکرد زیرا آتاتورک قبلاً زمینه را برای چنین تغییری کاملاً فراهم کرده بود.

تنها اصلاح آتاتورک که با موفقیت توأم نشد برداشتن پیچه و نقاب و حجاب بود. زنان ترک مانند دیگر زنان مسلمان در طول چندین قرن هر وقت به خارج از منزل می رفتند (اگر اصلاً چنین کاری می کردند) چادر بر تن می پوشیدند و پیچه (نقاب) بر صورت می انداختند. زنان مسلمان بر طبق سنن شرعی این کار را می کردند با اینکه بموجب دستور اسلام همین زنان مستقلاً حق تملك دارند. ضمناً آداب و رسوم ایجاب می کرد که زنان مؤدب و متین باشند و در خارج از منزل بسیار ساده و بی پیرایه ظاهر شوند. با این تفصیل اگر آتاتورک کوشش می کرد قانونی بگذراند و حجاب را منع کند با اعتراض و عکس العمل شدید شوهران متعصب خشمگین و محافل مرجع روبرو می شد و ناگزیر به کشمکش با آنها می شد. بنابراین وی گذاشت تا طبیعت سیر عادی خود را طی کند و مرور زمان تغییر دلخواه را به وجود آورد. زنان آناطولی در جنگ استقلال قویترین و مؤثرترین پشتیبان آتاتورک بودند. بسیاری از آنان تا آن زمان معتقد شده بودند که زنان باید از حقوق و امتیازات بیشتری برخوردار شوند. تسریع در حصول نتیجه مطلوب به عهده اشاعه فرهنگ و تعلیم و تربیت محوّل گردید. در شهرها و قصبات زنان

به محض آنکه اجازه شرکت در انتخابات رأی دادن به دست آوردند خود حجاب را به سوئی انداختند (توجه داشته باشید که زنان ترك زودتر از زنان آمریکای حق رأی به دست آوردند) در مناطق عقب افتاده آناتولی حتی امروز زنان حق دارند روی خود را از يك بیکانه بپوشانند و یا با شال کردنی قسمت پائین صورت خود را مستور نگهدارند. پیرمردانی که دوران کودکی خود را در زمان آخرین سلطان عثمانی طی کرده اند گاهی حسرت گذشته را میخورند و میگویند: «فلان زن اگر چادر بر سر داشت و نقاب بر چهره از يك زن غیر مستوره بسیار بهتر جلو میگرد. ولی تعداد اینگونه مردان کم است و روز بروز نیز کمتر می شود.

البته آناتورك در مسئله ترویج فرهنگ و اشاعه تعلیم و تربیت جد و جهد خاصی مبذول داشت. موقعی که رژیم جمهوری در ترکیه روی کار آمد نمود درصد مردم بیسواد بودند ولی امروز تقریباً هفتاد درصد مردم از نعمت سواد برخوردارند. مؤسسات فرهنگی که به همت آمریکائیها در ترکیه تأسیس شده است نظیر «رابرت کالج» در استانبول در زمینه آشنا ساختن جوانان ترك به علوم فنی و مهندسی نقش مهمی داشته است. ولی بودجه وعده شاگردان این کالج هیچگاه قابل ملاحظه نبوده است. در دوره عثمانیان هرگز دانشگاهی که دارای دانشکده های مختلف باشد در ترکیه بوجود نیامد. در دوره جمهوری يك دانشگاه

در استانبول ، یکی در آنکارا و اخیراً یکی دیگر به نام دانشگاه اژه در از میر تأسیس گردیده است. دانشگاه آتاتورک که برای رفع نیازمندی‌های فرهنگی عقب افتاده‌ترین ناحیه ترکیه بوجود آمده در ارضروم واقع در مشرق ترکیه تأسیس گردیده است و دارای دانشکده کشاورزی و قسمتهای مختلف آموزش حرفه‌ای می‌باشد . به این ترتیب در سراسر ترکیه چهار دانشگاه وجود دارد و البته انستیتوی فنی استانبول را نیز باید به این چهار دانشگاه افزود.^۱

مهمترین پیشرفت در زمینه توسعه و ترویج فرهنگ از سال ۱۹۲۰ یعنی از موقع روی کار آمدن آتاتورک در آموزش دوره متوسطه صورت گرفت . قبل از این تاریخ اغلب دهات فاقد مدرسه بودند و همه امکانات تحصیلی منحصر به وجود ملای ده (خوجا) بود که پسران را درس می‌داد (دختران از این تعلیم نصیبی نداشتند) و درس ملانیز منحصر به آموختن قرآن بود . آتاتورک فکر تأسیس انستیتوهای آموزشی آموزگاران ده را به مرحله عمل آورد . اشخاصی که بعداً بایستی آموزگار میشدند در این انستیتوها پنجسال تعلیمات لازم را فرامی‌گرفتند و سپس به اقصی نقاط ترکیه اعزام می‌شدند تا در هر نقطه خود آموزشگاهی تأسیس کنند. به این ترتیب تر کها خودشان به آموزش

۱- علاوه بر دانشگاههای مذکور در فوق يك دانشگاه دیگر به نام دانشگاه فنی

خاور میانه Middle-East Technical University در سال ۱۹۵۶

در آنکارا تأسیس گردیده است . م

خویش کمک کردند . جالبترین اصلاحات متنوع آتاتورک درزندگی
ترکها اصلاح زبان بود . اولین ترکهای که به آنطولی وارد شدند
زبانی بسیار ساده ولی خشن و قوی داشتند . این زبان زبان چادر وار دو گاه
واسب وزدو خورد سواران بود . گاه به گاه جملات و گفتارهای این
ترکی اولیه از حشمت و زیبایی شعر خالص نصیب و غنائی می یافت .
متأسفانه عثمانی ها به زودی دریافتند که لغات زبان مزبور کافی و وافی
برای احتیاجات حکومت بر يك امپراطوری نمی باشد . چون قومی در
تقلید ماهر بودند خیلی زود زبان و الفبای عربی را به عنوان سودمندترین
و مناسبترین زبان حکومت اقتباس کردند و علاوه بر این تحت
تأثیر فرهنگ و ادبیات فارسی قرار گرفتند و بسیاری لغات فارسی را
برای امور اداری و درباری خود مناسب و گویا یافتند . مردم عادی
کماکان به زبان ترکی (ویا به هر زبان بومی که داشتند) حرف می زدند
ولی به هر حال ناگزیر بودند به الفبای عربی از راست به چپ بنویسند .
البته در این راه دچار مشکلات بسیار زیادی شدند زیرا ترکی هشت
حرف صدادار ولی عربی فقط سه حرف صدادار و سه حرکت دارد .
دربار عثمانی برای انشاء نامه ها و ادای مطالب به طور شفاهی روشی
خاص خود ابداع کرده این طریق زبانی به وجود آورد که به الفبای
عربی نوشته می شد ولی اکثریت لغات آنرا عربی و فارسی تشکیل می داد
واز ترکی در آن کمتر نشانی بود . ارتباط بین دولت و مردم عادی کوچه

و بازار غالباً به اشکال برمی خورد. ترکی عثمانیان در نتیجه آمیخته شدن لغات عربی و فارسی مملو از جملات و عبارات پر زرق و برق و مغلق بود و برای مردمی که پرستشهای ساده داشتند و می خواستند پاسخهای سراسر و صریح بشنوند غالباً گیج کننده و نامفهوم می نمود. از آنچه گفته شد تا حدی می توان دریافت چرا عثمانیان کلمه ترك را در مورد اشاره به بیسواد و عامی و مردمی با رفتاری عاری از ظرافت به کار می بردند و خود را عثمانی می نامیدند. همین نکته علت انحطاط و سقوط امپراطوری عثمانی را نیز توجیه می کند. مقامات و اعضای عالی رتبه امپراطوری صرفاً به خاطر شایستگی و کاردانی خود مصدر شغلی نمی شدند بلکه در پناه زبان بازی و حرافی و وعده و وعید به مقام می رسیدند و تاجائی که می توانستند از اقدام به عمل مثبت سر باز می زدند.

برای شکستن قیودی که دامنگیر زبان ترکی شده بود آتاتورک به شیوه سهل و سراسرستی متوسل گردید. وی از فضلا و دانشمندان مجمعی را فراخواند و از آنان پرسید چه زمانی لازم است تا به مردم ترکیه خواندن و نوشتن به الفبای لاتین یاد داده شود. الفبای لاتین از آن جهت برگزیده شده بود که از لحاظ داشتن حروف صدا دار بر الفبای عربی ترجیح داشت و برای احتیاجات زبان مناسبتر بود. فضایی قوم در پاسخ اظهار داشتند این امر پانزده سال وقت لازم دارد آنگاه آتاتورک گفت: «بسیار خوب از امروز تا ششماه وقت دارید.»

در پایان مهلت ششماه یکروز صبح تمام روز نامه های استانبول به زبان ترکی ولی بالفبای لاتین که از چپ به راست نوشته می شود چاپ و منتشر گردید . بیشتر مردم از این امر آشفته و هراسان شدند . عده زیادی نتوانستند نه آن روز و نه تا دوسه هفته بعد روز نامه هارا بخوانند . طبقه علماء و روحانیان به خشم آمدند و گفتند قرآن یعنی کلام خدا که به وسیله حضرت محمد به مردم رسیده به زبان عربی بوده است . آتاتورک در برابر همه این اعتراضات و مخالفتها دستور داد برایش تخته سیاه و گچ تهیه کنند و سپس برای آشنا ساختن مردم به الفبای جدید به راه افتاد . به هر ده که می رسید تخته سیاه را زیر درخت چناری قرار می داد و کلاس درس خود را به نام آموزش ترکی جدید شروع می کرد . آتاتورک به همه مردم می گفت : « بهترین دلیل اینکه ما ترک هستیم اینست که برای خود یک زبان ملی مستقل داریم . مدت زیادی نگذشت که ریش سفیدان ده که در قهوه خانه ها به قلیان کشیدن مشغول بودند به جمع دهاتیان یعنی شاگردان کلاس افزوده می شدند و با دقت گوش می دادند تا الفبای جدید را یاد بگیرند . بار دیگر آتاتورک به یاری تصمیم و اراده و اقدام مثبت و پی گیر موفق شده شده بود در راه سوق ترکیه به مرحله تمدن و تجدد یک گام بزرگ بردارد .

در دهم نوامبر سال ۱۹۳۸ مصطفی کمال آتاتورک وفات یافت برای

اینکه معلوم شود وی در نزد ملت ترکیه تا چه قدر عزیز و گرامی بود کافی است اشاره به عکس العمل مردم پس از شنیدن خبر مرگ وی شود. سراسر افراد يك ملت خوددار و خونسرد و با انضباط و ظاهراً عاری از هیجانات و احساسات شدید ناگهان عنان اختیار از کف دادند و به زاری افتادند. هزاران نفر زن و مرد و کودک شیون کنان در پی جنازه وی از محل مرگ تا ایستگاه راه آهن به راه افتادند. در آنجا جنازه با قطار راه آهن به آنکارا حمل گردید تا در آرامگاه وی به خاک سپرده شود. لحظه مرگ آتاتورک هر سال با اعلام يك دقیقه سکوت در سراسر ترکیه در خاطر مردم بزرگ نگهداشته می شود.

ممکنست به نظر بعضی عجیب بیاید که همین ترکهای که در مورد زندگی و مرگ اولین رهبر خود تا به این پایه احساسات و هیجانات از خود نشان داده بودند و عکسش را در هر جا که تصور رود می آویختند علیه آن حزب سیاسی که وی تأسیس کرده بود رأی بدهند. ولی این عمل درست دوازده سال پس از مرگ وی اتفاق افتاد. آتاتورک در مدت خدمت سیاسی و رهبری ملتش طبعاً دشمنانی برای خود درست کرد. وی مردی بسیار جسور و معتمد به خویش بود و آنچه آن به درستی راه و روش خود اطمینان داشت که به افکار و انتقادات مخالفین توجه چندانی نمی کرد و با کسی از برانگیختن دشمنی آنان به دل راه نمی داد. معذک همین آتاتورک بود که می گفت: «من دست ملت خود را گرفته

فصل چهارم

راه می برم تا زمانی که خودش به تنهایی بتواند راه برود. در آن موقع کار من تمام شده است.» وقتی آتاتورک از میان ملت خود رفت مردم ترکیه با کمال تعجب متوجه شدند که آتاتورک در طول چندین سال زمامداری نیرو و شایستگی کافی به آنان داده است که بتوانند روی پای خود بایستند و بدون آنکه کسی دستشان را بگیرد راه بروند. مجلس ملی کبیر به اتفاق آراء عصمت اینونورا به سمت رئیس جمهور جدید انتخاب کرد. پند آتاتورک رئیس جمهور اول به ملت ترک: «کار کن، به خود اعتماد داشته باش، مغرور باش!» بدون هیچگونه انحرافی در طی سالهای مشکل جنگ دوم بین الملل و دهه اول جنگ سرد به کار بسته شد.

اولین حزب سیاسی ترکیه که جنبه اقلیت و مخالف حزب اکثریت را داشت در سال ۱۹۴۶ توسط چهار نفر از طرفداران آتاتورک تأسیس شد. این چهار نفر عبارت بودند از جلال بایار که بانکدار بود و در جوانی یکی از شورشیان نهضت ملی بود، عدنان مندرس که ملاکی ثروتمند و مستقل بود و در دانشگاه از میر تحصیلاتی به شیوه آمریکائی کرده بود، رفیق کورالتان یک وکیل دادگستری و فوآد کوپرولو که از فضایی برجسته تر کیه و از بازماندگان يك خانواده بزرگ صدر اعظم های دوره امپراطوری عثمانی بود.

حزب جدید خود را حزب دموکرات نامید. در آغاز این حزب رونقی نداشت و اعتباری کسب نکرد ولی توجه به این واقعیت که عصمت اینونو رئیس جمهور وقت به اعضای حزب جدید اجازه فعالیت داد نشان

می‌دهد که در آن زمان ترکیه روش حکومت يك حزبی داشت و حکومت خودمختار بود. سرانجام در سال ۱۹۵۰ برای نخستین بار تر کها در انتخاباتی که به طور آزاد و مخفی صورت می گرفت شرکت کردند. نارضایتی مردم از بالا بودن قیمتها، ناچیز بودن حقوقها و دستمزدها، کمیابی آذوقه، اتانسیسم (یعنی سیاست آتاتورک مبنی بر کنترل صنایع توسط دولت)، مالیاتهای زیاد و بدون منطق (البته مردم دستگاه حکومت جمهور یخواهان راسرزنش می کردند و به آتاتورک کوچکتربین اشاره ای نمی شد) نتایج انتخابات را به طور غیرمنتظره ای کاملاً برعکس نشان داد. دموکراتها با اکثریت زیادی در انتخابات پیروز شدند. جلال-بایار به سمت رئیس جمهور و عدنان مندرس به نخست وزیری برگزیده شدند. در انتخابات سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۷ نیز حزب دموکرات مجدداً پیروز شد.

مسائلی که دولت جدید ترکیه از سال ۱۹۵۰ تا کنون با آنها مواجه شده تا آن حد معضل و پیچیده است که هر رهبر و سیاستمداری را حتی اگر خود آتاتورک امروز زنده بود اورا، به تأمل وامی داشت. هزینه نگهداری ارتش قوی برای دفاع کشور در برابر حملات احتمالی بسیار گران و طاقت فرساست. بیش از يك چهارم بودجه ترکیه در هر سال صرف تأمین هزینه های دفاع ملی می شود. ترکیه به هنگام درگیر شدن جنگ در کره چند هنگ از نیروهای خود را برای

شرکت در ارتش بین‌المللی به آن دیار اعزام داشت .
مخالفان و انتقاد کنندگان همیشه به این نکته خرده می‌گیرند
که دولت دموکرات بسیار جاه‌طلب و بلندپرواز است و در نتیجه دست
زدن به کارهای وسیع و دامنه‌دار که انجام همه آنها در یک موقع از عهده
بنیه اقتصادی دولت و ملت ترکیه خارج است کشور را به تورم پول و
کمبود ذخیره ارزی دچار می‌سازد .

اکنون با مداد آناتولی آغاز شده است . در فاصله‌ای دور مناره‌ها
و گنبد‌های دوره عثمانیان قرار دارد که حاکی از گذشته ترکیه است .
در برابر چشم ساختمان‌های مجلل و مدرن پایتخت جدید قرار دارد .
آفتاب در حال بالا آمدن در دامنه افق است . واقعی‌ترین و گویاترین
تجلی تضاد بین امپراطوری ورشکسته و متلاشی شده سال ۱۹۱۹ و جمهوری
جوان و شکوفان و پرامید در آنکارا به چشم می‌خورد .

فصل پنجم شهر آنا تورك - آنکارا

قطار سیمپلون - اوربانتا کسپرس که اکنون بسی از پاریس دور شده است در کنار سکوهای يك ایستگاه راه آهن طویل سنگی خاکستری - رنگ متوقف می شود. لکوموتیوران دو صفیر بلند و گوشخراش از نهاد لکوموتیو در می آورد. این صفیر مخصوص راه آهنهای اروپاست و در سکوت بی انتهای شب در دشت آناتولی همان اندازه رعب آوراست که زوزه گرگی گرسنه. درهای قطار تختخوابدار باز می شود و مسافران با شتاب پیاده می شوند و در همان حال مأموران انبار قطار چمدانها را تحویل جماعت حملها می دهند. اندکی فراتر از حلقه حملها مردانی با کلاههای شاپو با صدای بلند مسافران را به سوی تا کسی دعوت میکنند. مردی از یکی از واگنهای انتهای قطار پیاده می شود و بلافاصله جمعی انبوه از ترکها دورش را می گیرند. حلقه ای از گل به دور گردنش

می آویزند، بر روی دستپاوشانه‌های خود بلندش می کنند و از محوطه ایستگاه به بیرونش می برند و در همان حال فریادهای خوشحالی بر می آورند و آوازی خوانند چنانکه گوئی از یکی از گلادیاتورهای پیروز دوران روم باستان استقبال و پذیرائی می کنند. یکی از گوشه‌ای می گوید: «این شخص نماینده مجلس است» بلی تر که معمولاً از رهبران سیاسی خود به این ترتیب استقبال می کنند و به او خوشایند می گویند. بارها و چند انهای ما را حمالها برداشته اند و یک تا کسی در انتظارمان است. راننده ما را از میان خیابانهای وسیع اسفالتی که در دو طرف، پیاده‌روهای وسیع و در وسط کلکشت مشجر و آراسته به باغچه‌ها مملو از بنفشه فرنگی دارد عبور می دهد و به مهمانخانه مان می رساند. واقعاً این چه شهر زیبا و منظمی است، مثل اینکه از روی نقشه صحیح و حساب شده‌ای ساخته شده است.

نکته شگفتی آور درباره این شهر اینست که آنچه از ساختمانها و خیابانهای مرتب و وسیع در آن می بینیم ظرف سی و چند سال اخیر ساخته شده است. در سال ۱۹۲۰ وقتی که آتاتورک به آنکارا آمد تا پایتخت را در آنجا بنیان گذارد در حقیقت هیچ چیز جالبی در این ناحیه نیافت. وی و افسرانش بر روی جاده ناهموار و عرابه روئی پیش رانند و به جلگه‌ای که تقریباً بشکل نعلبکی است و از هر طرف با تپه‌های خشک و بی سبزه و بی درخت محصور است، وارد شدند. در مرکز

این محوطه نعلبکی شکل دوتپه کوتاه و باسراشیب زیاد وجود داشت که روی آنها خانه‌هایی ساخته شده بود و بر گرد یکی از این تپه‌ها دیوار نامنظمی احداث شده بود که آنچه را در میان داشت محافظت می‌کرد. بقیه جلگه خالی و عریان بود و فقط چند گله گوسفند و بز که در گوشه و کنار چرا می‌کردند و کلبه‌های محقر شبانان منظره را از یکنواختی درمی‌آورد. آنکارا سرتاسر، دهکده‌ای بی‌رونق و جنب و جوش بود که چند هزار نفری جمعیت داشت و در محل تقاطع جاده‌های تجارتنی شمالی - جنوبی و شرقی - غربی سرزمین آناتولی واقع بود. رفت و آمد کاروانهای تجارتنی بر روی این جاده‌ها گرچه نسبت به زمانهای گذشته بسیار اندک شده بود معینا همین فعالیت موجب ادامه بقا و موجودیت آنکارا بود. همچنین راه آهنی که آلمانها از قسطنطنیه کشیده بودند به آنکارا منتهی می‌شد و در ضمن جنگ بین الملل اول نیروهای که برای جنگ پروسیه تزاری به مشرق آناتولی اعزام می‌شدند در سر راه خود از آنکارا می‌گذشتند و همین خود تا اندازه‌ای بر فعالیت تجارتنی و رونق آنکارا افزود. ولی دلیل اصلی احداث شهری در این نقطه: یعنی اینکه کسانی که قلعه آنقره را در اختیار داشتند می‌توانستند جاده‌های تجارتنی را زیر نظر داشته باشند، از مدتی قبل، یعنی از شروع انحطاط امپراطوری عثمانی بدست فراموشی سپرده شده بود.

چرا آتاتورک این شهر بی‌اهمیت را در مرکز دور افتاده و پرت

آناتولی به عنوان نقطه آغاز ایجاد ترکیه نوین انتخاب کرد ؟ اولین دلیل آناتورک برای انتخاب این شهر موقعیت آن بود . از قسطنطنیه آنقدر دور بود که نیروهای سلطان عثمانی و اشغالگران بیگانه به آن دسترسی نداشتند . قطع رشته راه آهن بین قسطنطنیه و آنکارا به این دور افتادگی و عزت بیشتر کمک کرد . دلیل دوم آن بود که آناتورک می دانست با گماشتن نیروهای محافظ در نقاط سوق الجیشی اطراف جلگه آنکارا و در طول دوجاده اصلی تجارتی می تواند جلوی هر گونه حمله غافلگیری را سد کند (به خاطر داشته باشید که متفقین در آغاز کار فعالیتها و اقدامات آناتورک را يك شوخی بزرگ می پنداشتند) ولی دلایل آناتورک برای انتقال پایتخت از استانبول به آنکارا فقط جنبه نظامی نداشت . شهر آنکارا در مرکز سرزمین آناتولی قرار داشت و آناتورک معتقد بود که اگر قرار باشد ترکیه جدیدی به وجود آید باید در همین عقب مانده ترین ناحیه امپراطوری عثمانی باشد . بعلاوه ریشه های قدمت آنکارا به زمان قبل از آمدن ترکها به آناتولی می رسد . عظمت آن در گذشته اش بود . این شهر در آغاز توسط فریجی ها بنیان گذارده شد ، شهر مرکزی یکی از ایالات مهم دوران تسلط دولت روم بود . برای بیزانسی ها حکم قلعه و دژ با عظمتی را داشت ، سلجوقیان نیز از آن به صورت برج و باروی خلل ناپذیری استفاده می کردند و تا اواخر قرن هفدهم میلادی يك مرکز تجارتی عمده امپراطوری عثمانی محسوب

می‌گردید.

نام آنکارا فقط یادآور یکی از چند شکست عثمانیان در ابتدای کارشان بود. در سالهای آخر قرن چهاردهم میلادی سلطان بایزید اول ملقب به سلطان ییلدیرم (صاعقه) سراسر آناتولی و بالکان را در نور دیده بود و برای امپراطوری عثمانی که مرتباً در حال توسعه بود سرزمین‌های جدیدی به چنگ آورده بود. در سال ۱۴۰۰ برای بیزانسیها فقط قسطنطنیه باقی مانده بود و به نظر می‌رسید در ظرف چند روز سلطان بایزید آنرا نیز به تصرف در خواهد آورد ولی ناگهان انبوهی از تاتارها به سرکردگی تیمور لنگ که چون سیلی از آسیای مرکزی سر از بر شده بودند به آناتولی هجوم آوردند. بایزید و نیروهای عثمانی از تصرف قسطنطنیه منصرف شدند و به سوی داخل آناتولی بازگشتند تا جلوی حمله این دشمن غیرمنتظره را بگیرند. فتوحات پی‌درپی، سلطان بایزید را بسیار مغرور و از خود راضی ساخته بود و از همین جهت نامه توهین آمیزی برای امیر تیمور فرستاد و گوش فرستادگان وی را سوارخ کرد و از آن سوراخ ریسمان گذراند. در تابستان سال ۱۴۰۲ ترکان وارد آنقره شدند. در همان حال که اینان در زیر دیوارهای همین قلعه‌ای که امروز نیز همچنان بریاست آرمیده بودند سواران تاتار راه رسیدن آب را به شهر قطع کردند و مانع رسیدن آذوقه برایشان شدند. سرانجام وقتی در یک روز گرم و خفه تابستان دولشکر بایکدیگر مواجه شدند از همان

اول معلوم بود که ترکان شکست خورده‌اند. هزاران نفر از آنان جان سپردند و خود بایزید به اسارت گرفته شد. کریستوفر مارلو که یکی از نمایشنامه نویسان انگلیسی است در یکی از نمایشنامه های خود بنام «تیمور لنگ کبیر» می نویسد : سلطان بایزید به دستور تیمور در قفسی آهنین آنقدر از يك نقطه به نقطه دیگر برده شد تا جان سپرد . ولی سرانجام سلطان بایزید هر چه بود ، خود تیمور لنگ به آسیای مرکزی بازگشت و در همانجا از دنیا رفت . نیم قرن بعد نواده بایزید قسطنطنیه را نیز به تصرف در آورد و بر سراسر آناطولی حکومت راند. در حقیقت سه آنکارا داریم که هر يك برای خود مشخصات و میزانی دارد. رونق عجیب بازار ساختمان در پایتخت به آنجا رسیده است که احتمالاً چندین دهکده حومه شهر را که در مسافتی زیاد خارج از حدود شهر هستند جزو خود پایتخت خواهد ساخت از جمله این دهکده ها چانکایا را می توان نام برد . آتاتورک در این دهکده خانه ای بیلاقی ساخت تا بتواند در فصل تابستان از ازدحام و گرمای شهر به آنجا پناه برد . چانکایا که خود بر روی تپه کم ارتفاعی قرار دارد اکنون جزو حومه شهر محسوب می شود. محله «باغچه لی اولر» به معنای خانه های باغچه دار نیز در حومه شهر است . این محله از محلات مسکونی شهر است و در فصل بهار وقتی درختان هلو شکوفه می کنند خیابانها و کوچه های آن منظره ای بس دلپذیر پیدا میکند و برای گردش بسیار

مناسب است. در واقع وضع کلی آنکارای جدید نظیر شهری مرزی است، شهری است که ناگهان در میان بیابانی وسیع احداث شده است و می‌کوشد هر چه زودتر خودش را به سایر پایتخت‌های دنیا برساند.

این وضع و حالت آنکاراست و احساسی است که از آنکارا به شما دست می‌دهد. شهری که عجله و شتاب دارد، هر لحظه رخسارش تغییر می‌کند، رفتارشنوز خشک و خشن است با مشکلاتی فراوان روبروست ولی پر همت و کوشش است و تصمیم راسخ دارد که ریشه دواند و بزرگ شود. شهری است شبیه واشنگتن پایتخت آمریکا از آن جهت که تعداد اندکی از ساکنانش در آن به دنیا آمده اند (البته به استثنای قسمت کهنه شهر). وقتی مجلس ملی کبیر ترکیه جلساتی دارد تمام هتلها پر می‌شود. نمایندگان از تمام نقاط ترکیه در آنکارا گرد می‌آیند و بر دور میزهای کافه های دوطرف بولوار آتاتورک می‌نشینند و درباره مسائل روز بحث می‌کنند. آنگاه تابستان فرامیرسد و کلیه کسانی که می‌توانند رهسپار استانبول می‌شوند و پایتخت و هوای گرم آنرا پشت سر می‌گذارند و در آپارتمانهای کنار بسفر زحمت کمی جارا بر خود هموار می‌سازند به عشق اینکه در استانبول باشند و شنا کنند.

دوبخش عمده دیگر شهر آنکارا ینی شهیر به معنای (شهر جدید) و اولوس به معنای (ملت) است. يك خیابان وسیع مشجر که این دو قسمت شهر را به یکدیگر متصل می‌سازد بولوار آتاتورک (در ترکی

آتاتورک بولوارى) نام دارد. خیابان وسیع دیگر شهر مصطفی کمال بولوارى نام دارد که دریک سوی بولوار آتاتورک است و خیابان سومى به نام ضیا گوکالپ جاده سى یا خیابان ضیا گوکالپ در جانب دیگر بولوار آتاتورک قرار دارد و طرز قرار گرفتن این سه خیابان به شکل T است و نقطه تقاطع سه خیابان محلی است که «کزل آى»^۱ نام دارد. کزل آى در قلب ینى شهیر واقع است و مقر مرکزی جمعیت هلال احمر ترکیه در این محل قرار دارد. کلیه اتوبوسهائی که در نقاط مختلف شهر در رفت و آمد هستند ایستگاهی نیز در این محل دارند. مراکز تفریحی و مهم شهر نیز از جمله بیوک سینما که سالن نسبتاً بزرگى دارد، کاباره ثریا، چند کتابخانه و انجمن های فرهنگى ترکیه با کشورهای دیگر در فاصله نزدیکى در همین محوطه واقع است. اغلب سفارتخانه ها یادرینى شهیر و یا در محله نزدیک آن که موسوم به «کاو اکلیدره»^۲ است قرار دارند. به غیر از عمارت قدیم مجلس ملی کبیر ترکیه و چند اداره دولتی اغلب وزارتخانه ها و ادارات مهم در محله ای به نام محله وزارتخانه ها قرار دارند. چون تقریباً همه وزارتخانه ها و ادارات و بنگاه های دولتی درینى شهیر متمرکز شده است و علاوه بر آن اغلب عمارات مسکونى نوساز شهر نیز در این ناحیه قرار دارد بیشتر خارجىانی که به آنکارا وارد مى شوند و احتیاجاتشان از قبیل مراجعه به ادارات دولتی و اجاره

منزل در همین محله مرتفع می شود تا مدتی متوجه نمی شوند و نمی توانند تصور کنند که آنکارا محلات متعدد بزرگ دیگری نیز دارد .

با اینکه ینی شهر از بسیاری جهات کاملاً مدرن است معذک چند حالت و جلوه خاص نیز دارد که ما را متوجه می سازد در تر کیه هستیم . وسایط نقلیه فقط منحصر به اتومبیل و اتوبوس و جیب و کامیون نیست بلکه گاه به گاه متوجه می شوید که یک کاری اسبی با سرو صدای زیاد، دسته ای الاغ و یا کله ای گاو یا کوسفند نیز از گوشه ای عبور می کند . دریاده رو ، جلوی عمارت سفید و موقر سفارتخانه ای یک دهاتی دسته ای بوقلمون را با چوب دستی جلومی راند . (ترکها بوقلمون را هیندی می نامند چون به گمان ایشان اصل این مرغ در هندوستان پدید آمده است .) دهاتیانی که بوقلمون پرورش می دهند در صورتیکه کامیونی نداشته باشند دسته بوقلمون را جلومی اندازند و کیلومترها راه را طی می کنند و آنها را برای فروش به شهر می آورند و بهمین علت می توانید دریابید چرا بوقلمونهای ترکیه از بوقلمونهای که شما با آن آشنا هستید کوچکتر و استخوانی تر است . آنکارا فقط پایتخت ترکیه نیست بلکه مرکز تجارتی و دادوستد و نیز مرکز ولایت آنکارا نیز هست .

ینی شهر جدیدترین محله آنکاراست . اختیار خودمان را به یک راننده تا کسی می دهیم که انگلیسی بلد است و از اومی خواهیم مارا

در شهر بگرداند. در آنکارا هنوز راهنمایانی برای راهنمایی و گردش دادن سیاحان و خارجیان ترتیب نداده‌اند. این راننده‌ها همه عمارات و زارتخانه‌های ترکیه را به ما نشان می‌دهد و ما متوجه می‌شویم عمارت‌های مزبور تقریباً همه یکسان و یک شکل هستند و دلیلش اینست که طرح همه این عمارت‌ها را یک مهندس اطریشی به نام «کلمنس هولتر-مایستر»^۱ تهیه کرده است. این عمارت‌ها همه چهار گوش و بی‌پیرایه، شش طبقه یا کمتر هستند. (چون آنکارا در منطقه زلزله خیزی قرار دارد در ساختمان‌ها رعایت نکات احتیاطی چندی می‌شود.) نمای ظاهری این عمارت‌ها همه از سنگ‌شنی با رنگ مایل به ارغوانی تیره است و یک رشته طولانی پنجره‌های باریک کشودار حد هر طبقه را نمودار می‌سازد و موجب می‌شود ساختمان ظاهری حجیم و با متانت به خود بگیرد.

خیلی زود متوجه این نکته می‌شویم که ینی‌شهر نه تنها جدید است بلکه تقریباً ظاهر آن هر روز تغییر می‌کند و این تغییر نسبت به سایر محلات شهر بسی سریع‌تر صورت می‌گیرد. تعریف می‌کنند که یک خانواده آمریکائی برای گذراندن تعطیلی آخر هفته از شهر خارج شدند و در بازگشت دیدند که خانه مسکونی آنان به کلی خراب شده و به جای آن یک عمارت سه طبقه بالا رفته است! در گردش خود متوجه

می‌شویم که شهر نه تنها زیبایی خاصی دارد بلکه از موقعیت طبیعی خود برای افزودن به این زیبایی حداکثر استفاده ممکن را می‌برد. آپارتمانهای محلهٔ ینی‌شهر سه یا چهار طبقه است و هر طبقه بالکنی دارد که ساکنین آن بتوانند از روی آن منظرهٔ کلی شهر را ببینند و تحسین کنند. ساختمانها معمولاً از بتن و گاهی از آجر است و همهٔ آنها بامی پوشیده از سفالهای قرمز به فرم ساختمانهای مدیترانه دارند. کف اطاقها غالباً بوضع بسیار زیبایی پوشیده از سنگهای رنگین مرمر یا موزائیک منقش پوشیده است. عمارتها غالباً با هم شباهتی دارند و هر کدام با زاویهٔ خاصی ساخته شده‌اند تا باین ترتیب برای کلیهٔ آنها امکان استفاده از بهترین منظره و چشم انداز باشد. این وضع در عین حالی که زیبایی مخصوصی دارد برای تازه وارد حالتی آمیخته با بی نظمی و سرگردانی ایجاد می‌کند به طوری که نمی‌تواند به درستی موقعیت خود را در یک نقطه تعیین کند. با وجود این وقتی شما از روی پشت بام عمارت بلندی در بالای ینی‌شهر به شهر بنگرید متوجه می‌شوید که از دیدهٔ یک عکاس و نقاش شهر منظره‌ای بس بدیع و هماهنگ دارد. درختان تبریزی و صنوبری که سی سال پیش به دست «ترکهای جدید» در این منطقه بدون درخت کاشته شده است اکنون در ردیفهای منظم و متقاطع سر برافراشته و به شهر جلوهٔ خاصی بخشیده است. در یک گوشه چند نوار دود به هوا می‌رود. رانندهٔ راهنمایان می‌گوید این دود از

لكوموتيو قطار راه آهن آنكارا - ارضروم است كه اکنون به راه می افتد «آیت كبر» یا آرامگاه آتاتورك در زیر آسمان آبی و پرتوهای زرین خورشید، هوای آرام بعد از ظهر جلوه خاصی دارد.

چانكایا كه بر روی تپه درازی در بالای ینی شهیر واقع است دهكده جالبی است . اینجا را در واقع باید حومه آنكارا نامید زیرا مدتی است در حوزة شهر بزرگ در آمده است . رئیس جمهور ترکیه در عمارت صورتی رنگی كه مخصوص رئیس جمهور در این محل ساخته شده است اقامت دارد . جالبتر از عمارت رئیس جمهور خانه كوچکی از چوب تیره رنگ است كه باغی در عقب و استخر كوچکی مملو از ماهی های قرمز در جلوی آن قرار دارد . آتاتورك این خانه كوچك را ساخت تا در تابستانها از گرما و هیاهوی شهر به آنجا پناه برد . چندی بعد آتاتورك اولین و تنها همسر خود را به نام لطیفه به این منزل آورد و مدتی با هم زندگی کردند تا وی را طلاق داد . طلاق همسر آتاتورك آخرین طلاق به روش اسلام در ترکیه بود كه به موجب آن مردی می تواند به زنش بگوید او را دیگر نمی خواهد و به این ترتیب او را طلاق دهد . این عمارت روستائی كوچك از لحاظ در بر داشتن خاطرات و یادگارهای سالیان نخستین اقامت آتاتورك در آنجا بسیار غنی است . در سرسرای ورودی عمارت ساعتی به دیوار آویزانست كه عقر به های آن بر روی چند دقیقه گذشته از ساعت ۹ با مدام متوقف مانده است . در چنین ساعتی

در یکی از روزهای سال ۱۹۳۸ آتاتورک برای همیشه دیدگان بر هم نهاد. در اطاق کار آتاتورک پوست خرس قفقازی عظیمی روی زمین را پوشانده است و اندکی آن سوتر میز کار آبنوس براق آتاتورک دیده می شود. در جوار این اطاق سالنی هست که در میان آن یک میز بزرگ مستطیل و در اطراف آن شانزده صندلی با پشتی بلند به فرم صندلیهای عهد و یکتوریا گذاشته شده است و در همین سالن بود که آتاتورک با وزیرانش ساعتها و تاپاسی از نیمه شب گذشته به مذاکره و بحث در اطراف مسائل کشور وقت صرف می کردند. بقیه قسمت های این عمارت به فرم معمول دوران عثمانیان مفروش و آراسته شده است. به این ترتیب که در اطراف اطاق به جای صندلی بالش ها و پشتی های کوتاهی قرار دارد، کف اطاق با فرش نرم ضخیمی که در ایالات شرقی ترکیه بافته شده پوشیده است و یک منقل بزرگ برنجی در وسط اطاق قرار داده شده است که به کار گرم کردن و غذا پختن می آید (این منقل آتشدانی برنجی است که در آن ذغال چوب سوزانده می شود و سرپوش مشبکی دارد که از یک طرف به بدنه زیرین منقل متصل است) در بسیاری از خانه ها و آپارتمانهای آنکارا هنوز از دستگاه حرارت مرکزی نشانی نیست و تا سال ۱۹۲۰ در آنکارا اصلاً حرارت مرکزی وجود خارجی نداشت. قبل از اینکه سوار تا کسی شویم و از سر اشیبی زیاد تپه به پائین روان گردیم و به بنی شهر و اولوس برویم بهتر است لحظه ای درنگ کنیم

و منظره کلی شهر را از این نقطه مرتفع تماشا کنیم . در برابر دیدگان و زیر پاهایمان آنکارا نظیر فرش منقشی از مخمل سبز جلوه گری می کند . دو تپه پوشیده از خانه ها که آنکارای قدیمی را تشکیل می دهد در یک گوشه به چشم می خورد ، در سوی دیگر محله وزارتخانه ها با عمارات بلند و چهار گوش و تیره رنگ قرارداد و از لابلای خیابانهای شهر درختان تبریزی و صنوبر چون ردیف سربازانی که در یک خط پشت سر هم ایستاده باشند به نظر می رسد . از این نقطه که ایستاده ایم به خوبی متوجه می شویم که آثار سبزی و خرمی به تدریج از مرکز این شهر نیم میلیون نفری به اطراف نفوذ می کند و گسترش می یابد و تا جائیکه بر روی تپه های خشک اطراف شهر نیز نشانی از این سبزی دیده می شود و این از آن جهت است که ساکنان شهر و حومه شهر آهسته آهسته درختان و گل و سبزه ای بیشتر در اطراف خانه های خود می نشانند . نیروی دریائی روم چوب مورد نیاز برای ساختن کشتیهای خود را از این منطقه آناتولی بدست می آورد ولی اندکی بیش از هزار سال قبل کلیه درختان این ناحیه از ریشه به درآمده است و گفته می شود که این منطقه آناتولی آنقدر خشک است که کشاورزی و احداث جنگل در آن میسر نیست . آتاتورک در این منطقه شخصاً درختانی کاشت تا ثابت کند این عقیده به خطاست . ملاحظه باغبانی که در آنکارا س گرم کار باشد بسیار دلپذیر و امیدوار کننده است . آنکارا در تابستان معمولاً

دچار کم آبی است ولی اهالی آنکارا ترجیح می دهند آبی را که موجود است به جای مصرف کردن برای استحمام و شستشوی خود صرف آبیاری کله‌ها و باغچه‌هایشان کنند. هیچ عاملی نباید مانع رشد طبیعی و روز افزون باغ و باغچه‌ها و درختان آنکارا بشود.

در امتداد بولوار آتاتورک بین «کزل‌آی» و «اولوس» که مرکز قسمت دیگری از شهر است ساختمانهای دانشگاه آنکارا واقعست که از سال ۱۹۳۰ ایجاد گردیده است و در ساختمان آن از سنگ شنی خاکستری رنگ یعنی از همان سنگی که در ساختمانهای وزارتخانه‌ها به کار رفته استفاده شده است. در آن طرف خیابان، کمی بالاتر، عمارت خاکستری نسبتاً کوچکی قرار دارد که در جلوی آن يك ایستگاه اتوبوس است. در روی تابلوی ایستگاه، اپر انوشته شده است. این جانبانی اپرای دولتی آنکارا است که چون تکه جواهری است و تزئینات سقف و دیوارهای داخل آن به رنگ قرمز و طلایی است. اپرای دولتی آنکارا تا کنون موفق شده است بیشتر اپراهای معروف آهنگسازان اروپائی و آمریکائی را به زبان ترکی برگرداند و با موفقیت به روی صحنه آورد. اندکی دورتر از کنار بولوار آتاتورک و در جایی که بر بلندی قرار دارد موزهٔ نژادشناسی آنکارا واقع است که در آن مجموعهٔ نفیسی از آثار فولکلوری ترک گرد آورده شده است. جسد آتاتورک نیز پس از انتقال از استانبول در این محل به امانت گذارده شد تا آنکه چند سال بعد

ساختمان آرامگاه وی پایان رسید .

مجلس ملی کبیرتر کیه هنوز در اولوس در خیابان جمهوریت در عمارت زرد رنگ نسبتاً کوچکی که نمای آن باطاقها و نوشته‌های زیبا که نشانی از دوران گذشته دارد زینت شده است تشکیل جلسه می‌دهد. ^۱ ولی منظره جالب و دیدنی میدان اولوس مجسمه آتاتورک سوار بر اسب در میدان اولوس است که معمولاً «دم اسب» نامیده می‌شود. در این نقطه از پنج شش خیابان اطراف میدان وسائط نقلیه وارد می‌شوند و در مجسمه می‌گردند و به راه خود ادامه می‌دهند. پلیس راهنمایی بادستکشهای سفیدی که به دست دارد با حرکات تند و چابک وسائط نقلیه را راهنمایی می‌کند. در یک جانب میدان مغازه‌هایی قرار دارد که متأسفانه در آنها اجناس قابل عرضه به مقدار زیاد دیده نمی‌شود. معدک در همین محوطه صدها نفر سرگرم رفت و آمد و تماشا کردن اجناس پشت و پشترین مغازه‌ها هستند و یاد را ایستگاه اتوبوس پشت سر هم ایستاده اند تا سوار اتوبوسهای ساخت آلمان که یکی پس از دیگری می‌رسد بشوند و خودشان را به «ینی شهیر» برسانند .

یک جهانگرد فرانسوی به نام «لوبوشه» ^۲ که در سال ۱۹۲۰ به آنکارا آمده بود در یادداشت‌های خود می‌نویسد: شب‌ها در آنکارا اجتماعات

۱- مجلس ملی کبیرتر کیه مرکب از مجلس نمایندگان و سنا اخیراً در عمارت جدید بسیار مجلل و با عظمتی واقع در ینی شهیر تشکیل جلسه می‌دهد .

۲- Le Boucher

و فعالیتها کرد مجسمه آتاتورک دایر می شود . همه کس از وزیرای کابینه ، و کلاهی مجلس ، کارمندان اداری و افسران در این محوطه جمع می شوند و باحدت و حرارت دربارهٔ ترکیه جدید سخن می گویند . امروزه کثرت وسائط نقلیه در اطراف این مجسمه یادم اسب آنقدر است که جائی برای نشستن و جمع شدن مردم باقی نمی گذارد ولی اولوس هنوز مرکز زندگی تر که آنگار است . چند قدمی پائین تر از میدان اولوس رستوران کاریج قرار داد که از رستورانهای مشهور آنکارا است و سالها رستوران منحصر بفرد و آبرومند آنکارا بوده است . افسران جوان و همسرانشان که از خانواده های ثروتمند و سرشناس استانبول بودند و برای ملحق شدن به آتاتورک استانبول را ترك کرده بودند باغذا خوردن در رستوران کاریج به اصطلاح بایک تیردو نشان می زدند باین ترتیب که هم ازغذا پختن روی اجاقهای ذغالی که دود زیادی به راه می انداخت آسوده می شدند و هم در سالن زیبا و مجلل رستوران تا اندازه ای رنج غربت و دوری از محیط اشرافی و پرزرق و برق سالنها و رستورانها و تفرجگاههای استانبول را فراموش می کردند . آتاتورک و وزرایش عادت داشتند که برای صرف چلو کباب در ساعت یازده شب به این رستوران بیایند و پس از دوازده ساعت کار مداوم و خسته کننده برای سروسامان دادن به وضع ترکیه ، در این گوشه لحظه ای بیارامند .

یکی دیگر از مشخصات اولوس یا این منطقهٔ میان سال آنکارا

وجود چندین ساختمان بزرگ است که پنجره‌هائی با قابهای بسیار مجلل‌کننده کاری شده، درهای سنگین و بلند برنجی و نرده‌های مشبک آهنی بر روی پنجره‌ها دارد و نظیر قصرهای شرقی که در داستانها وصفش را می‌خوانیم جلوه می‌کند، بی‌اختیار به نظرمان می‌رسد و حتی انتظار داریم از پشت نرده‌های آهنین پنجره‌ها شاهزاده خانمهایی به بیرون نظاره کنند. ولی راستش را بخواهید در این ساختمانها بانکهایی چند جای دارد.

تا سال ۱۹۵۰ سیاست اقتصادی دولت مبتنی بر «اتانیسم»^۱ بود که قبلاً وصفش رفته است. معنی این سیاست این بود که دولت تهیه و فروش کالاهای ضروری و اساسی از قبیل قند و شکر، نمک، نفت، بنزین و کبریت را در انحصار خود داشت و به علاوه بر تعیین قیمت خواربار نظارت می‌کرد. ترتیب و تنظیم وسائط حمل و نقل و ارتباطات را در اختیار خود داشت و به طور کلی مسئولیت بهبود و توسعه اقتصادی کشور را به عهده داشت. هیچگونه سرمایه‌گذاری خصوصی و فعالیت سرمایه‌گذاران خصوصی مجاز نبود ولی بانکهایی که در زمان امپراطوری عثمانی شروع به کار کرده بودند اجازه داشتند کماکان به فعالیت خود ادامه دهند و پایه‌های توسعه اقتصاد ملی کشور در شئون مختلف، بانکهای جدید نیز تأسیس شدند و شروع به کار کردند. این بانکها می‌توانستند

به اشخاص و مؤسسات خصوصی وام بدهند و زمانی که سیاست اقتصادی مبتنی بر اتانسیسم با شکست مواجه شد و ملغی گردید و ترکیه شروع به تشویق سرمایه گذاران خارجی به سرمایه گذاری در کشور کرد و به مؤسسات اقتصادی خصوصی نیز اجازه فعالیت داد و این بانکها سرمایه لازم را برای اجرای طرحهای عمرانی متعددی فراهم آوردند. هیچکس نمی داند چرا عمارات بانکهای آنکارا شبیه به قصور قدیم است در حالیکه بقیه آنکارا منظری کاملا مدرن و مناسب بازندگی عصر جدید دارد. چون مسافران خارجی در موقعیتی نیستند که از یکی از این بانکها پولی وام بگیرند تنها دلیل ورودشان به یکی از آنها تبدیل پول خود به لیره ترک است. با ورود به این بانکها می توانید از مشکلات و دشواریهای اداری ترکیه جدید شمه ای دریابید. صد ها کارمند زن و مرد پشت میزهایی نشسته اند و یا لابلا میزها از این سو به آن سوی روند و کاغذها و نوشته های مرموزی را با خود می برند. یکی از کارمندان که پشت میزی نشسته است تقاضا نامه مخصوصی را که در دست دارید از شما می گیرد آنرا روی توده ای از تقاضا نامه های مشابه می اندازد و پس از چند لحظه پیشخدمتی می آید و همه آن اوراق را با خود می برد. از ردیف قفسه های بایگانی تمیز و مرتب خبری نیست، نظم و سرعت مورد انتظار به چشم نمی آید. عالمی از کاغذبازی و کار را از این میز به آن میز کشاندن دیده می شود ولی به هر حال پس از مدتی

انتظار مقداری اسکناس لیره ترك مورد نیازتان را دریافت می کنید .
آنکارا هرگز نمی تواند به خاطر داشتن خرابه های تاریخی مرکز
مهمی برای جلب جهانگردان شود ولی در هر صورت چند جای جالب
دیدنی دارد. یکی از این نقاط معبد اکوست واقع در پشت میدان اولوس
است که در محوطه ای از انظار پنهان است . آنچه در اینجا دیده می شود
چند دیوار درهم ریخته است و ستونهایی که به سبک معماری « کرت »^۱
تزیین و حجاری شده است . ولی سنگ نبشته بسیار جالبی دارد که
به نام Monumentum Ancyranum مشهور است و بزبان لاتین یادآور
روزهای پرفر و شکوه امپراطور اکوست می باشد . شما می توانید با
خواندن سنگ نبشته مزبور در زبان لاتین تمرینی بکنید .

در ترکیه هیچ چیز بلامصرف و ضایع نمی ماند . یکی از دیوارهای
این معبد دیوار محوطه ایراتشکیل میدهد که مسجد حاجی بایرام در آن
قرار دارد و این مسجد مقدس ترین مساجد آنکارا است . حاجی بایرام سر
سلسله و بنیانگذار سلسله دراویش بایرامی بود و با اینکه زندگی
درویشان در ترکیه رسماً غیر قانونی اعلام شده است مردم ترکیه
بنیانگذاران سلسله های دراویش را به عنوان شخصیتهای مقدس احترام
می کنند و می ستایند . اگر روز جمعه گذارمان باین مسجد بیفتد متوجه
می شویم که مؤذن با بانگ رسا مسلمانان آنکارا را برای نماز گزاردن

دعوت می کند و بعد می بینیم دسته دسته مؤمنان در شبستان مسجد گرد می آیند و با خلوص و دقت به قاری که آیاتی از قرآن را بالحن گیرای عربی تلاوت می کند گوش می دهند . این منظره در ما تأثیر عمیقی می گذارد که همیشه در خاطرمان باقی می ماند .

در نزدیکی این محل حیاط كوچك دیگری است که در آن ستون بلندی از مرمر قرار دارد و این همان ستونی است که ستون ژولیان نامیده می شود . ژولیان یکی از امپراطوران روم است که مشرک شد و از مسیحیت دست برداشت و کوشید بار دیگر پرستش خدایان قدیم از جمله ژوپیتر و مارس و ونوس و سایر خدایان ساکن بر کوه المپ را رواج دهد و جایگزین مسیحیت سازد . البته وی در این امر موفقیتی بدست نیاورد و امروزه يك جفت حاجی لك لك برفراز این ستون یعنی در جایی که روزی مجسمه ژولیان قرار داشت آشیانه گزیده اند و منظره شاعرانه ولی عبرت انگیزی پدید آورده اند .

اولوس در واقع نقطه تلافی بین قسمت جدید شهر یعنی ینی - شهیر که اندکی پیش در آن بودیم و «انجولر»^۱ یا آنکارای قدیمی است که بر روی دو تپه قرار دارد . وقتی تیمورلنگ به آنکارا رسید آنچه به نام آنقره معروف بود همین قسمت بود . برای رسیدن به بالای این تپه ها نامسافتی می توانیم با اتومبیل برویم ولی بعداً باید از تا کسی

پیاده شویم زیرا خیابان سنگفرشی که به بالای این تپه‌ها می‌رسد آنقدر سر بالائی است که فقط با پای پیاده و یا سوار بر الاغ و قاطر می‌توان از آن عبور کرد. در بین راه به دخترانی بر می‌خوریم که کوزه‌ها و ظرف‌های آب بر روی سر دارند و به خانه‌های خود که در نقاط بالاتر تپه است می‌روند زیر الوله کشی آب شهر آنکارا به بالای شهر قدیمی نمی‌رسد. منظره خانه‌ها و روش معماری ساختمانها با آنچه در آنکارای جدید دیده‌ایم به کلی متفاوت است. خانه‌ها به یکدیگر تنگ چسبیده‌اند. بیشتر از چوب ساخته شده‌اند و نمای آنها با گچ اندود شده است. نمای بعضی خانه‌ها از آجرهایی است که به شکل پیچ در پیچ عجیب به یکدیگر چسبانده شده و هر چند ردیف آجر را تیرهای چوبی از هم جدا می‌کند. از بالکن و ایوان و شیشه بر روی پنجره‌ها هیچ نشانی نیست.

در قسمت‌های مرتفع بالای هر دو تپه خانه‌ها در درون صخره‌ها و سنگها کنده شده و احداث گردیده‌اند و برای رسیدن به درون خانه‌ها باید از کوره راه‌های باریک عمودی عبور کرد. قدمت بسیاری از این خانه‌ها که در دل سنگ بوجود آمده بیش از هزار سال است. از باغ و باغچه نیز خبری نیست گرچه در این گوشه و آن گوشه‌ها نشانه‌هایی از تمایل ساکنان آنکارا برای آنکه در دل بیابان گل و سبزه پدید آورند دیده می‌شود. در یک گوشه چند گل بنفشه فرنگی و در گوشه دیگر

درخت هلوئی که کنار تخته سنگی آویزانست منظره را اندکی متغیر و متنوع می‌سازد. دریک محوطه نسبتاً باز نیز علفزار کوچکی دیده می‌شود در حالی که بزهای یکدنده و لجبار آنکارا در آن مشغول چرا هستند.

خیابانهای پوشیده از قلوه سنگ محله انجولر به تدریج باریکتر و تنگتر می‌شود تا به بالای حیدرلیک می‌رسد. این تپه همانست که در مرتفعترین نقطه آن سلجوقیان قلعه‌ای عظیم ساختند. در داخل این قلعه چیز دیدنی وجود ندارد و فقط چند انبار گردوغبار گرفته و محل سکونت چند خانواده بسیار فقیر در آن قرار دارد. به درونی‌ترین قسمت این قلعه نیز کسی را راه نمی‌دهند. بنابراین ما خودمان را بانگاه کردن به دیوارهای قلعه قانع می‌سازیم. این دیوارها نتیجه گذشت قرن‌هاست و از هر دوره تاریخ آناطولی در آن نشانی بر جای مانده است. ستونهای ایونی، تکه سنگهای بزرگ که روی آن حروف و نبشته‌های رومی‌ها و یونانیان دیده می‌شود، قسمتهائی یادآور دوران سلجوقیان و عثمانیان است، نبشته‌هایی به خط کوفی از آیات قرآن و تکه‌های شکسته و پراکنده از سنگهای دیگری که از آثار دورانهای بسی قدیم‌تر است.

راننده ما آشنائی دارد که نامش محمد است و در دوران قلعه مسکن دارد. لحظه‌ای درنگ می‌کنیم تا این شخص را ببینیم. وی با خانواده‌اش

که همسر و بچه است در منزلی دو اطاقه که در مدخل قلعه قرار دارد زندگی می کنند . کف اطاق نشیمن این خانواده از خاک است که خوب به هم کوبیده و محکم شده است . از حمام و آب جاری و روشویی خبری نیست . غذا پختن روی اجاقی کوچک صورت می گیرد که در تابستان بانفت و در زمستان بازغال سنگ می سوزد . اسباب و اثاث این خانه عبارتست از دو قطعه کلیم و چند بالش و پستی . به نظر مان می رسد که این خانواده زندگی بسیار سخت و دشواری دارند ولی ما را به نوشیدن چای دعوت می کنند و دو استکان چای جلویمان می گذارند . محمد دریکی از بانکها به شغل در بانی مشغول است . اندکی دورتر از دیوار قلعه يك بازار دهاتی که نمونه ای از بازارهای معمولی در دهات ترکیه است نظر مان را جلب می کند . در مغازه های آنکارای جدید و تیرین های آراسته به شیشه های بزرگ دیده می شود که اجناس در پشت آنها به مشتریان عرضه می گردد ولی در آنکارای قدیمی اجناس بدون هیچگونه حجاب و واسطه ای در معرض دید و بررسی مشتریان قرار داد . دکانهای این قسمت از سلولهای زندان بزرگتر نیست . بیشتر اجناس مغازه ها برای زندگی روزمره است زیرا ترکیه مثلاً نظیر ایتالیا ، کشوری نیست که اجناس هنری و تزئینی در آن به حد و فور دیده شود . میوه ها و سبزیجات در سبدها و زنبیلهای بزرگ ، خورجین ، لوازم آشپزخانه و اشیاء منزل تقریباً در تمام دکانها دیده می شود . معهذا در چند خیابان که

از جانب دیگر قلعه به طرف پائین تپه منتهی می شود مغازه هائی است مملو از اشیائی که مسافران و جهانگردان دلشان می خواهد به رسم سوغاتی و یادگار از آنها بخرند. از جمله این اشیاء که جنبه کارهای دستی و هنری خاص تر کیه را دارد می توان سینی های قلمزده مسی و برنجی ، اشیاء مختلف وقالی و گلیم را نام برد .

در وسط راه در سرازیری خیابانی که از قلعه به پائین تپه می رسد موزه هیتیان قرار دارد . چندی قبل در سفری که به دهکده بغاز کوی کردیم آثار و خرابه های شهر هاتوساس پایتخت آنها را دیدیم . امروز فرهنگ و تمدن هیتیان برای تر کیه اهمیت زیادی کسب کرده است . یکی دیگر از روشهای آتاتورک برای احیای نهضت ناسیونالیسم در تر کیه تقویت و رواج این فکر بود که تر کهای امروزی بازماندگان و اعیان مستقیم هیتیان با عظمت چند هزار سال پیش هستند . آتاتورک کاوشهای باستانی را در نقاط مختلف مراکز آنها تشویق کرد و از اروپا باستان شناسانی به تر کیه فراخواند تا تر کهارا به راه و شیوه باستان شناسی آشنا کند . فضلی بزرگ و برجسته ای نظیر «جان کارستانک»^۱ ، «هلموت بوسر»^۲ و «ستون للوید»^۳ به تر کیه آمدند تا در کاوشهای مراکز تمدن هیتیان شرکت و همکاری کنند . آنچه آنان و همکاران ترک ایشان در نتیجه

John Garstang - ۱ Helmut Busser - ۲

Seton Lloyd - ۳

کاوشهای خودیافتند (البته آنچه قابل حمل و نقل بود) به آنکارا حمل گردید و در دوساختمان که برای این منظور تخصیص داده شده بود در کنار هم جای داده شد. اگر شما از رفتن به موزه و تماشای آن لذتی نبرید باز نمی‌توانید از تأثیر زیادی که دیدار این موزه بر شما باقی می‌گذارد بی‌نصیب بمانید. ساختمان اصلی موزه در اصل کاروانسرائی بوده است که کاروانهای اسب و شتر در آنجا توقف می‌کرده‌اند. این ساختمان سقف بسیار بلند گنبدی شکل و پنجره‌هایی کوچک شبیه حجره‌های کندوی عسل بالای دیوارها و نزدیک به سقف دارد. دو مجسمه عظیم سنگی که جنگجویان هیتی را نشان می‌دهد به عنوان دربانان این موزه در اولین قدم به چشم می‌خورد. ساختمان دیگر موزه، محلی است که سابقاً از آن به عنوان بازار استفاده می‌شد. چهاررواق باسقف گنبدی شکل بر اطراف يك محوطه مرکزی روباز، این ساختمان را تشکیل میدهد. دیوارهای هر دوی این ساختمانها پوشیده از حجاریهای ظریف و تزئیناتی از طلاست.

بین ساکنان فقیر و عقب مانده قسمتی از این تپه که در دیوار خانه‌هایشان از پیت و بشکه خالی و باز شده قیر ساخته شده است و دورانی که خانه‌ها و ساختمانهایش با حجاریها و طلاکاریها تزئین میشد تا ساختمانهای مجلل و بولوارهای وسیع آنکارای امروز فاصله زمانی زیادی وجود دارد. ما از محله آنکارای قدیمی با حالتی خارج میشویم

که کوئی دوران زندگی قرون وسطائی را به پشت سر نهاده ایم . به نظر ساده و آسان نمی آید که بتوان وجه مشترك ورشته ارتباطی بین آنکارای قدیم و جدید و یابین زنان محلات دوتپه که وقتی از کنارشان رد می شویم روی خود را باروسری می پوشانند و خواهران شیک پوش و متجدد آنان که در بولو ار آتاتورک رفت و آمد می کنند پیدا کرد . ولی در حقیقت چنین وجه مشترك ورشته ارتباطی موجود است . ما وقتی به آنیت کبیر یا آرامگاه آتاتورک می رویم متوجه این حقیقت میشویم . اولین آرامگاه مهم و با عظمتی که در دنیا ساخته شد متعلق به «موسولوس»^۱ شاه «هالی کارناسوس»^۲ شهری یونانی در کرانه دریای اژه، همین سرزمین آناتولی بود . این مکان معروف به مقبره موسولوس بود . لغت «موزولوم»^۳ که در زبانهای اروپائی به معنای مزار باشکوه هست از همین نام آمده است . آرامگاه آتاتورک دومین نمونه از چنین آرامگاهی است که در سرزمین آناتولی ساخته شده است . آرامگاه هالی کارناسوس مدتی است ویران گردیده است ولی به نظر میرسد آرامگاه آتاتورک احتمالاً تازمانی که ترکیه وجود داشته باشد بر جای خواهد ماند . این آرامگاه چون تاجی بر فراز تپه کوچکی که در کنار محله ینی شهیر است ساخته شده و فقط تپه آنکارای قدیمی با برجی که بر بالای آن قرار دارد از این تپه بالاتر به نظر می رسد . روی این تپه در آغاز

۱- Mausoleum

۲- Halicarnassus

۳- Mausolus

هیچگونه درخت و گیاهی نبود ولی از چهار گوشهٔ ترکیه نهالهای کوچک کاج و سرو برای کاشتن بر روی آن آورده شده بود که امروزه عمارت مستطیل سنگی و نارنجی رنگ آرامگاه در میان حلقه‌ای از درختان و چمنزارها محصور گردیده است. بنای آرامگاه بیشتر از آن که زیبا باشد عظیم و پرابهت است و حالتی پر وقار دارد که بیننده را به تفکر و تأمل وامی‌دارد. چنین به نظر می‌رسد که این بنا به تازگی ساخته نشده است و از مدت‌ها پیش یکی از چشم اندازهای رنگ خاک گرفتهٔ سرزمین آناتولی بوده است. ساختمان این آرامگاه در سال ۱۹۴۲ شروع گردید و در نوامبر ۱۹۵۳ یعنی در پانزدهمین سال مرگ آتاتورک جسد وی طی تشریفات بسیار عظیم و مجلل با حضور شخصیت‌های برجستهٔ خارجی و داخلی به آنجا انتقال داده شد.

خیابانی طولی و دایره شکل که بر دو طرف آن درختان سرو و کاج کاشته شده است و از پائین به بالای تپه می‌گراید ما را به آرامگاه می‌رساند. در محوطهٔ وسیع مخصوص توقف اتومبیلها از تا کسی پیاده می‌شویم و از چندین پلهٔ بسیار وسیع که هر یک از صد تکه سنگ ساخته شده است بالا می‌رویم. از برابر دوسر بازگارد احترام که در طرفین ایستاده اند رد می‌شویم و از یک محوطه که با سنگهای مستطیل منظم مفروش است و در فاصلهٔ بین سنگها چمن روئیده است عبور می‌کنیم. این محوطه در حدود دویست متر طول دارد و در فواصل منظم در دو طرف

فصل ششم زندگی شهر نشینان

در اغلب کشورهای دنیا بین شیوه زندگی شهر نشینان و آنان که در دهات زندگی می کنند تفاوتی عظیم و آشکار وجود دارد . تفاوت بین زندگی شهریان و روستائیان در ترکیه بیش از اندازه است . ترکیه هنوز فاقد تلویزیون است . از هر سیصد نفر ترک یک نفر دارای اتومبیل است و در شهر زندگی می کند . ثروت روستائیان ترک به طور متوسط از یک الاغ بیشتر نیست . راههای ترکیه پانصد برابر ازیسی سال پیش بهتر و هموارتر شده است . در حقیقت وضع صنعتی ترکیه در مدت کوتاه سی - سال از بسیاری کشورهای دیگر بیشتر و بهتر ترقی کرده است ولی هنوز راه زیادی باقی است که باید پیموده شود . وقتی با اتومبیل از ایالتی به ایالت دیگر می رویم در سر راه خود دهات فراوان می یابیم که فاقد برق هستند و حتی دهات بسیاری وجود دارد که راه اتومبیل رومی برای

رسیدن به آنها وجود ندارد. لوله کشی دردهات بیشتر از آنکه جنبه عمومی داشته باشد صورت استثنائی دارد. زندگی در همه روستاها برروالی بس کند جریان دارد. غرض این نیست که تر کها عقب مانده اند نکته اینست که آنان ملتی متفاوتند.

آنکارا نمونه يك شهر تر کیه است. سرویس اتوبوسها رضایت بخش است والبته در صورتیکه بین راه اتوبوس خراب نشود و از کار نماند. این اتوبوسها در مسیرهای معینی که چندان متنوع و متغیر نیست مرتباً کار می کنند. شما می توانید با پرداخت مبلغ یکصد و هشتاد لیره ترك يك رأس الاغ خریداری کنید ولی الاغ نیز ممکنست در بین راه از کار بازماند و گاه این از کار ماندن هم تعمدی باشد. مطمئن ترین وسیله حمل و نقل و مسافرت تا کسی و یا «دلموش»^۱ است. این نوع اخیر از ابتکارات عجیب تر کهاست. دلموش يك نوع تا کسی است که نظیر اتوبوس در مسیر معینی کار می کند ولی هیچگاه قبل از آنکه ظرفیتش تکمیل شود از ایستگاه مبدأ به راه نمی افتد (در تر کی دلموش به معنی پر است). اغلب دلموشهایی که در شهرهای تر کیه کار می کنند اتومبیلهای بسیار قدیمی است که بدنه و قسمتهای مختلف آن باسیم و یا نوار چسب به همدیگر متصل نگاهداشته شده است و رانندگان آنها پیوسته دعا می کنند که یکدفعه اتومبیلشان از هم وانرود. با وجود این دلموشها به

خاطر ارزانی گرایه مشتریان فراوانی دارند و پیوسته به کار خود ادامه می‌دهند .

علاوه بر جاهای جالب و دیدنی که در فصل سابق از آنها نام برده شد جاهای دیگری هست که به خصوص برای جوانان جلوه و ارزش زیادتری دارد . در ناحیه اولوس استادیوم نوزدهم ماه مه، میدان اسب‌دوانی و پارک جوانان واقع است . نوزدهم ماه مه روز جوانان است و به یادبود پیاده شدن تاریخی آتاتورک در سامسون در سال ۱۹۱۹ پس از فرار وی از استانبول ، هر سال جشن گرفته میشود . استادیوم نوزدهم ماه مه به افتخار این واقعه تاریخی و افسران جوان ترک که با مصطفی کمال غازی در راه تأسیس جمهوری ترکیه همکاری کرده‌اند ساخته شده است . هر سال در چنین روزی سراسر استادیوم تا حد اکثر گنجایش از تماشاچیان پر می‌شود و سپس جشنها و مسابقات ورزشی آغاز میگردد . در آغاز یک مسابقه فوتبال بین دو تیم قهرمان ترکیه به عمل می‌آید و سپس مسابقات دوومیدانی صورت میگیرد و در پایان نمایش حرکات زیبای ورزشی توسط دسته‌های عظیم دختران و پسران جوان به فضای استادیوم رونق و شکوه خاصی میبخشد .

در جو استادیوم باشگاه تنیس آنکارا که یکی از دو باشگاه تنیس شهر است قرار دارد . این باشگاه دارای عمارتی نوساز و زیبا و هشت زمین تنیس است که در سراسر فصول قابل استفاده است . در این باشگاه

تنیس بازی در بعد از ظهر يك روز تابستان در برابر چشمان حاجی لککها که در آشیانه شان بر بالای درختان صنوبر نشسته اند و به بازیکنان می نگرند لذت خاصی دارد .

پارك جوانان که تابشگاه تنیس فاصله چندانی ندارد ، در نتیجه ایمان و اعتقاد تر کهایی که به آنکارا آمده اند به این حقیقت که میتوان بیابان خشك و بی سبزه و درخت را پس از قرنها غفلت مجدداً به جنگل و گلزاری تبدیل کرد ساخته شده است . در این پارك يك دریاچه مصنوعی بزرگ و در وسط دریاچه فواره ای که تا ۱۵ متر به بالامی جهد قرار دارد . این دریاچه بامرزی از درختان صنوبر که اطراف آنرا گرفته است از آسمان آنکارا و از فراز تپه های شهر قدیمی آنکارا جلوه می کند و چشم انداز خاصی دارد . در پارك جوانان قسمتی نیز به وسائل سرگرمی و ورزشی و چرخ فلک اختصاص داده شده است .

بر کنار جاده ای که به آنکارا و استانبول میرود و در ضلع غربی محوطه اولوس میدان اسبدوانی قرار دارد . میدانی بسیار وسیع است و محوطه مسابقات اسبدوانی به شکل بیضی است . گاه به گاه جنگ شتران در این میدان به تماشا گذارده می شود .

چند کیلومتر دورتر از میدان اسبدوانی در نزدیک ایستگاه راه آهن غازی چیفلیک یا مزرعه آزمایشی آتاتورک قرار دارد . در آنکارا از چندین سال پیش رسمی رایج شده است که پدران و مادران دست بچه های شان

را بگیرند و آنانرا برای گردش و هوا خواری به چیفلیک ببرند .
 به این ترتیب ترکه‌های قانع و علاقمند به پیشرفت شهرشان سرگرم
 کردن کودکانشان را با آموزش عملی آنها باهم می‌آمیزند . آتاتورک
 این مزرعه بزرگ را در آنکارا به این منظور ترتیب داد که به هموطنانش
 بفهماند در صورتیکه اصول صحیح آبیاری و کشاورزی را یاد بگیرند
 و رعایت کنند می‌توانند حتی در سرزمینی خشک و لم یزرع نظیر ناحیه
 آنکارا درخت و گل و سبزه و محصولات مختلف کشاورزی به دست آورند .
 مزرعه نمونه چیفلیک در مساحتی در حدود یک هزار جریب احداث گردیده
 است . در این محوطه بیش از یکصد هزار درخت صنوبر و سرو و کاج و افاقیا
 کاشته شده است . درخت افاقیا درختی خاردار است که آب را خیلی
 خوب در ریشه‌های عمیق خود نگه میدارد . بستانهای وسیع برای درختان
 میوه و نیز قسمتهای بزرگی برای کشت سبزیجات اختصاص داده شده
 است . همچنین يك بخش آزمایشی و نمونه برای تهیه و پاستوریزه کردن و
 فروش شیر گاو و بز و لبنیات دایر گردیده است . در قسمتی از این مزرعه
 که به صورت پارکی زیباست آتاتورک منزلی برای اقامت تابستانی
 خود تهیه کرده بود و بیشتر اوقاتی را که در این اقامتگاه میگذرانید
 به راندن تراکتور، دوشیدن شیر گاو و کشت درختان صرف میکرد .
 آتاتورک اغلب ترکه‌ها را تشویق میکرد از مزرعه نمونه چیفلیک
 دیدن کنند و از نزدیک شاهد پیشرفتهای روزافزون آن باشند . برای

اینکه مردم باشوق و رغبت بیشتری با نجایابند دستور داد باغ وحشی نیز در آن محوطه دائر کنند. این مزرعه پس از مرگ آتاتورک به ملت ترک بخشیده شده است و اکنون هم مزرعه و هم باغ وحش آن یکی از بزرگترین نفر جگانه‌های مردم آنکارا است. از آنکارا ترنی به چیفلیک رفت و آمد میکند. در ایستگاه غازی از ترن پیاده می‌شویم و در درشکه‌ای که به رنگهای قشنگ جورواجور زینت شده است به باغ وحش می‌رویم. در این باغ وحش تقریباً از انواع پرندگان و حیواناتی که در سایر باغ وحش‌ها به تماشا گذارده می‌شود وجود دارد و به علاوه فروشندگانی هستند که در بساطشان بادام صحرایی برای فروش به تماشاچیان دارند و البته تماشاچیان این بادام صحرایی را برای دادن به فیله‌ها و میمون‌ها و لذت بردن از حرکات حیوانات مزبور به هنگام خوردن بادام صحرایی می‌خرند. چند حیوان جالب و اختصاصی نیز در این باغ وحش دیده می‌شود. یکی از اینها گربه‌های آنقره است که از حیوانات بومی این ناحیه به شمار می‌رود و نسلش به تدریج رو به زوال است. از اختلاط نسل این گربه‌ها اکنون نوعی کاملاً عجیب و دیدنی به وجود آمده است. در پشت قفس مخصوص گربه‌های آنقره در این باغ وحش شما گربه‌های سفیدی با دم‌های پشم‌آلود می‌بینید که یک چشم آنها آبی و چشم دیگرشان سبز است و گوششان اصلا نمی‌شنود.

در این باغ وحش قسمتی نیز به نشان دادن بو قلمون‌های آمریکائی

اختصاص داده شده است. البته بوقلمونهای ترکی نیز در گوشه‌ای دیده میشوند ولی در مقام مقایسه می‌توان دید که نسبت به پسرعموها و دخترعموهای آمریکائی خود کوچکتر و استخوانی‌تر هستند. حیوان عجیب و دیدنی دیگری در این باغ وحش سگ است. به استثنای سگ کله بومی سرزمین آناتولی، باید گفت که سگ در ترکیه زیاد دیده نمی‌شود. ترکها دستور اسلام را که از حضرت محمد پیغمبر اسلام به آنان رسیده است دربارهٔ دوری از سگ و ناپاک شمردن این حیوان رعایت می‌کنند. سگ کله به خاطر آنکه وجودش برای حفاظت گوسفندان لازم است مورد توجه قرار می‌گیرد ولی برای بینندهٔ خارجی تا اندازه‌ای ناراحت کننده است که مشاهده کند در چندین قفس سگهایی از نژاد نامارکی و انگلیسی و غیره نگهداری شده‌اند و این سگها مورد بی‌لطفی و بیمهری فراوان ترکها قرار می‌گیرند.

تقریباً در فاصله‌ای مساوی با فاصله چیفلیک از آنکارا، ولی در شمال شهر سد چوبوک قرار دارد که محوطهٔ اطراف آن یکی دیگر از تفرجگاههای دلکش و مصفا‌ی آنکارا را تشکیل میدهد. در این نقطه بر روی رودخانهٔ چوبوک سدی ساخته شده است که آب رودخانه را به طور منظم توسط تلمبه‌هایی برای مصارف آب آنکارا به شهر جاری می‌سازد. تعبیهٔ این سد و تنظیم جریان دائمی آب برای شهر در این قسمت از سرزمین آناتولی که از ماه اردیبهشت تا آبان هر سال به غیر از موارد

استثنائی بارانی نمی بارد بسیار اهمیت دارد. در نزدیک شهر چوبوک بود که به سال ۱۴۰۲ میلادی امیر تیمور لنگک قشون سلطان بایزید عثمانی راشکست سختی داد و از روی خونخواری مناره‌هایی از جمجمه کشتگان برپاساخت. ولی امروزه از این مناره‌ها نشانی نیست. با تو میبیل خودمان را به سد میرسانیم. قبل از رسیدن به محل سد جاده از میان کوههای خشک کم ارتفاع عبور می کند و پس از نیم ساعتی ناگهان خود را در محوطه‌ای می یابیم که سراسر از درختان سرو و کاج و باغچه‌های پر گل و چمن کاری پوشیده است. در پشت سد دریاچه مصنوعی کوچکی به وجود آمده است که روی آن مرغابی‌های فراوان شناورند و در گوشه و کنار این محوطه چند کافه و رستوران درست شده است. در سراسر تریه این نقطه را بیشتر از هر جای دیگری می توان به واحه‌ای تشبیه کرد. محوطه‌ای پر از درختان سرو و کاج که همیشه سبز است و باغچه‌های پر گل و زمزمه آب و رودخانه و دریاچه در میان بیابانی بزرگ پوشیده از پستی ها و بلندیهای خشک و بدون آب و علف قرار دارد. وقتی به قصد بازگشت راه می افیم چند دقیقه نمی گذرد که این واحه سبز و زیبا در پس تپه‌های خشک قهوه‌ای رنگ پنهان میشود. در سر راهی که به جاده اصلی آنکارا می پیوندد دنباله رودخانه کل آلود، که در کنار آن درختان هلو آبیاری می شوند، دیده می شود و کمی جلوتر کوئی اصلاً رودخانه‌ای وجود ندارد.

برخی از جنبه‌های زندگی در شهرهای ترکیه زمانی بهتر معلوم می‌شود که برای خرید برویم. تنوع آب و هوا در ترکیه و خاکهای مختلفی که در قسمتهای گوناگون این سرزمین وجود دارد این امکان را پدید آورده است، که تقریباً همه میوه‌ها و سبزیهای آشنا در ترکیه کاشته می‌شود. ضمناً سبزیهایی نیز در ترکیه به عمل می‌آید که در بعضی جاهای دیگر ناآشناست. از این زمره می‌توان تره را نام برد. چون خرید از بازار راه مناسبی برای تمرین زبان ترکی و صحبت کردن با مردم به منظور اطلاع از طرز فکر آنان است بیاید ساعتی به بازار بزرگ شهر که شبیه سوپرمارکت است برویم. ولی در اینجا سوپرمارکت به آن معنا که در کشورهای اروپا و آمریکا وجود دارد دیده نمی‌شود. در ترکی بازار را بازار می‌گویند و بازار به محوطه کوچکی که قسمتی از اجناس مورد نیاز مردم را داشته باشد اطلاق می‌گردد. اگر بخواهیم احتیاجات خود را برای آشپزخانه منزل تأمین کنیم باید به چند مغازه مراجعه کنیم. در یک گوشه نان فروش یا «اکمکچی»^۱ مغازه‌ای دارد که فقط نان را به صورت قرصهای بزرگ دراز می‌فروشد. نان ترکی اندکی تیره رنگ است و از آردی که سبوسش را نگرفته اند درست می‌شود. این نان به خوشمزگی نانهای اروپائی و آمریکائی نیست ولی در عوض بسیار مغذی و مقوی است. نان شیرینی و کیک مورد نیاز ما در

نانوائی پیدانمی شود و برای خرید چنین چیزهائی باید به شیرینی فروشی مراجعه کنیم . در اینجا چند نوع شیرینی مخصوص دسر نیز از قبیل باقلوا و بامیه و حلوا فروخته می شود .

در بازار تره بار میوه و سبزی مورد احتیاجمان را پیدا می کنیم . همه میوه ها و سبزیها درز نیلها یا جعبه ها یا ظرفهای بزرگ چوبی و حصیری در هوای باز در معرض تماشای خریداران گذاشته شده است . از بسته های میوه و سبزی که در قوطی مقوایی و نایلونی درینچالها و سردخانه ها نگهداری شود نشانی نمی یابیم . زیبا ترین سبزی ترکی بادنجان است که ترکیها آنرا پاتلیجان می نامند . ترکیها با بادنجان غذاهای بسیار خوشمزه متعددی درست می کنند که بیشتر باروغن زیتون تهیه می شود و درز مره غذاهای سرد در سفره آورده می شود .

دکاندار اجناس خود را با ترازوی ساده ای و به کمک وزنه های برنجی می کشد و به ما می دهد . اوزان و مقیاسات بر اساس سیستم متریک شبیه کشورهای اروپائی در اینجا مرسوم است . دکاندار ممکنست حاضر باشد در مورد قیمت سبزیها بامشتریان چانه بزند . ولی قیمت میوه ها چانه بردار نیست زیرا این موضوع به صورت یکی از رسوم ملی در آمده است . به این ترتیب که هر ناحیه ترکیه میوه های خاص خود را دارد و به بازارهای سراسر کشور عرضه می دارد . هلو از بورس آورده می شود و برخی از این هلوها بیش از یک کیلو وزن دارند . گلابی و سیب از قونیه

و آنکارا، انجیر و کشمش از ازمیر، انگور از مالاتیا، هندوانه‌های بزرگ از دیاربکر به دست می‌آید. آن زمان که پوست‌های خربزه و هندوانه بروی آبهای بسفر روان می‌شود هوا آنقدر گرمست که می‌توان شنا کرد. هندوانه‌هایی که در آمریکا کاشته می‌شود احتمالاً در آغاز کار از ترکیه آمده است.

در شهرهای ترکیه دو نوع قصابی وجود دارد. در یکی گوشت کاووبره و کوسفند و کمتر گوساله فروخته می‌شود. گوشت خوک در قصابیها فروخته نمی‌شود و ترکیها از این گوشت نمی‌خورند زیرا مصرف گوشت خوک در مذهب اسلام ممنوع شده است. در مغازه‌های مرغ و جوجه فروشی مرغ و جوجه و خروس و غاز و اردک و بوقلمون و هر وقت فصلش باشد خرگوش نیز فروخته می‌شود. در شهرهای داخلی فلات آناتولی ماهی کمتر در مغازه‌ها پیدا می‌شود و هر گاه نیز ماهی به بازار بیاورند باید بلافاصله خریداری شود زیرا دکانهای ماهی‌فروشی مجهز به یخچال و سردخانه نیستند.

گوشت مورد استفاده در رستورانها بدون چون و چرا سفت است ولی آشپزهای رستورانها باتدبیر کونا کون از آن غذا‌های ماکول و لذیذی درست می‌کنند. بهترین و سالمترین گوشتی که شما هم در رستورانهای دهات و شهرهای کوچک که به نام لقانظه است و هم در رستورانهای شیک و آبرومند شهرهای بزرگ نظیر رستوران عبدالله در

استانبول و رستوران کاریج در آنکارا می‌توانید پیدا کنید شش کباب است. این غذا از تکه‌های گوشت گوسفند یا بره که به سیخ کشیده می‌شود و در بین هر دو تکه گوشت پیاز و فلفل سبز می‌گذارند درست می‌شود. اگر فرصت و علاقه داشته باشید یکی دیگر از غذاهای خوشمزه را که به نام «دوئر کباب»^۱ موسوم است می‌توانید میل کنید (این غذا در ایران به نام کباب قفقازی معروف است) تکه‌های گوشت و دنبه را به سیخی بزرگ می‌کشند و این سیخ به‌طور عمودی جلو اجاق ذغالی قرار داده می‌شود و چون گردونه‌ای آهسته چرخانده می‌شود و آشپز تکه‌های کوچک کباب شده را به تدریج از اطراف این استوانه گوشتی می‌برد. يك نوع خوراك بنام جوجه چر کسی که در نواحی شمال شرقی دریای سیاه در خاك روسیه تهیه می‌شود و تمام مزه آن به خاطر سس مخصوصی است که با آن صرف می‌شود خوراك مخصوص و مورد علاقه آتاتورک بود. «برک»^۲ نیز از غذاهای مشهورتر کی است که در میان دولایه خمیر، گوشت قیمه شده، اسفناج و یاپنیر می‌گذارند و سپس این دولایه خمیر را در روغن سرخ می‌کنند. بهترین غذا های ترکی روی منقل پخته می‌شود و آسان‌ترین راه لذت بردن از غذاهای متنوع ترکی رفتن به داخل آشپزخانه و انتخاب غذای مورد علاقه به دست خودتانست.

یکی از عوامل مهم در زندگی اقتصادی ترکیها وجود پیشه‌وران

و فروشندگان دوره گرد در رشته‌های مختلف است. این پیشه‌وران دائماً در گوشه و کنار شهرها و یا بین شهرها مشغول رفت و آمد و خرید و فروش هستند و یا خدماتی را عرضه می‌دارند. مثلاً در محلات مسکونی بیشتر شهرهای مهم و عمدهٔ ترکیه کسانی هستند که دوره راه می‌افتند و با صدای بلند شغل خود را که خریداری لباسها و اشیاء کهنه است به نام «اسکی جی» یا کهنه‌خرو کهنه فروش اعلام می‌کنند. اینها لباس‌ها و اشیاء کهنه را از خانه‌های خرید و در مغازه‌های مخصوص فروش لباس‌های دست دوم به مردم می‌فروشند. افزایش تعداد خارجیان در ترکیه کار این اسکی جی‌ها را بسیار مهم و بافایده ساخته است به طوری که بعضی از آنها خریدار اشیاء گران قیمت و لوازم و وسایل منزل نیز هستند. هر وقت یک آمریکائی و یا یک اروپائی می‌خواهد به وطنش باز گردد معلوم نیست این اسکی جی‌ها از کجا باخبر میشوند که از آن پس مرتباً به منزلش می‌آیند و آنقدر سماجت می‌کنند تا سرانجام معامله‌ای انجام دهند.

یکی از تراژدیهای ناشی از تورم پول پس از سال ۱۹۵۴ در ترکیه پیدا نشدن قهوه در بازار بود. اولین بار که صرف قهوه اختصاص دقایقی چند به صرف قهوه در دنیا معمول و رایج شد در سال ۱۵۵۴ در شهر استانبول یا قسطنطنیه آن زمان بود. به این ترتیب که در آن سال و در آن شهر یک کارمند ناشناس دستگاه اداری عثمانی متوجه شد که پس از چند

دقیقه استراحت و صرف يك فنجان قهوه در آن مدت می تواند بعداً بهتر و آماده تر به کار بپردازد و از آن زمان قهوه غلیظ و تلخ تر کی جزو اجزای جدا نشدنی زندگانی کارمندان دولت و پشت میز نشینان گردید. بعد از هر مهمانی ناهار و شام در تمام تشریفات و دید و بازدیدهای رسمی صرف قهوه معمول شد. بعد از غذا خوردن به راستی صرف يك فنجان کوچک قهوه بدون شکر (Sade ساده). یا کم شکر (Orta) و یا شیرین (Sekerli) به معده آرامشی می بخشید. در ادارات و مؤسسات پیشخدمتهائی بودند که مخصوص آوردن قهوه از آبدارخانه و یا قهوه خانه ها بودند. اینان در سینی های برنجی که دسته بلندی داشت و در فنجانهای کوچک قهوه برای رؤسا و اربابان خود می آوردند. منظره این سینی ها بسیار مطبوع و اشتها آور بود ولی امروزه دیگر چنین منظره ای را کمتر میتوان دید^۱. به طور کلی تر کجا در صرف نوشابه های الکلی نسبت به غریبه ها بیشتر جانب اعتدال را نگه می دارند و این رعایت اعتدال بیشتر از نظر عادتست تا به خاطر حرمتی که در دین اسلام برای صرف نوشابه های الکلی مقرر شده است. نوشابه الکلی ملی تر کجا «راکی» نام دارد و این نوشابه ایست که از کشمش درست می شود و عطر بادیان به آن میزنند و مزه ای شبیه لیکور دارد. شخص باید مواظب باشد فریب ظاهر

۱- در دوسه سال اخیر مجدداً ورود قهوه به ترکیه آزاد شده و بازار آن همان رونق پیشین را پیدا کرده است. م. م.

صاف و بی‌زیان این نوشابه را در درون جام نخورد. اندکی آب به راکی درون گیلان اضافه کنید رنگ شیری پیدا می‌کند. «عافیت اولسون» جمله‌ای است که بازکر آن ترکها نوشابه خود را به سلامتی همدیگر می‌نوشند. معمولاً ترکها به شیوه سوئدیها لیوان راکی خود را به يك جرعه سر می‌کشند. بسیاری از مهمانی‌های رسمی با صرف راکی و مزه شروع می‌شود و شخص باید مواظب باشد که پایه پای نوشیدن راکی غذائی هم نخورد.

یکی دیگر از نوشابه‌های ترکها که صرف آن جنبه عادی را پیدا کرده است دوغ است که خودشان آنرا آیران می‌گویند. در يك روز گرم تابستان نوشیدن دوغ از لیموناد مفرح تر و لذتبخش تر است. در برخی از دهات کوهستانی دهاتیان، تازه واردان را با تعارف کردن يك کاسه دوغ خوش آمد می‌گویند. ماست در کوزه و یا در کاسه‌های شیشه‌ای فروخته می‌شود. ماستی که از بقال می‌خرید ظاهر زنده و نامطبوعی دارد زیرا رویش از يك قشر کلفت تیره رنگ پوشیده است ولی آن قشر تیره رنگ را کنار بزنید و در زیرش ماده بسیار لذیذ و خوشمزه و زود هضمی می‌یابید که می‌توانید به صورت دسر صرف کنید. ترکها اغلب بچه‌هایشان را با خوردن ماست از شیر می‌گیرند. در بیمارستانها نیز ماست برای بعضی رژیمهای غذائی تجویز می‌شود.

آبجو و شراب مصرف داخلی در داخل کشور تهیه می‌شود. بهترین

شراب در محله‌های کاواکیدره و چانکایا در آنکارا بدست می‌آید. به علاوه لیکورهای مختلف و کنیاک و کرم نعنا در ترکیه تهیه می‌شود ولی ویسکی و ودکا را از خارج وارد می‌کنند. لبنیات فروشی‌های وجود دارد که شیر گاو تهیه می‌کنند و می‌فروشند. این شیر پاستوریزه است در حالیکه بطریقه‌هایی که شیر در آن فروخته می‌شود پاستوریزه نیست. شیر بز نیز فراوان به دست می‌آید و از آن پنیر سفیدی درست می‌کنند که بسیار لذیذ و مطلوب است.

به تدریج که مسافران و خارجیان بیشتری به این سرزمین وارد می‌شوند، در سرزمینی که در دوران تسلط عثمانیان از نظر فرهنگی با دنیای خارج ارتباطی نداشت اشکال متنوعی از تفریحات هنری به شیوه مغرب زمین پیدا می‌شود و ریشه می‌کند. مثلاً در اپرای دولتی در آنکارا همه اپراهای معروف و مقبول به زبان ترکی بر روی صحنه آورده می‌شود. البته اروپائیان و امریکائیان می‌توانند در کشور خود اپرا تماشا کنند، ولی یکی از سرگرمی‌های هنری که خاص ترکیه است و برای دیدن آن ارزش دارد که شخص رنج هزاران کیلومتر راه سفر را بر خود هموار کند و به ترکیه بیاید قره‌گز (چشمان سیاه) نام دارد که یکی از درامهای فولکلوری باستانی سرزمین آناتولی است. این نمایش در واقع با عروسکها اجرا می‌شود و برای خاطر بچه‌هاست ولی پدرها و مادرها معمولاً از دیدن این نمایش بیشتر از کودکانشان خنده را سر میدهند.

قره گز که قهرمان داستان است با دوستش حاجی واد و سایر بازیکنان نمایش عروسک‌هایی بیش نیستند. این عروسکها که به لباسهای دهاتیان عثمانی در قرن شانزدهم ملبس هستند در پشت پرده سفیدی که با نور زیاد روشن شده است بازی می کنند و سایه‌هایشان بر روی این پرده سفید منعکس می گردد، به همراه بازی آنان چند آلت موسیقی که عبارتست از ساز (نوعی ویلون) و طبل نواخته می شود. داستانهای نمایش-های قره گز بیشتر نشان دهنده عکس العملهای دهاتیان در برابر ظلم و جور و فشار حکمرایان عثمانی بود. عروسکهای کوچک که در نقش بازیکنان مختلف این نمایشها ظاهر می شدند میتوانند طبقات حاکمه و زمامداران کشور را به مسخره گیرند و هجو کنند و بر نقاط ضعف آنان انگشت گذارند بدون آنکه با کسی از تنبیه و شکنجه داشته باشند. از این طریق بود که دهاتیان دغدله خود را خالی می کردند و حتی برزندگی سخت و نکبت بار خود می خندیدند. این نمایشها برای عقده‌های دهاتیان فلک زده همچون دریچه اطمینانی بود.

یکی دیگر از مظاهر مخصوص و دیدنی زندگی ترکیه‌ها که احتمالاً شما هم درباره آن اطلاعی دارید حمام ترکی است. در ترکیه تهیه وان و دوش به میزان کافی آسان نیست و بنابراین وجود حمامهای عمومی یکی از لوازم حفظ نظافت ملی است. حمام‌های بزرگ در بعضی شهرها نظیر «بورسا» عمارت زیبایی دارند. ولی بیشتر حمامها ساختمان چهار گوش

ساده‌ای دارد که قسمتهای جداگانه‌ای برای زنان و مردان در آن تعبیه شده است. وارد قسمت مخصوص خود می‌شوید، لباستان را از تن درمی‌آورید و به داخل حمام درجائی که عدهٔ زیادی در زیر آب داغ مشغول نظافت و صابون زدن هستند می‌روید. در آنجا بر روی میزی سنگی به پشت دراز میکشید و دلاک باکیسه به جانتان می‌افتد. این دلاک بکار خود کاملاً وارد است و پس از چند دقیقه از تن شما که فکر میکردید تمیز است مقدار زیادی شوخ بیرون می‌آورد. تعجب نکنید، هر بار وارد حمام شوید چنین وضعی ممکنست پیش آید. سپس برای چند دقیقه در اطافی که پر از بخار داغ است می‌آرامید و سرانجام لباستان را می‌پوشید و از در حمام خارج می‌شوید، در حالیکه احساس میکنید بی‌اندازه و بیش از حد تصور تمیز و سبکبال و آماده برای هر کاری هستید به طوری که اگر به شما بگویند برای سفری دراز به قلب آناطولی آماده شوید بلافاصله به راه می‌افتید.

فصل هفتم

بامردم آشنا شویم

«ترکها بدصورکلی مردمی جسور ، بلندقد ، قوی بنیه باسیمائی عبوس ولی نجیب هستند . درزیرابروان سیاه آنها چشمان باهوششان برق میزند ترکها با احتیاط و خودداری سخن می گویند ، آنان هرگز قبل از آنکه بیندیشند دهان به سخن گزمتن نمی گشایند ... ترکها موسیقی و گل و عطر و شیرینی و قهوه را دوست دارند . از مهربانی و سخاوتمندی ترکها حتی حیوانات نیز بهره ای می برند . ترکها جلوی هر کس را که قصد کشتن حیوانی را داشته باشد می گیرند و باخشم و قهرازاو می پرسند آیاتو می توانی چنین جاننداری بیافرینی؟»

(از کتاب بیزانتینو تورسیکا *Byzantino Turcica* اثر اسکار لاتوس ویزانتیوس *Skarlatos Vizantios*)

تا اینجا ما اطلاعات روشنی در باره ترکها به دست آورده ایم . می دانیم چه می خورند ، چه مینوشند ، چگونه اوقات فراغتشان را می گذرانند . بطور کلی فهمیده ایم ترکیه مدرن و متجدد چگونه بوجود آمده است . اکنون موقع آن رسیده است که تصویری

جامع از مشخصات و اخلاق تر کها رسم کنیم . راستی چرا این تصویر را بر پایه تعریفها و توصیفهای مندرج در شرح اقتباس شده در آغاز این فصل نسازیم ؟ شرح فوق به راستی تر کها را آنطور که هستند وصف میکند ولی شرح مزبور در سال ۱۸۵۲ نوشته شده است . شاید بهتر باشد چند مقاله راجع به تر کها که در گوشه و کنار در مجلات نوشته می شود بخوانیم . مقالات مزبور تر کهارا به عنوان مردمانی بسیار شجاع و دارای هوش و آمادگی فراوان برای درک و فهم تکنیکهای صنعت جدید می ستایند . بین شرحی که از یک قرن پیش در دست داریم و مطالب مقالات مجلات امروزی که در دسترس است ما باید تصویر روشن و واقعی از تر کهای امروزی رسم کنیم تا راهنمایمان در آشنائی با مردم باشد . ضمناً باید در نظر داشته باشیم که مشخصات و نکات اساسی اخلاق و روحیه یک ملت در ظرف یکصد سال تغییر زیادی نمی کند و بنا بر این جمالات بالا که از کتاب ویزانتیوس نقل شده است باید قاعدتاً هنوز واقعیت داشته باشد .

متأسفانه شرح منقول در آغاز این فصل ناشی از قضاوتی سطحی و ظاهری است . نویسنده همان اشتباه مقاله نویسان امروزی را مرتکب شده زیرا متوجه نشده است که تر کها اصولاً مردمانی متمایز از سایر ملتها هستند . ما باید آنها را از نظر ترك بودنشان قضاوت کنیم نه به خاطر آنکه وجوه شباهتی با آمریکائیا و یا انگلیس ها دارند و یا پیدا کرده اند .

بعضی از مشخصات و مختصات روحی که يك ترك را میسازد خوب و پسندیده و بعضی دیگر بد و ناپسند است . مردمانی نظیر مجارها و بلغارها که مغلوب تر کها شده اند از فاتحان خود به نام تر کهای که نمی توان درباره آنها چیزی گفت یاد میکنند . انگلیسها که همیشه با تر کها خوب تا کرده اند و روابط خوبی داشته اند آنها را به نام انگلیسهای شرق ذکر می کنند . اعراب نیز که قرنهای جزو اتباع دست نشانده تر کها بوده اند نسبت به آنان عقیده مخصوص دارند . تمام این قضاوتها به نظر خاص قضاوت کننده بستگی دارد و محصول تجربه است .

مردمی که در طول بولوار آتاتورک در آنکارا قدم میزنند ، در محله «کارشی یا کا» دراز میرد در کنار دریا تفرج می کنند و یا از روی پل گالاتا در استانبول رومی شوند در قدم اول برای ما آشنا به نظر میرسند . مردان لباسهای اروپائی به تن دارند و زنان به لباسهای گلدارویا بلوز و دامن های پشمی کلفت ملبس هستند . بسیاری از مردان نیز کلاه شاپو بر سر دارند . مردم آن حالت شتابزده مردم نیویورک را در خیابانها ندارند . آرامتر هستند و شاید به انضباط نیز بیشتری پای بند باشند . به استثنای این تفاوتهای ناچیز و البته تفاوت زبان - گرچه اغلب در خیابانها می شنویم که مردم به فرانسه و یا انگلیسی نیز صحبت می کنند - چنین به نظر میرسد که در یکی از شهرهای بزرگ آمریکا و یا اروپا قدم میزنیم . به خصوص این

موضوع در مورد آنکارا که شبیه سایر پایتختهای غربی است به خوبی مصداق پیدا می کند .

ولی وقتی اندکی دقیقتر شویم و از فاصله نزدیک به رخسار و اندام مردمان نگاه کنیم مشخصاتی می یابیم که ترکها را از سایر ملت ها کاملاً متمایز میسازد به طوری که دیگر با مردم سایر کشورها اشتباه نمی شوند . نخست نظرمان به تنوع زیادی در قیافه و اندام ظاهری ترکها جلب می شود و البته این مطلب تعجب آور نیست زیرا مردمان بیشماری از نژادهای گوناگون به این سرزمین وارد شده اند و ساکنان آن طولی دائماً در معرض تأثیرات ناشی از ورود اقوام جدید بوده اند . در میان جمعیت ، ترکهای چشم آبی و باموهای بور می یابیم . جمعیت یک دهکده در نزدیک دریاچه وان واقع در آن طولی شرقی جملگی از چنین مردمی تشکیل شده اند و اینان بازماندگان شوالیه های نرماند هستند . چرکسها پوستی روشن و لطیف دارند و از ناحیه قفقاز به ترکیه آمده اند . زنان چرکسی به خاطر زیبایی صورت و تناسب اندام به قدری مشهور بودند که سلاطین عثمانی دسته دسته از آنان برای تشکیل حرمسراهای خود به استانبول می آوردند . به ترکهای سرخ موئی برمی خوریم که در آغاز احتمالاً از شمال اروپا و یا آلمان به این سرزمین آمده اند . در میان جمعیت به تیپ های مغولی ، ترکمانهایی که چشمانی تنگ و مورب و گونه های استخوانی برجسته دارند ،

یونانیانی بایوستهای زیتونی وحتى گاه به گاه به قیافه‌ای از مردم هیتی با بینی بزرگ نوک برگشته برمی‌خوریم. معذک این مردمان که معجون از نژادهای مختلف هستند خود را ترك می‌خوانند و هیچ نام دیگری را قبول ندارند. یکبار از پسری دریکی از روستاهای ناحیه دریای اژه پرسیدم آیا پدر و مادرش یونانی بودند. پسرک در پاسخ گفت: نه، آنها هر دو ترك بودند ولی من بدخوبی می‌دیدم که پسرک قیافه و اندامی به شکل کلاسیک قیافه و اندام یونانیان دارد. موهایش سیاه و جعددار و چشمانش سیاه و براق بود و اندامش ظرافت خاصی داشت که با یک فرد ترك کاملاً تفاوت داشت زیرا اندام و اعضای صورت يك ترك عضلاتی و آمیخته با خشونت است. در هر صورت در این تنوع نژادها و قیافه‌ها تیپ خاص تر که تسلط و برتری خود را از لحاظ کمیت و کیفیت حفظ کرده است. مردان بدطور کلی کوتاه اندام و سستبر هستند. حد متوسط قد مردان بین یکصد و شصت و پنج تا یکصد و هفتاد سانتیمتر است. موی سر مردان اغلب سیاه و یا قهوه‌ای تیره است و چشمانشان رنگ میخی جذابی دارد.

دختران ترك معمولاً گوشت‌آلود هستند و موهای مشکی بلند دارند که یا آنرا بر بالای سرشان جمع می‌کنند و یا آنکه می‌بافند و بر پشت می‌آویزند. این دختران اغلب چشمان بادامی زیبایی دارند. در میان زنان و دختران ترك بسیاری صورتی بس زیبا و جذاب دارند و

دختری که هر سال از طرف ترکیه در مسابقات میس یونیورس شرکت می‌کند غالباً مقام برجسته‌ای در میان چندین نفر که به پای انتخاب نهائی می‌رسند احراز می‌کند. فربهی و گوشت آلودی دختران ترك از قرار معلوم چیزی است که باب طبع مردان ترك است. دختری از يك خانواده برجسته که به همسری مهندسی درآمدی بود از روش معمول و باب طبع پیروی نکرد و تناسب اندام خود را محفوظ نگاهداشت. این دختر صورتی بسیار زیبا و مقبول داشت. خانواده دختر و خانواده همسرش دائماً نگران بودند از اینکه چرا وی چاق نمی‌شود. از هر دو خانواده هر روز کسانی به منزل دختر که نوین Nevin نام داشت می‌آمدند و سینی‌های شیرینی و باقلوا برایش می‌آوردند تا بخورد و چاق شود. ظاهر ترکها، طرز نگاهشان و اصولاً اثری که در اولین برخورد بر روی بیننده می‌گذارند خاص خودشان است و همین نکته موجب می‌شود که آنها را از انگلیسیها و آمریکائیها و یا بانثوها متمایز سازد. ترکها معمولاً قیافه‌ای رنگ پریده، اندیشناک و بدون تبسم دارند و در کوچه و بازار چنان می‌نمایند که سرشان کاملاً به کار خودشان گرمست و توجهی به پیرامون خویش ندارند. معذک نگاههایشان آن زمان که بر روی بیننده دقیق می‌شود سرشار از صداقت، صراحت و کنجکاوی است و نشان می‌دهد مردمانی هستند که دربارهٔ مسئولیتها و حقوق و تکالیفشان بسیار جدی و عمیق فکر می‌کنند.

یکی از ممیزات اخلاق و روحیه ترکها که بدون شك قبل از هر چیز توجه شما را جلب می کند مهمان نوازی آنان است. حتی اگر نتوانند بیش از يك فنجان قهوه ترك به شما تعارف کنند. طرز تعارف و مهمان نوازی آنان بسیار عالی و جالب توجه است. هر کسی که از این سرزمین بازدید می کند در بازگشت داستانهای چند از استقبال و برخورد گرم و بی دریای ترکها به یاد کار می آورد. اکنون برای نمونه داستانی از مهمان نوازی و برخورد بسیار گرم و محبت آمیزی که خود شاهد و ناظر آن بودم برایتان تعریف می کنم. در حاشیه یکی از تپه هایی که چون کمر بندی آنکارا را در میان گرفته است، دهی واقع است که اتلیک Etlik نام دارد. از میدان اولوس راه می افتیم. راه مرتباً روبه فرازمی گراید. از برابر خانه های صورتی رنگی که اطراف آنها را درختان میوه بابر فراوان پوشانده است رد می شویم. در سر یکی از بیچهادر برابر خانه ای که دیوارهای گچی زرد رنگ دارد توقف می کنیم. راهنمایمان ما را به صاحبخانه و همسر و دو پسرش معرفی می کند. به ترکی به ما می گویند «خوش کلدینیز!» یعنی خوش آمدید و ما هم در جواب میگوئیم: «خوش بولدوک» یعنی چه سعادت می داشتیم که شما را پیدا کردیم. به هر يك از ما صندلی تعارف می شود و افراد خانواده با حالتی محجوب گردما می ایستند و به پرسشهایمان پاسخ می گویند. همسر صاحبخانه به درون خانه می شتابد و پس از چند دقیقه سینی های پر از

شیرینی و میوه و استکانهای چای که بخار از آن متصاعد است روی میز برابر ما چیده می شود . تعجب می کنیم اینهمه خوراکی و نوشیدنی از کجا آورده می شود . مهمان نوازی و پذیرائی این خانواده آنقدر طبیعی است و به اندازه ای با سرعت انجام می گیرد که مایادمان می رود مهمانان سرزده ای بیش نیستیم و هیچگونه اطلاع قبلی درباره ورود خودمان به این خانواده نداده ایم . پدر این خانواده با اصرار از ما خواهش می کند میوه میل کنیم و برای ما توضیح می دهد که این میوه ها را ما خودمان در اینجا به عمل می آوریم و چندین جریب زمین زیر درختهای میوه داریم . آنگاه با دست حدود زمین خود را نشانمان می دهد و ما به درختان فراوانی که میوه هایشان سیب و گلابی و بادام و هلو است با تحسین نگاه می کنیم . در یک گوشه نیز چشمان به جالیز خربزه و هندوانه می افتد . این پدر خانواده و پسرانش نمونه های تمام عیاری از تر کهایی هستند که وصفشان را شنیده ایم . همگی بدنهای ستبر و قوی ، چشمان نافذ و سبیلهای تاییده دارند . در عین حال آدمهای با معرفت و فهمیده ای نیز هستند . ضمن صحبت و تماشای پیرامون خود متوجه می شویم که فقط ما بر روی چند صندلی موجود در منزل نشسته ایم و صندلی دیگری وجود ندارد . در این خانه از حمام و یخچال و حرارت مرکزی و آب لوله کشی نشانی نمی یابیم . این خانواده که بر آنها وارد شده ایم در سال در آمدی در حدود چند صد دلار

دارد و اطمینان دارم هیچ خانواده آمریکائی قادر نخواهد بود اینهمه مهمان نوازی و پذیرائی خوش که افراد این خانواده ترك ساکن ناحیه اتلیك نثار ما کرده اند به يك مهمان خارجی عرضه بدارد. ملاقات کوتاه ما چند ساعت به طول می کشد تا زمانی که سینی میوه و ظروف شیرینی خالی می شود و چراغهای آنکارا ازدور شروع به چشمك زدن می کند و در برابر دیدگان ما منظره ای بس بدیع شبیه يك قالیچه جواهر نشان پدید می آورد .

خانواده واحد اساسی اجتماع ترك است و ترکها معمولاً خانواده درست هستند و خانواده بزرگی تشکیل میدهند . مردان تمایل دارند ساعتها بادوستان مردشان در قهوه خانه ها یا کافه ها بگذرانند ولی رفتن سینما و یا تئاتر و گردش در تعطیل آخر هفته معمولاً با شرکت افراد خانواده به عمل می آید . عادی ترین و بی خرج ترین تفریح يك خانواده ترك قدم زدن در پیاده روهای خیابان های اصلی شهر است . در این قدم زدن مادر و دخترانش فرصتی پیدا میکنند اجناس پشت و پتیرین مغازه ها را بررسی کنند و پدر در حالیکه دست پسرش را در دست دارد باوی از مسائل مهمتری صحبت میدارد . گاهی توجه پسر نیز به دیدنیهای پشت و پتیرین مغازه ها جلب میگردد و در این حال پدر پسر را رها میسازد تا به سوی مغازه ها رود و خود در حالیکه دست بر پشت گذاشته است به راه رفتن ادامه می دهد تا تماشای افراد خانواده تمام شود و دوباره به راه افتد و به او برسند . پدر

خانواده غرور خاصی از داشتن پسر احساس میکند، اگر چه محبت و علاقه اش نسبت به دخترانش نیز بیش از اندازه است ولی مردتر کی که لااقل يك پسر نداشته باشد احساس محرومیت و غصه می کند و بسیار ترجیح می دهد که یگانه پسر از میان فرزندانش ارشد آنها باشد.

نزدیکی و علاقه خانوادگی اقوام و خویشان را نیز شامل میشود و خانواده های ترك هر کدام اقوام و خویشاوندان فراوانی دارند. وقتی جمعی از اقوام و بستگان يك خانواده ضمن قدم زدن در خیابان به هم دیگر میرسند مردان به رسم فرانسویان گونه های یکدیگر را میبوسند و زنان نیز به تقلید از مردان بر گونه های یکدیگر بوسه می زنند. آنگاه بچه ها که تا کنون محجوبانه در پشت پدر و مادرشان ایستاده اند به جلو می آیند. هر بچه پیشانی خود را به رسم احترام و تبرک بر پشت دستهای عمویش (یا عمه و خاله و مادر بزرگ و پدر بزرگ) می گذارد و سپس دستهای او را به نرمی میبوسد. بعد همگی شروع به صحبت میکنند، درست مانند افراد يك خانواده ای که دیر به دیر همدیگر را بینند و در چنین مواقعی فرصت احوالپرسی و درددل را موقتاً شمارند.

ترکها يك رشته عادات و رسوم دارند که ممکن است برای خارجیان عجیب و نا آشنا جلوه کند. مثلاً در شهرهای کوچک و درجه دوم نظیر «آداپازاری»^۱ و «بولو»^۲ وقتی خیابان اسفالت نشده اصلی شهر عریض

می‌شود تا دوسرش به شاهراه عمده بین شهرها به پیوند مردم در وسط خیابان یا شاهراه قدم میزنند. از روی خیابان بسیاری حیوانات و چیزهای دیگر از جمله سگها، کاریها، الاغها، کله‌های گاو و کوسفند و بز عبور می‌کنند. يك اتومبیل خارجی که میخواهد از وسط شهری عبور کند خود را در میان شلوغی و ازدحام غیر منتظره‌ای که نه به علت عبور حیوانات بلکه به سبب جمع شدن مردم در روی جاده ایجاد شده است گرفتار می‌یابد. ترکها هنوز به وجود اتومبیل عادت نکرده‌اند از این جهت حتی اگر راننده بوق خود را به صدا در آورد از جای خود تکان نمی‌خورند و حاضر نمی‌شوند از برابر اتومبیل بکناری بروند. اگر راننده‌ای بکوشد علیرغم بی‌اعتنائی پیاده روندگان راه خود را پیش گیرد پس از چند لحظه متوجه می‌شود که باید با فشار سپر و کلگیر عابران را از جلوی اتومبیل به آهستگی به کنارزند.

بسیاری از ترکها نظیر دوستانی که مادر ناحیه اتلیک به منزلشان رفته بودیم عادت دارند تمام روز در خانه پیژاما بر تن داشته باشند. ترکها خیلی علاقه دارند پیژامای راه راه بارنگهای تند بپوشند و برای خود من چند بار اتفاق افتاد که وقتی برای دیدار تجار و مدیران شرکت‌های بازرگانی که برای خود اعتبار و اهمیتی داشتند رفته‌ام آنها در حالی که پیژاما بر تن داشتند در را برویم گشودند. این رسم اخیر دلایلی دارد: در هزینه رختشوئی و اطو کشی صرفه جوئی می‌شود.

لباسهای نو و مخصوص روزهای تعطیل بیشتر نو و قابل استفاده باقی میماند ولی به احتمال قوی علت علاقه مندی تر کها به پوشیدن پیژاما اینست که آنرا حدفاصل بین لباس اروپائی و شلوارهای راحت پاچه گشاد دوران امپراطوری عثمانی که اکنون پوشیدنش قدغن شده است یافته اند .

یکی دیگر از عادات و رسوم عجیب و غریب تر کها (البته از نظر آمریکائیها) اینست که دو نفر در حال راه رفتن در خیابان دست یکدیگر را در دست می گیرند . به دلائلی چند در بین سرbazان این رسم بیشتر جاری است . به هر دلیلی که باشد ولی به شما توصیه میشود اگر دو نفر سر باز پیاده نظام قوی هیکل ترك را در حال قدم زدن دست در دست یکدیگر دیدید فکر سر بسر گذاردن آنان را به خاطر خطور ندهید .

يك رسم دیگر تر کها که ممکن است برای اشخاص بیگانه موجب بروز سوء تفاهم و ناراحتی شود طرز ادای کلمه یوخ است . معنای این کلمه «نه، دیگر نداریم» است ولی در زبان عامیانه معنای «نه» میدهد. برای مثال فرض کنیم شما میل دارید يك قطعه از کارهای سفالی شهر کوتاهیه را برای فرستادن به وطنتان خریداری کنید (در این شهر ظروف سفالی که روی آن نقشهای قشنگ به رنگهای سبز و آبی طراحی گردیده و لعاب داده شده است میسازند) به مغازه ای می رسید که از

ظاهرش به نظر میرسد باید ظرف سفالی مورد علاقه و نیاز شما را داشته باشد. وارد مغازه می شوید و به کمک کلمات و لغاتی که از زبان ترکی آموخته اید به بهترین وجهی منظور خود را به صاحب مغازه میگوئید. صاحب مغازه جواب نمی دهد. به جای جواب دادن چانه اش را بالا می اندازد و چشمانش را به سوی سقف مغازه بلند میکند لبانش را به هم می فشارد و از لای دندانهایش صدائی درمی آورد. اگر با این وضع برخوردید مبادا نظیر یک خانم جهانگرد ناراحت شوید و سؤال خود را چند بار تکرار کنید و سرانجام با این عقیده از مغازه خارج شوید که ترکها همگی ذاتاً خشن هستند. مجموع حرکات سر و چشم و لب صاحب مغازه به شرحی که گفته شد معنای نداشتن جنس مورد نیاز مشتری را می دهد و به این ترتیب صاحب مغازه خود را از زحمت اینکه هر بار بگوید نه آقا این جنس را ندارم خلاص میکند. به طور کلی ترکها مردمی مهمان نواز، دارای استقلال رأی، خود نگهدار و تودار هستند و در مجامع عمومی کمتر دستخوش هیجانات می شوند (البته به غیر از مواقعی که در خیابان یا محفلی به اقوام و دوستان نزدیک خود بر می خورند).

راستی و درستی ترکها در برخورد و معامله با خارجیان و مسافران بیگانه در تمام خاورمیانه جنبه فوق العاده ای دارد. برای اثبات این مدعا می توان به شواهدی زیاد متوسل شد مثلاً باربری که در استانبول

چمدانها و بارهای ما را از کنار سفر به داخل کشتی بخاری برد . مستخدم مخصوص حمل ائانه مسافری در يك هتل که از دریافت انعام از ما به عنوان اینکه برای کار خود حقوق دریافت میدارد خودداری کرد ، و آسایش خیال مسافر از اینکه ضمن مسافرت ائانه و چمدانهایش از خطر دزد و گم شدن محفوظ است .

معمولا تر کها حرف شنو و مطیع و بسیار با انضباط هستند . آنها از قانون اطاعت میکنند و جنبه تظاهر و عکس العمل مخالف نشان دادنشان به چشم نمیخورد .

یکی دیگر از مشخصات و ممیزات اخلاق تر کها از شماره خرافات شگفتی آور و عجیب آنان معلوم می شود . حتی در میان تر کهای تحصیل کرده ممکنست شما کسانی را بیابید که عقیده دارند هر وقت ماه به بدر تمام میرسد مردم دیوانه می شوند . تر کها عقیده دارند که يك مهره آبی که به لباس بچه شیر خواره آویزان باشد او را از نظر خوردن و چشم بد محفوظ نگاه میدارد . در درون هر کامیون و اتوبوس عبارت ماشا لله بالای شیشه روبروی راننده نوشته شده است تا به این ترتیب وسیله نقلیه مزبور راننده آن از چشم بدمصون بماند .

در شرق معمول و مرسوم اینست که برای هر چه می خواهید بخرید باید چانه بزنید . مثلا اگر بایک بازرگان یونانی ، عرب یا ارمنی معامله کنید می توانید انتظار داشته باشید قیمت جنس خود را بیشتر از آنچه

واقعاً ارزش دارد و سرانجام حاضر می شود به شما بفروشد بگوید . این بازرگانان چانه زدن روی قیمت اجناسشان را به صورت يك نوع سرگرمی درزندگی و تنوع در کسب تلقی می کنند و در ضمن اینکه چندین فنجان چای و قهوه صرف میکنند با مشتریان خود بر سر قیمت جنس مورد نیاز آنان صحبت می دارند . هر چه شما برای خرید جنس به خصوص بیشتر علاقه و شوق نشان دهید باید قیمت بیشتری برای آن پردازید ولی هرگز این قیمت نباید آن باشد که در اولین لحظه فروشنده به شما می گوید . ولی در ترکیه چانه زدن آنقدر که در سایر کشورهای آسیا رواج دارد معمول نیست . ترکها از آغاز کار قومی مدبر و سرباز بودند و کار بازرگانی و دادستد را تحقیر می کردند و آنرا به عهده اقوام مغلوب و دست نشانده خود نظیر یونانی ها و اعراب می گذاردند . البته چانه زدن در ترکیه نیز وجود دارد مثلاً در جاهائی نظیر بازار بزرگ استانبول که قسمت اعظم معاملاتش در نتیجه فروش اجناس به جهانگردان خارجی است چانه زدن معمول است . اگر شما مثلاً بخواهید يك قطعه از قالی های ساخت ترکیه را که به وضع جالبی ضخیم و در عین حال سبک است بخرید و به وطنتان ببرید (راستی چه کسی دلش نمی خواهد چنین کاری بکند؟) و برای این کاریك دلال و فروشنده قالی را به منزل یا اطاق هتل محل اقامتتان دعوت کنید باید خودتان را حاضر کنید که مدتی باوی چانه بزنید .

به طور کلی آناطولی يك سرزمین هنری نیست . پس از آنکه در سال ۱۹۲۲ دولت جمهوری ترکیه یونانیان و ارامنه ساکن در قسمت‌های مختلف قلمرو خود را بیرون راند و در مقابل ترک‌های ساکن ارمنستان و یونان را پذیرفت از قسمت عمده هنرمندان و صنعتگران خویش محروم گردید . امروزه از کارهای دستی مخصوص ترک‌ها چیزهای کمی برای خرید به عنوان سوغاتی و یادگاری می‌توان پیدا کرد . البته آثار عتیقه به میزان بیشتری یافته می‌شود ولی مربوط به ایرانیان و اعراب است . قابلهای ترك به حق شهرت و معروفیتی پیدا کرده‌اند. پس از قالی نوبت به سینی‌ها و ظروف مسی و برنجی می‌رسد . لوازم آشپزخانه و غذا خوری که از مس ساخته شده است هم سودمند و هم جالب هستند و به میزان فراوانی در بازار عرضه می‌شوند . در محله قدیمی آنکارا سراسر يك خیابان را دکانهای مسگری اشغال کرده است . اگر بخواهید يك ظرف یاسینی مسی خریداری کنید آنچه مورد نیازتان است از يك دکان می‌خرید و سپس آن را به مغازه دیگری در همان راسته می‌برید تا آنرا با قلع سفید کنند تا باین ترتیب قابل استفاده بشود و ارزش آن محفوظ بماند . اینطور به نظر میرسد که در محله مسگرها نیز باید متوسل به چانه زدن بشویم تا آنچه می‌خواهیم خیلی گران نخریم . البته روحیه و اخلاق فروشندگان در امر چانه زدن تأثیر زیادی دارد . مثلاً اگر در برابر قیمتی که اول اظهار می‌کند ما قیمتی بگوئیم که به نظرش خیلی ارزان و کمتر از

ارزش واقعی جنس بیاید اصلا از فروش جنس خود صرف نظر میکند زیرا قیمت پیشنهادی ما را تو هینمی نسبت به خود و کارش تلقی می کند. خودخواهی و بیرحمی تر کها صفاتی هستند که ممکنست شما هرگز با آنها مواجه نشوید ولی متأسفانه چنین صفاتی در تر کها وجود دارد. زمانی که آنا تورك كوشش می کرد در وحیه ملی تر کهارا احیاء کند و یا اصلا چنین روحیه ای بوجود آورد شاعر معروفی را به مأموریت به اطراف و اکناف آناتولی فرستاد تا هر جا میرسد جملاتی چند را که در حکم ورد و جادو داشت به مردمان بیاموزد. این جملات عبارتند از: «من ترك هستم، نژاد و زبان من بزرگ است». تکرار مداوم این جملات نتیجه اجتناب ناپذیری به بار آورد که همانا ایجاد یک حس عظمت طلبی آمیخته با خشونت و غرور در تر کها بود. بعضی از حرکات و رفتارهایی که ممکنست با آنها مواجه شوید، از جمله امتناع بازرگان و دکاندار از فروش اجناس، یا حالت شتاب و هلا دادن مردم در اجتماعات، موارد نادرا بر از عدم علاقه و بیمه‌ری نسبت به خارجیان (در سپتامبر ۱۹۵۵ چشم و کینه تر کها نسبت به یونانیان که مدتها به حالت خفته بود به صورت غارتگریها و شورشهای مخرب بروز کرد) در حقیقت عکس العمل وضعی است که امپراطوری عثمانی قرنها در برابر نیروی دول معظم اروپا داشت به این معنی که حکم کیسه تمرین بوکس را برای آنها پیدا کرده بود.

خشونت و غرور تر کها به صورت حساسیت عمومی آنان در

برابر انتقاد نیز جلوه گر میشود . يك معلم در برابر حساسیت مصونیت دارد زیرا معلم همیشه حق دارد و راست می گوید . ولی کارمندان و مقامات اداری را به مناسبت روش اداری ایشان انتقاد کنید و یا از يك نفر مكاتيك به خاطر عدم مواظبت و دقت کافی در تعمیر اتومبیلتان خرده بگیرد متوجه می شوید که ناگهان باحالت رنجیده و خشم آلودی به شما نگاه میکنند و پاسخ می دهند . به يك نفر ترك تلقین شده است که هر کار را بهتر از هر کس دیگر میتواند انجام دهد و چنین حس اعتماد به نفسی که بیش از میزان مورد نیاز است غالباً او را دچار مشکلات فراوان میسازد .

اینها که گفته شد، جنبه های نامطبوع و نامطلوب اخلاق و روحیه تر کها بود و در مقابل به میزان فراوان نکات مثبت و ستوده در اخلاق و روحیه آنان دیده میشود که جنبه های منفی و ناپسند را جبران می کند . يك نفر ترك با اینکه در برابر انتقاد کنندگان بیگانه شدیداً متأثر می شود و بیزاری خود را نشان میدهد نسبت به خود و گفته ها و کرده های خود نیز از روی واقع بینی خنده تمسخر میزند . خواجه نصرالدین که قهرمان ملی تر کها از لحاظ لودگی و نیشخند است سر مشقی برای همه تر کهاست و تر کها عشقی به دست انداختن و مسخره کردن مردمی که جز لاف و گزاف مایه ای ندارند نشان میدهند . یکی از داستانهای خوشمزه ای که به خواجه نصرالدین نسبت میدهند چنین است : «يك روز

خواجه نصرالدین را به عروسی دعوت کردند چون وقت تعویض لباس نداشت با همان لباس معمولی خودخسته و خاک آلود از راه به مجلس مهمانی عروسی رسید هیچکس به وی توجهی نکرد و در حقیقت احترامی روانداشت و در پائین سفره جایش دادند . پس از آن باردیگر به مجلس عروسی دیگری دعوت شد . این بار بهترین لباس پلوخوری خود را بر تن کرد و به مجلس عروسی وارد شد . عزت و احترامش کردند و در بالای سفره جایش دادند . موقع صرف غذا خواجه آستین قبای پوستش را داخل ظرف غذا کرد و گفت : آستین بخور بخور که این همه عزت و احترام بخاطر تست .

علاقه خاصی که ترکها نسبت به خارجی ها نشان می دهند، میهمان نوازی آنان و سخاوتمندی و بلند نظری ایشان در موقع پذیرائی از مهمانان و دوستان خاطرات خوشی برای مسافری که چندی در این سرزمین به سیر و سیاحت بگذرانند ایجاد می کند. تفریحات و خوشگذرانی های ترکها در مقام مقایسه با تفریحات و سرگرمی های دیگران بسیار ساده تر و آرام تر است. وقتی سلاطین عثمانی برترکیه حکومت می کردند برای دختران و پسران هر گونه ملاقاتی مگر در خفا بسیار دشوار بود. قرار ملاقات در میعاد گاه بین دختران و پسران چیزی بود که اصلاً به فکرشان نمی رسید و قرار و مدار از دواجها اغلب توسط اولیای پسر و دختر گذارده می شد . پسری که مثلاً عاشق دختری در یکی از حرم - سراهای قسطنطنیه می شد به یاری زبان کلها رمزی بسیار ناکشودنی

تعبیه می کرد و با آن رمز موفق می شد با معشوقه اش قرار ملاقاتی بگذارد. چنین پسری اگر رازش بر ملامی شد بدون بروبر کرد سرش بر باد میرفت ولی اگر موفق می شد و به وصال معشوقش می رسید که منظور حاصل شده بود. هنوز زبان گلها برای بیان مفاهیم عشق و راز و نیاز بین دلدادگان معمول است. پسران و دختران جوان قبل از نامزدی از طریق واسطه ها کمابیش چیزهایی درباره هم می دانستند ولی هیچگاه اجازه نداشتند قبل از جاری شدن صیغه عقد با یکدیگر ملاقاتی بکنند. چنین اوضاعی امروز کاملاً تغییر کرده است. دختران و پسران در مجالس رقص با یکدیگر آشنایی شوند، با هم به سینما می روند و در دبیرستان و دانشگاه با یکدیگر قرار ملاقات می گذارند و به آسانی به دیدار هم موفق می شوند. دبیرستان در ترکیه لیسسه نامیده می شود و دوره اش شش سالست. پسریا دختر ترکیه که دوره دبیرستان یا لیسسه را تمام می کند در حقیقت دو سال از دوره دانشگاه را نیز طی کرده است و چون با گذراندن امتحانات دقیق و مشکلی از دبیرستان فارغ التحصیل می شود، از شاگردی که دوره دوم دبیرستان را در آمریکا تمام می کند به مراتب با معلومات ترو فهمیده تر است. وقتی يك پسر ترك آماده ازدواج می شود آنقدر تجربه پیدا میکند که بخوبی می داند چه نوع دختری را برای همسری می خواهد. با وجود این که پسر ترك چنین آزادی و حق انتخابی دارد باز در انتخاب همسر به تمایلات پدر و مادرش احترام می گذارد. این حس احترام به

پدر و مادر و اولیاء که با خون تر کها عجین شده است و عشق به حفظ و تقویت پیوندهای خانوادگی ، علاقه آنانرا به تجلیل و بزرگداشت اعیادشان توجیه می کند . از اعیاد مذهبی تر کها که بایرام نامیده می شود مهمتر از همه شکر بایرام یا عید فطر است و شرح و تفصیل آن خود به فصل جداگانه ای نیازمند است . به مناسبت این عید تر کها چهار روز تعطیل دارند . عید مهمتر دیگر کوربان بایرام یا عید قربان است که به یاد بود حضرت ابراهیم و قصدوی برای قربانی کردن پسرش اسحق در راه خدا جشن گرفته می شود . همانطور که حضرت ابراهیم به جای فرزندش اسحق ، گوسفندی را قربانی کرد تر کها نیز در این روز مقدس مذهبی گوسفندی ذبح می کنند . از چند هفته قبل از فرارسیدن عید قربان گله های گوسفند که بر پشت هر کدام به رنگ نارنجی علامتی گذارده شده است به شهرها آورده می شود تا در روز عید هر خانواده یکی از آنها را قربانی کند . در روز عید کلیه افراد خانواده لباسهای نو خود را بر تن می کنند . پس از قربانی کردن گوسفند گوشت آنرا بین فقرا تقسیم می کنند و سپس بقیه روز را به دیدار اقوام و خویشان می گذرانند . یکی دیگر از اعیاد چوچوک بایرام یا جشن اطفال است که نشان دهنده روحیه خاص تر کها در مورد خانواده است . در روز بیست و سوم آوریل هر سال کلیه آموزشگاهها تعطیل می شود و شاگردان در خیابانها رژه می روند . پسران او نیفورمهایی به صورت شلوار و پیراهن

مشکی می پوشند و دختران نیمتنه مشکی روی لباس سفید بر تن میکنند و کیسوان خود را به شکل دم اسبی می آریند و آنرا باروبانی سفید و بلند زینت می دهند . غرور و خوشحالی پدران و مادران از دیدار اطفالشان در حال رژه و صف ناشدنی و فراموش نکردنی است .

فصل هشتم

روستا و روستائیان

آیا مسافر تمان را به شهر هاتوساس پایتخت باستانی هیتیان به خاطر دارید؟ در امتداد راه شوسه‌ای که از آنکارا به هاتوساس منتهی می‌شد احتمالاً متوجه علامتی به شکل تیر شده‌ایم. (نظیر این علامات در روی جاده‌های جدید تر کیه دیده می‌شود). این علامات به درازای تقریبی ۳۰ سانتیمتر و پهنای ۱۵ سانتیمتر است و از چوب ساخته شده‌است و روی آنها بارنگ سفید حروفی نوشته شده است. خواندن حروف نوشته شده بر روی علامات مزبور مشکل است و اصولاً وقتی شخص با سرعت شصت یا هفتاد کیلومتر بر روی جاده می‌راند چگونه می‌توان از وی انتظار داشت متوجه این علامات بشود و یا زحمت توقف و خواندن علامات را که به مقصد نامعلومی به سوی خارج از طرفین جاده اشاره می‌کند بر خود هموار سازد؟ همه علامات مزبور کما بیش فقط به خاطر

این نصب گردیده که روی آن نوشته شده است «۳ کیلومتر تا فلان یا بهمان دهکده» و برای ما معنا فایده دیگری ندارد.

ولی این علامات کوچک و حقیر برای خودتر کہا بسیار پر معنا و با ارزش است. زیرا مثلاً به راهگذر روی جاده اصلی نشان میدهد و میگوید که منزلش دو یاسه کیلومتر خارج از جاده پشت آن تپه است. در زبان ترکی «کوی Köy» به معنای دهکده و روستاست و از هر پنج نفر ترک چهار نفرشان کویلو Köylü یعنی دهاتی یا روستائی هستند. اینان کاملاً با پسزعموهای شهر نشین خود تفاوت دارند. ترکهای شهر نشین حتی اگر روستا زاده باشند فقط وقتی در باره عقب ماندگی روستاها صحبت میکنند عصبانی میشوند، ولی روستائیان را نیز نمی توان به خاطر اینکه چرا از شهر نشینان عقب مانده اند سرزنش کرد و از آنان خرده گرفت.

رابطه روستائیان پس از قرن پانزدهم یعنی از همان زمانی که در نتیجه اکتشافات کریستف کلمب و واسکودا گاما به جای روش تجارت کاروانی تجارت دریائی معمول شد با دنیای خارج قطع گردید. قسمت اعظم روستائیان ترک تازمانی که در نتیجه ساخته شدن راههایی باشهرهای ترکیه ارتباط پیدا کردند یعنی تا حدود سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ از کلیه مظاهر تمدن و شهر نشینی از جمله از زندگی ماشینی، پزشک و فرهنگ و جنگهای جهانی کاملاً دور و بی خبر بودند. امروزه به تدریج عده

بیشتری از روستائیان به این مظاهر آشنائی پیدا میکنند و واقعاً در زندگی ملی شریک میشوند، رأی می دهند و دربارهٔ اوضاع سیاست داخلی و خارجی بحث می کنند .

بغاز کوی که نرسیده به هاتوساس است خود دهکده ای است . چون جمعی باستانشناسان برای کاوشهایی در منطقهٔ هاتوساس به آنجا آمدند اهالی بغاز کوی زودتر از سایر روستائیان ترك بادیای خارج و مظاهر زندگی جدید آشنائی پیدا کردند . از جمله تجلیات این آشنائی بادیای خارج اعتصاب کارگرانی بود که برای کمک به هیئت باستانشناسان استخدام شده بودند . کارگران مزبور به عنوان اعتراض به این امر که از حقوق آنان قسمتی به نفع ملاک عمدهٔ دهکده کسر می شود در سال ۱۹۳۱ دست به اعتصاب زدند . البته آنان در آن موقع نمی دانستند که در حکومت جمهوری اعتصاب برای آنان حقی به شمار می رود .

شش دهقانان در امور ملی و سیاسی کشور در سال ۱۹۵۰ نتایج فوق العاده و غیرمنتظره ای پدید آورد . اهالی دهکدهٔ بغاز کوی پایه پای اهالی شهرها و سایر دهات در انتخاباتی که در آن سال برای نخستین مرتبه به شکل آزاد و مخفی در ترکیه صورت می گرفت شرکت جستند و حزب آتاتورک را از کار برکنار ساختند . آنان عدنان مندرس را که خود روستازاده ولی از خانوادهٔ ملاک توانگری بود به نخست وزیری برگزیدند . در دو انتخابات بعدی نیز که به سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۷

صورت گرفت روستائیان فرصتی برای برخورداری از مزایای حکومت دموکراسی به دست آوردند و به حزبی که علاقه مند بودند رأی دادند با اینکه در موقع انجام انتخابات دوم یعنی در سال ۱۹۵۷ کشور با تورم پولی دست بگریبان بود و از قهوه که مورد علاقه شدید تر کهاست نشانی نبود. دلایل کنار گذاردن حزبی که توسط پدرملت ترك تأسیس شده بود با اینکه بسیار عجیب و باور نکردنی به نظر می آید تا از نقطه نظر روستائیان بررسی و حلاجی نشود معلوم نمیگردد. در آناطولی ضرب المثل جالبی مشهور است «شما يك نعل دارید اگر سه نعل دیگر و يك الاغ پیدا کنید میتوانید سوار الاغ خودتان بشوید.» این ضرب المثل انتخابات سال ۱۹۵۰ را به خوبی توجیه میکند. این انتخابات به هیچوجه جنبه فوق العاده ای نداشت بلکه فقط به روستائیان مجال داده بود که الاغی برای سواری و سه نعل اضافی پیدا کنند.

دهکده بالگات واقع در مشرق محله باغچه لی اولر و جنوب آکادمی نظامی میتواند مظهر و تجلی گاه مناسبی برای نشان دادن زندگی روستائیان از سال ۱۹۵۰ به بعد باشد. قبل از سال ۱۹۵۰ در صورتیکه جاده ای وجود داشت که دهکده بالگات را به پایتخت مربوط سازد با اتومبیل نیمساعته می شد خود را به آنجا رسانید. ولی دهکده مزبور تا آن ساعت به علت نبودن جاده ارتباطی به کلی از پایتخت دور بود و آنچنان فراموش شده بود که گفتمی اصلا چنان دهکده ای وجود نداشت.

کلبه‌های خشت و کلی آن به تپه‌ای چسبیده بود و در زیر گوش تر کهای شهر نشین متجدد و تحصیل کرده که به خاطر تجدید حیات کشورشان با آن شدت وحدت مبارزه کرده بودند وضعی ابتدائی داشت. از زمانهای بسیار قدیم که به یاد نمی آید در دهکده بالکات نظیر سایر دهات مشابه شخصی به نام «مختار» همه کاره بود و امور دهکده به دست وی اداره میشد چون «مختار» بود بهترین زمین‌ها را در اختیار داشت و قدرت و اختیار آن را داشت که کارت جیره بندی صادر و توزیع کند، مالیات‌ها را وصول کند، در دعاوی حقوقی بین دهاتیان قضاوت و رسیدگی کند. قبل از سال ۱۹۵۰ در دهکده بالکات تنها یک نفر را دیو داشت که همانا «مختار» بود. تفریح مردم بالکات در شب منحصر به این بود که پیرامون منزل «مختار» بنشینند و به اخبار آنکارا که از رادیوی وی پخش میشد گوش دهند. در پایان هر سرویس اخبار مختار اخبار را برای دهاتیان تفسیر و تشریح می کرد. البته این تفریح فقط مختص به مردان دهکده بود. با اینکه روزها زنان پایه پای برادران و شوهرانشان در مزارع کار میکردند وقتی شب میشد جایشان در خانه بود.

امروزه بالکات به میزان زیادی خود را با مقتضیات دنیای جدید هم آهنگ کرده است. از دهکده تا پایتخت را می توان با اتومبیل در ظرف نیم ساعت طی کرد. یک سرویس مرتب اتوبوس که ساعت به ساعت حرکت می کند دهاتیان را به اولوس میرساند. دهاتی اهل بالکات با پرداخت

چند فروش میتواند خود را از دهکده به محل کارش در شهر برساند یا اینکه برای گردش و خرید به شهر برود. قسمت اعظم اهالی بالکات اکنون در شهر کاری گیر آورده اند و زمین های خود را به دهاتیانی که جاه طلبی کمتری دارند (و یا شاید عاقلتر هستند) اجاره داده اند. بر بالای بام بیشتر از صد خانه بالکات آنتن رادیو نصب شده است و زنان با ایمان و علاقه مردان به اخبار و برنامه های رادیو گوش می دهند. شخصی در مقام «مختار» دیگر همه کاره این دهکده نیست. بالکات جزویکی از بخشهای حومه آنکارا در آمده است. برکات تمدن جدید به صورت بر قولوله کشی آب و پلیس راهنمایی و رانندگی نصیب این دهکده نیز شده است. در این نکته هیچ تردیدی نیست که امروزه اهالی بالکات به شیوه جدید زندگی خود خو گرفته اند و علاقمند شده اند. تنها نگرانی اهالی بالکات اینست که پسرانشان را وادار کنند به جای آنکه خود مستقیماً با دختران ده یا شهر قرار ملاقات بگذارند و بعداً وعده ازدواج بدهند به همان شیوه قدیم بخواهند پدران و مادران انجام این امر را بمعهد گیرند.

البته همه دهات ترکیه به اندازه بالکات خوشبخت نبوده اند. وقتی در پهنه سرزمین آناتولی مسافرت می کنید دهات بسیاری را می بینید که در حاشیه تپه ها قرار دارد و راهی نیست که شما را با آنجا برساند و حتی از علامت کوچک چوبی کنار جاده اصلی که فاصله دهات

مزبور را تا جاده نشان میدهد نشانی نمی یابید . سر و ظاهر دهات مزبور چنانست که گوئی قسمتی از پستی و بلندی کوه و تپه را تشکیل می دهند و اثری از حیات و جنب و جوش و آبادی در آنها دیده نمی شود . در واقع چنین است و این دهات آنهایی هستند که گذشت زمان آنها را بدست فراموشی سپرده است . معلم جوان و پرشوری که مأمور شده است آموزشگاهی در یکی از این دهات تأسیس و اداره کند باید سوار بر الاغ یا پیاده روزها طی مسافت کند تا خود را به آن برساند . وقتی به دهکده می رسد متوجه میشود که دهاتیان هنوز زمین خود را با گاو- آهن شخم می زنند (البته اگر آنقدر غنی باشند که بتوانند گاوی بخرند) مردان هنوز شلوارهای پاچه گشاد به فرم معمول دوران عثمانیان به پا دارند و زنان نقاب بر چهره می زنند و لباسی شبیه پیراما می پوشند . معلم پرشور و جوان متوجه می شود که اهالی سراسر دهکده گرفتار بیسوادی و امراض مختلف هستند و سطح زندگی مردم فوق العاده پست و ناچیز است و به علاوه در می یابد که مردم عموماً دست بگریبان جهالت و خرافات و طرز فکر قرون وسطائی هستند . یکی از این معلمان جوان و پرشور محمود ماکال نام داشت که به یکی از دهات واقع در یکی از نقاط بسیار فقیر و عقب مانده آناتولی نزدیک توز گولو (Tuz Gölü) (دریاچه نمک) رفت و پس از چندی اقامت در آنجا کتابی درباره دیده ها و شنیده هایش نوشت . مطالب و مضامین کتاب که جز حقایق چیزی نبود چنان وحشتناک

و ناراحت کننده بود که مقامات دولتی نویسنده آنرا برای مدتی به زندان انداختند. مقامات دولتی عقیده داشتند که مطالب کتاب مزبور نمی تواند واقعیت داشته باشد و بنابراین نویسنده کتاب قصدی جز تحقیر و تضعیف دولت نداشته است!

ولی نظیر این گونه دهات عقب افتاده روز بروز کمتر می شود و در حقیقت تر کهایی که در دانشگاههای اروپا و آمریکا تحصیل کرده اند نسبت به عمران و آبادی دهات کشورشان علاقه و توجه خاصی نشان می دهند و در این راه از آمریکائیهها شور و حرارت بیشتری دارند زیرا آمریکائیهها از اینکه با مدرن کردن دهات آمریکا مناظر طبیعی و عادات و رسوم جالب و قدیمی دهاتیان از بین می رود ابراز نگرانی و تأسف می کنند. دهکده در ترکیه در یک مرحله انتقال از وضع گذشته به وضع جدید است و روستائی ترك احساس می کند و عقیده دارد که با ادامه و اجرای پیشرفتها، روشها و شیوه های قدیمی و باستانی تر کهاونیز شرافت، غیرت، شهامت، پایداری و انضباط آنان نیز بیشتر امکان بروز و ظهور می یابد و برای تقویت ملت به میدان می آید.

اکنون به یکی از دهکده ها که می تواند نمونه ای از سایر روستاهای ترکیه باشد وارد می شویم. این دهکده یا وروچوک Yavruçuk نام دارد. زیاد با آنکارا فاصله ای ندارد و نزدیک یکی از نقاطی است که در آنجا کوشهای دوران هیتیان به عمل آمده است. اگر

شما نمی‌خواستید نظری به کاوشهای باستانشناسان بیفکنید ممکن بود بدون هیچگونه توجهی از میان دهکده عبور کنید و اصلاً در آنجا درنگ نکنید. احتمال می‌رفت که اصلاً متوجه نشوید در این نقطه دهکده‌ای هم وجود دارد زیرا یکی از مشخصات این دهکده که در سایر دهات مشابه نیز وجود دارد یعنی دهاتی که بر روی فلات واقع شده‌اند و هیچگونه حفاظ طبیعی نظیر خندق و باروندارند اینست که حتی المقدور خود را کمتر نشان می‌داده‌اند تا از آسیب حمله و چپاول اقوامی که در سر راه از آنها عبور می‌کرده‌اند مصون بمانند. خانه‌های خشت و گلی آن در دو طرف نهر باریکی در محوطه کوچکی به هم دیگر چسبیده است. در این دهکده از پمپ بنزین و مهمانخانه و کارخانه مرکز بهداشتی کوچکترین نشانی نیست. در این دهکده دو ساختمان نسبتاً بزرگ، یک قهوه‌خانه و یک انبار ماشین وجود دارد که در آن قطعات مختلف یک تراکتور کهنه و تکه پاره‌های زنگ زده آهن آلات جور و اجور نگهداری می‌شود. در زمستان بادهای سرد و سوزان بر سر اسر دهکده می‌وزد و در تابستان گرمای خورشید بر آن داغ میزند. مصالح ساختمانی فقط عبارتست از خشت و تپاله گاو. تپاله گاو نیز چون به مصارف مختلف از قبیل پوشاندن سقف خانه‌ها، سوزاندن برای تولید حرارت و غذا پختن می‌رسد بسیار ماده باارزشی است و به این ترتیب در پایان زمستان اگر یکی از دهاتیان انباری از تپاله داشته باشد در نظر سایر

دهاتیان شخص متمولی جلوه می کند . تنها چوبی کد اهالی یاوروچوک به دست می آورند از محل بریدن سرشاخه های درختان بید که در دو طرف نهر آب صف کشیده است حاصل می شود و البته این کار نیز برخلاف اصول جنگلداری و نگهداری درختان است زیرا به درختان کنار نهر منظره نازیبائی می بخشد .

زندگی در دهات بدون تردید بسیار سخت و ناهموار است . زنان برای شستن لباس و ظروف خود به صابون دسترسی ندارند و فقط آب سرد نهر در اختیارشان است . برای اینکه لباسهایشان اندکی تمیز گردد آنها را به سنگهای کنار نهر می کوبند . مردان سحر گاهان از خواب بیدار می شوند و به سوی کارهایشان می شتابند . چوپانان گله را به چرا می برند و کشاورزان به سوی مزارع گندم می روند . ساعت کار از سر زدن آفتاب تا غروب آفتاب است . زنان کارشان بسیار سخت تر است زیرا علاوه بر انجام کارهای خانه آنها را در مزارع می بینیم در حالیکه مردان صبحها ساعتی را در قهوه خانه گذراندند .

البته این جمع شدن در قهوه خانه را نباید حمل بر بطالت و تلف کردن وقت کرد زیرا در همین ساعت است که دهاتیان در موقع خوردن چای قرار و مدار عروسی برای افراد خانواده خود را می گذارند ، زمین می خرند یا می فروشند و از همه مهمتر راجع به اوضاع سیاسی مملکتشان

صحبت می کنند . ورود جمعی تازه وارد نظیر ما البته برای اهالی ده بسیار جالب توجه است . مردان به شیوه مهمان نوازی باستانی آناتولی از جای برمی خیزند و به ما « بویورون » یعنی « بفرمائید » می گویند . مارا به داخل قهوه خانه دعوت می کنند و میز وسط قهوه خانه را تعارفمان می کنند . لحظه ای بعد سینی پر از استکانهای چای داغ فرا می رسد . پس از صرف چای و اندکی صحبت و خوش و بش مقصودمان را که رفتن به محل کاوشهاست بیان می کنیم و یک نفر را به عنوان راهنما از میان آنان برمی گزینیم . دهاتیان به جای آنکه سر جای شان بنشینند همگی دور ما حلقه می زنند . لباسهای شان جملگی مستعمل و کهنه است و معلوم است که آنها را از یک دست فروش خریده اند . کلاههای نم دین برس دارند ، پوتین های سنگین بر روی جورابهای کلفت پشمین به پا کرده اند . این لباس تابستانی و زمستانی آنانست . قیافه ها و نگاههای شان خشن و عبوس است ولی آثار نرمی و ادب در ورای آن خشونت به چشم می خورد . طرز رفتار و گفتار شان با صداقت و خوش طینتی آمیخته است . غیر ممکنست که وادار شان کنیم پول چای را از ما قبول کنند . نه تنها در این دهکده بلکه در تمام دهات وضع چنین است ، با اینکه پول خرد موجود در جیبهای ما احتمالاً برابر دستمزد و درآمد یکسال بعضی از این دهاتیان است .

واقعه مهم درزندگی این دهکده در دوره زمامداری حکومت

جدید ز رودخارجیان به آنجانست بلکه دائرشدن مدرسه در آن است. مدیرمدرسه که خودش درانستیتوی آموزگاران دهات تعلیمات لازم را دیده ، به این دهکده اعزام شده است که به دهاتیان خواندن و نوشتن و روش بهتر زراعت کردن را بیاموزد تا آنها نیز به نوبه خود آنچه آموخته اند به سایر دهاتیان یاد بدهند و پس از کدخدایا مختار مهمترین مقام را در دهکده دارد و حتی جای ملا و قاضی ده را که جنبه باستانی پیدا کرده اند گرفته است . تمام اهالی ده به مدرسه می روند . پسران و دختران در روز و پیر مردان در شب در مدرسه حاضر می شوند و به هنگام شب در نور شمع یا چراغ نفتی درس می خوانند . حفاریها و کنده کاریهای هیتیان که به نام کافر قلعه سی (قلعه کافر) موسوم است در انتهای يك جاده عرابه رو در فاصله پنج کیلومتری دهکده قرار دارد . این کنده کاریها بسیار جالب است . دو صورت فوق العاده عظیم که بر دامنه عمودی تخته سنگ بزرگی حک شده است ولی از آن جالب تر قیافه و اندام چوپانی است که از پس سنگی نمودار می شود .

این چوپان نمونه چوپانان این ناحیه است . اندامی بس ستبر و قوی دارد و بر چهره اش شیارها و خطوط عمیقی نمودار است . پوستینی بردوش دارد و کفشی از چرم نازک به پا . این چوپان نثی دارد که اگر از او خواهش شود شروع به نواختن آن می کند . ناگهان سکوت سرزمین آناطولی با آهنگی که از نی این چوپان بر می خیزد شکسته می شود .

نغمه ایست بس غمین و حزن آور چنانکه کوئی منعکس کننده تاریخ غم انگیز گذشته این سرزمین است .

علی رغم فقر و کار طاقت فرسا اغلب دهاتیان ازرها کردن ده و سرزمین زادگاه خودورفتن به شهر به قصد جستجوی کارامتناع می کنند. یکی از این دهاتیان ده زادگاهش را ترک کرد و به شهر رفت ولی پس از چندی مجدداً به ده بازگشت و به دوستانش گفت : «در آنجا نمیتوانستم نفس راحتی بکشم . در شهر بوهای فراوانی است که به مشام من ناسازگار می آید .» اغلب دهاتیان چنین نحوه برخوردی با شهر دارند و در باره آن اینسان قضاوت میکنند .

دو نوع ده دیگر در ترکیه وجود دارد . یکی دهکده ایست که خانه هایش در دامنه کوه و در دل صخره های کوه ساخته شده است . عجیب است که یکی از این گونه دهات در خود آنکارا وجود دارد و این همان شهر قدیمی آنکارا است . این نوع دهات احداث شده در دامنه و درون تپه و تخته سنگها به تدریج از بین می رود . چون ساکنان آنها به دره های کنار رودخانه ها و یانواحی حاصلخیزتر کوچ می کنند و در آنجا دهی تازه بنامی گذارند . البته دهاتیان دیگر ترسی از هجوم اقوام وحشی و دشمنان بیگانه به دل راه نمی دهند ولی نیاز به بهتر کردن وضع زراعت و زندگی - شان روز بروز افزون ترمی شود .

نوع دیگر از دهات ترکیه درون دره ها و در کنار رودخانه ها

فصل هشتم

احداث شده است. رودخانه های آن طولی نظیر «قزل ایرمک»^۱ و «ساکاریا»^۲ و «بیوک مندرس»^۳ قابل کشتیرانی نیستند. اینها رودخانه های وسیع و نسبتاً کم عمقی هستند. به خاطر وجود این رودخانه هاست که دهات واقع در امتداد دره های آنها قادر هستند انواع محصولات کشاورزی حتی پنبه تولید کنند. برخلاف چهره غم زده و تیره فلات، دهات این قسمت رنگ های زنده و پر نشاطی به این سرزمین می بخشند.

اکنون باهم نظری به دره رودخانه قزل ایرمک یا رودخانه سرخ می افکنیم. این رودخانه همانطور که قبلاً گفته شد رنگ خون خشک شده را دارد. در امتداد دره آن انواع و اقسام شکاریافته می شود. پرندگان به شکلها و رنگهای متنوع وجود دارند از جمله پرندهای سیاه و کوچک بادم های سفید کشیده (این پرنده را پرنده محکوم می خوانند زیرا پشتش به رنگهای سیاه و سپیدمخطط است) و سینه ای نارنجی رنگ و کاکل و دمی نظیر بادبزنی دارد و کلاغ جاره که بر فراز درختان تبریزی جای می گیرد. لکله های بلند که در کنار رودخانه راه می روند، حیوانات کوچکی نیز که در ترکی Tarla Faresi خوانده می شود به سرعت از کنار کشتزارها می گذرند.

۱- Kizilirmak ۲- Sakarya

۳- Menderes این کلمه بمعنای سرگردان بودن و مسیر پریبیج و خمی را طی کردن است. م.

قیافه و لباس مردم نیز همان تنوع حیوانات و پرندگان را دارد. چوپانان به همراه سگ‌های بزرگ، زنان با لباسهای رنگارنگ و روسری‌های خوش رنگ در حال بذرافشانی، مردانی که سوار بر الاغ راه می‌سپزند، اتوبوسهائی که روی سقفشان پر از چمدانها و صندوقهای بار است و درویشان مملو از دهاتیانی که عازم گردش و مسافرت هستند در تمام طول راهمان دیده می‌شوند.

يك خانواده روستائی سوار بر عرابه‌ای که دورأس کاونر سیاه آن را می‌کشند آهسته آهسته به سوی مقصدی روانست. روستائی عرابه را می‌راند و زنش در حالیکه سر پای خود را در لباسی سیاه رنگ پوشانده در کنارش نشسته است و در پشت سر آن دو بچه‌ها و پدر بزرگ و مادر بزرگ، مرغها و جوجه‌ها و مقداری اسباب و اثاثه منزل بر عرابه بار شده است. این تصویری از يك روز پر رفت و آمد و فعال در آناطولی است.

کاله جيک يك دهه دره‌ای نمونه واقع در دره رودخانه «قرل ایرمک» است. مدخل این دهه به صورت يك پل سنگی است که بر دوسوی آن دو شیر سنگی از دوران رومی‌ها قرار گرفته است. این پل از روی بستر خشک نهری عبور می‌کند ولی در فصل بارندگی همین بستر خشک از آبی به پهنای چند صد متر مملو می‌شود. روستائی اهل کاله جيک نسبت به دوشیر سنگی که حافظ پل روستایش می‌باشد نظر و عقیده عجیبی دارد و

همین عقیده عجیب را نزد مورد تاریخ کهن شبه جزیره آناتولی ابراز می‌دارد. اگر از وی پرسید این پل و شیرهای مدخل آنرا نخستین بار که ساخته است به شما پاسخ می‌دهد پل و شیرهای آنرا تر کھائی که در زمانهای قدیم زندگی می‌کرده‌اند ساخته‌اند! نظیر چنین طرز فکر و نظری را شما در جائی دیگر نیز پیدا می‌کنید. در سلیمیه که در کناره جنوبی قرار دارد مردم دیوارهای خانه‌هایشان را با ستونهای شکسته یونانیها و مجسمه رومیها و ظروف سفالین قدیمی بنا می‌کنند و اصلا اعتنائی به ارزش این آثار باقیمانده از تمدنهای کهن ندارند. آنها فقط می‌خواهند برای ساختن دیوارهای خانه‌هایشان مصالحی به چنگ آورند. اهالی روستای کاله‌جیک نسبت به قصر باقیمانده از دوران بیزانس که بر تپه‌ای در پشت منزلشان واقع است همانقدر بی‌اعتنا هستند که در مورد شیرهای روی مدخل روستایشان.

کاله‌جیک در مقام مقایسه با باور و جوك دهی غنی تر و آبادتر است. به طور کلی اغلب دهات دره‌ای از دهات واقع در روی فلات و یا در دامنه کوههای سنگی آبادترند و مردمانش زندگی بهتر و آسوده‌تری دارند. خانه‌های خشت و گلی این ده بامهای کاهگلی دارد و حتی بعضی از این خانه‌ها را پنجره‌های شیشه‌ای زینت می‌دهد. خانواده‌های توانگر تر و معتبر تر خانه‌های دو طبقه دارند و در جلوی طبقه دوم این خانه‌ها ایوان چوبی سر پوشیده‌ای نیز وجود دارد که از نرده‌های مقابل آنها رشته‌های

فلفل قرمز برای خشک شدن آویزان می کنند. در این ده از خیابان و پیاده روی شوسه خبری نیست ولی مردم از نعمت داشتن برق برخوردارند. بعضی از دهاتیان از داشتن برق در خانه هایشان چنان لذت می برند و افتخار می کنند که چراغهایشان را که از سقف آویزانست تمام شب روشن می گذارند! در میدان عمده ده کاله جیک دو قهوه خانه و یک رستوران یا لقانطه برای استفاده خارجیان وجود دارد. (اهالی کاله جیک در منزلشان غذایی خورند). در گوشه میدان یک بقالی دیده می شود و در سوی دیگر یک عمارت سه طبقه خوش نما بچشم می خورد که سقف قرمز سفالین دارد. این ساختمان مقر شهرداری (بلدیه) است. در آن سوی میدان نیز نزدیک مسجد ده که روزهای جمعه از مردم پر می شود مجسمه ای از آتاتورک قرار دارد.

در صورتیکه در فصل و موقع مناسب به دهات آناتولی برسید ممکنست شانس و فرصت آنرا پیدا کنید که شاهد تظاهر آداب و رسوم و تفریحات قدیمی و در حال زوال سرزمین آناتولی باشید. یکی از این دیدنیها خرس رفاص است. خرشهای تربیت شده که از قفقاز آورده شده اند هنوز به همراه مریشان در مناطقی که از سر راه های بزرگ دور است ده به ده می گردند. زمانی بود که این خرشها و مریشان در رفتن از یک ده به ده دیگر نامدها و اعلامیه هایی برای اطلاع عموم و آوازه دادستان-هایی را به همراه می بردند ولی امروزه فقط خرس و مرئی از جایی به-

دیگر می روند و مردم را سرگرم می کنند. هنوز هم ورود يك خرس رقص در يك ده به عنوان واقعه مهمی تلقی می شود و همه اهالی آن روز یار و روز هارا جشن می گیرند. همه اهالی از خرد و کلان در محلی که مربی بساط نمایش خرس را پهن می کند گرد می آیند و حرکات و اداهای خرس را باشوق و لذت نظاره می کنند .

خرس در اول نمایش معلق می زند و سپس به ضرب دف پایکوبی می کند، در خاک می غلطد، دور می چرخد و با همه تماشاچیان دست می دهد، باز هم اندکی می رقصد و آنگاه خود بردف می کوبد و مربی خود را به رقص وامی دارد. دهاتیان از دیدن این بازیها واقعا لذت می برند . وقتی خرس دف را وارونه در دست می گیرد و برای جمع آوری پول دور می گردد فقیرترین دهاتی نیز چند قروشی (سکه خرد) در جیب خود پیدا می کند و درون دف می اندازد .

شاید شما بتوانید تاریخ بازدید ازدهات را طوری تنظیم کنید که بایکی از جشن های دهاتیان نظیر جشن ختنه سوران و یا جشن عروسی مقارن گردد . در جشن عروسی برای مهمانان شله زرد پخته می شود . برنج یکی از غذاهای معمولی تر که است و وقتی برنج را با زعفران و شکر درست می کنند مطبوخ خوشمزه ای می شود که چون معمولا در موقع عروسی ها صرف می شود جشن عروسی را نیز به نام جشن شله زرد می نامند . برگزاری این نوع جشنها که معمولا چند روز طول می کشد

فقط از عهده دهاتیانی برمی آید که وضع مالی آنان بهتر و روبراه تر است. در چنین مواقعی روستائیان و مهمانان لباسهای عادی خود را که شبیه لباس غربیان است کنار می گذارند و به لباسهای قدیمی خود ملبس می شوند. لباسهایشان از پارچه های زربفت و شلوارهای پاچه گشاد و کلاههای ابریشمین درست شده است. زنان در موقع پوشیدن چنین لباسهایی رو بندهای ابریشمین بر چهره می آویزند. رقصهای کهن ترکی نظیر رقص «زی بک» که توسط دودسته مرد رقصیده می شود هنوز در مواقع خاصی از جمله در عیدهای بزرگ دیده می شود. طی این رقص مردان چرخ می خورند و پای می کوبند و حرکاتی نظیر حرکات رقص قزاقهای جنوب روسیه می کنند، در حالیکه دشنه ها و خنجرهایشان را بیرون کشیده اند.

مهمترین جشن ها و تفریحات قدیمی که هنوز در آناتولی مرسوم است (پس از رفتن نمایشات قره گز به شهرها) کشتی گیری است که ضمن آن کشتی گیران بابدنهای آغشته به چربی با یکدیگر کلاویز می شوند. کشتی در ترکیه جنبه ورزش ملی دارد و حتی از فوتبال نیز مقبولیت بیشتری دارد. مسابقات قهرمانی سراسر ترکیه هر سال در هفته اول ماه مه و بخصوص در روز ۶ ماه مه که روز سنت جرج است در شهر «کرک پینار» در ناحیه ترانس یا تراکیه نزدیک شهر ادرنه انجام می گیرد.

هیچکس به درستی نمیداند چرا روز سنت جرج که یکی از اولیاء و مقدسین مسیحی بوده است باید با یکی از جشنهای مسلمانان ترکیه مقارن شود و روز سنت جرج باروز تاریخی انجام مسابقات همنام گردد. در هر حال سلطان مراد اول برای نخستین بار در سال ۱۳۶۰ میلادی ترتیب انجام مسابقات کشتی گیری را داد که طی آن بهترین وزورمندترین پهلوان ترکیه تعیین می شد. شرکت کنندگان در مسابقه بدن خود را باروغن زیتون چرب می کنند و سپس در حالی که زرنا و طبل نواخته می شود این کشتی گیران با هم کشتی می گیرند و آنقدر دو حریف به کشتی ادامه می دهند تا یکی پشت دیگری را کاملاً به خاک برساند. سابقاً کشتی گیری آنقدر ادامه می یافت تا به مرگ یکی از دو حریف منجر می گردید ولی چون این وضع باعث تباہ شدن تعدادی از جوانان کارگرو زورمند می شد عوض گردید و امروزه به خاک رساندن پشت یک حریف توسط حریف دیگر پایان مسابقه محسوب می گردد. پهلوان رتبه اولی که هر سال در نتیجه این مسابقات تعیین می گردد تا دوره بعدی مسابقات یعنی تا مدت یکسال پس از رئیس جمهور و نخست وزیر مهمترین شخصیت کشور به شمار می رود.

به تدریج که روستائیان به اهمیت ارزش راهها و وسایل ارتباطی آشنا تر می شوند و دایره گردش و مسافرت و افق دید آنان وسیعتر می گردد چنین فعالیتها و رسوم و تفریحات باستانی احتمالاً روبه زوال می رود.

بدهر حال هنرهای روستائی و فولکلوری به میزان ناچیزی در ترکیه وجود دارد و شهریان شتابی دارند تا هر چه زودتر روستاها و روستانشینان را به شکل خویش در آورند و به رسم و شیوه زندگی خود آشنا سازند. معذک چون تر کهها جنبه انفرادی بودن خود را تا میزان زیادی حفظ کرده اند تصور اینکه روزی همه روستائیان به جامه و ظاهر شهریان در آیند و راه و رسم زندگی آنان را برگزینند مشکل است. امروزه وقتی روستائی آناطولی را می بینید که سوار بر الاغ خود راه می سپرد و درون دوسبیدی که از دو طرف الاغش آویزانست سبدهای نئی مملو از شیشه های روغن زیتون را حمل می کند احساس می کنید که این شخص با اطمینان خاطر به راه خود می رود. به نظر می رسد که الاغ مورد بحث آهسته راه می رود و هر لحظه لجوجانه بر جای می ایستد و نمی خواهد جلو تر برود ولی صاحب این الاغ نیز همین حالات را دارد و به علاوه بیش از اندازه هم صبور و پیر حوصله است. اگر تأمل داشته باشید خواهید دید که هم روستائی و هم الاغش سرانجام به مقصد خود خواهند رسید.

فصل نهم

سفر به جاهای دیدنی ترکیه

«سفری چهار یا پنج روزه» (از ایلغاز تا آنکارا)
فریده گفت: «راستی این آناتولی چقدر بزرگ است»
حسن به موافقت پاسخ داد: «بلی سرزمین پهناوری است»
(نقل از کتاب *احظه تاريك اثر «آن بريج»* ۱)

امروزه بايك اتوموبيل می توان مسافت بين جنگلهای سرو و کاج ایلغاز تا پایتخت ترکیه جدیدرا در مدت اندکی بیشتر از چهار ساعت پیمود. این مدت بیست برابر کمتر از زمانی است که در ۱۹۲۰ لازم بود تا با عرابه‌ای اسبی بر روی جاده‌های کاروان روی‌خاکی چنین مسافتی را طی کرد. ولی این کوتاه شدن مدت طی مسافت به آن معنا نیست که تصور شود آناتولی سرزمین پهناوری نیست. سرزمینی است

پرتپه و ماهور و پستی و بلندی که مسافرت در آن چندان آسان نیست . يك مسافرت عادی به قصد ماهی گیری به یکی از نقاط کنارۀ رودخانه ساکاریا تمام روز و قسمتی از شب وقت شمارا می گیرد . برای طی این مسافت باید اول از روی جاده شوسه یا اسفالت‌های عبور کنید بعد مدتی روی يك جادهٔ شنی برانید تا آنکه به جاده‌ای برسید که فقط با جیب قابل عبور است . چند کیلومتر آخر مسافت را نیز باید از درون مزارع بگذرید . در روی جاده‌ای که تا چشم کار میکند در برابر شما گسترده است هر لحظه نقش سرابی نمودار می شود ، با اینکه آن طولی بیشتر فلانی پوشیده از تپه و ماهور است و به بیابان شباهتی ندارد . سرابی که در این راه‌ها به چشم می خورد بیشتر به صورت رشته‌ای از درختان تبریزی است که مسیر رودخانه را مشخص می سازد و ظاهراً خیلی نزدیک به جاده است ولی سر پیچ جاده ، ناگهان دورتر می شود ولی هیچگاه از خط افق بیرون نمی رود .

قسمتهای داخلی تر کیه هنوز آنقدر مجهز و آماده نشده است که جهانگردان زیادی را به سوی خود جلب کند . مهمانخانه‌ها نیز از نظر شمارهٔ اطاق و داشتن وسایل تمیز و راحت مجهز نیستند و رستورانهای خوب هنوز به ندرت یافته می شود . ولی شما به خود اجازه ندهید ازین بابت دلخور و دلسرد شوید . خیلی آسانست که شما از ترکها برای کارهایی که تا کنون نکرده‌اند انتقاد کنید ولی بهتر

است آنانرا به خاطر اقدامات مثبتی که در زمانی نسبتاً کوتاه انجام داده‌اند تمجید و تحسین کنید. تا قبل از شروع جنگ بین‌المللی دوم عده‌ای انگشت شمار از آمریکائیا به ترکیه مسافرت می‌کردند حتی اروپائیان نیز ترکیه را سرزمینی می‌پنداشتند که بیشتر به تبعیدگاه شباهت داشت تا به محل گذراندن تعطیلات. کسانی که بیشتر برای مسافرت به این سرزمین آمادگی دارند و ظاهراً از همه بیشتر از مسافرت خود لذت می‌برند آنانی هستند که با دوچرخه و موتورسیکلت به آنجا سفر می‌کنند و توشه و لوازم سفر خود را در کوله‌پشتی خود به همراه می‌برند.

در ترکیه چهار منطقه دیدنی موجود است که کمابیش تفاوت‌های بارز و مشخصی بایکدیگر دارند. در ناحیه شمال غربی، استانبول قرار دارد که در حد خود جای دیدنی بسیار ممتازی است ولی هیچ مسافر عاقلی که به استانبول برسد با علم به اینکه اندکی فراتر از آن شهر پلاژها، جایگاه اسکی بازی و پایتخت قدیمی و بی‌نظیر امپراطوران عثمانی یعنی بورساق قرار دارد به توقف در استانبول اکتفا نمی‌کند. در مغرب ترکیه ناحیه از میر واقع است که سراسر آن پوشیده از آثار شهرهای باستانی یونانیان از جمله پیرگاموم، افه‌زوس و سارد است. این شهرها حتی امروز که به صورت ویرانه درآمده‌اند عظمت و ابهت قابل‌تحسینی دارند. در جنوب ترکیه رشته‌کوه‌های صعب‌العبور

و پر پیچ و خم توروس واقع است که پس از عبور از آنها به حاشیه باریکی از زمینهای مجاور دریای مدیترانه می‌رسیم. این ناحیه که آب و هوای مدیترانه‌ای دارد به ریویرای ترکیه موسوم شده است. از آنکارا در زمانی کوتاه می‌توان به نقاطی در سراسر آناتولی مرکزی رسید که در آنها دریاچه‌هایی شبیه دریاچه‌های کوهستانهای آلپ، کوههای آتشفشان، شهرهای قرون وسطائی که به صورت برج و باروهای عظیمی ساخته شده است دیده می‌شود.

چند نکته و پند را باید در موقع مسافرت‌های خود به نقاط مختلف ترکیه پیوسته آویزه گوش سازید. بدخاطر داشته باشید که وقتی از شهرهای بزرگ خارج می‌شوید نباید توقع داشته باشید از وسائل راحتی و رفاه موجود در هتلها و رستورانهای شهری در همه جا بهره‌مند شوید. به صحبت‌هایی که دربارهٔ وفور ساس و حشرات گزنده در اطاقهای هتلها می‌شود زیاد توجه نکنید. اغلب هتلها دارای اطاق‌هاییست که کاملاً ضد عفونی شده است و غذاهائی که در رستورانهای شهرهای کوچک و دهات می‌خورید بیشتر با روغن زیتون تهیه می‌شود و قابل اطمینان است. بیشتر هتلها و رستورانها فاقد لوله کشی به طرز مرسوم در اروپا و آمریکا است. غذاهای معمولی در سرزمین آناتولی خارج از حوزه شهرهای بزرگ معمولاً چندان خوشمزه و متنوع نیست. هنوز رستورانها و میخانه‌های کوچک و جالب به ترتیبی که در

سراهما ویا در شهرهای کوچک و روستاهای اروپا و آمریکا دیده می‌شود در ترکیه به وجود نیامده است. مسافرت با هر وسیله‌ای که تصور کنید مشکل و خالی از تفریح و لذت قانع کننده است. با هواپیماهای سرویس هواپیمائی دولتی شما می‌توانید به هر یک از شهرهای بزرگ ترکیه مسافرت کنید ولی پس از رسیدن به فرودگاه باید به یک تاکسی یا اتومبیل کرایه‌ای در بست ویا اتوبوسی که عبارت «ماشاءالله» بر سر آن از خارج و بالای سر راننده از داخل نوشته شده است توسل جوئید تا شمارا به هتل یا هر جائی که در نظر دارید برساند. مهمترین موضوعی را که باید به خاطر داشته باشید اینست که آرامش خاطر و خون سردی خود را پیوسته حفظ کنید و در برابر جریانات غیر منتظره صبر و حوصله به خرج دهید. اگر چنین کنید و میزان توقعتان را بکاهید خواهید توانست از مناظر طبیعی بسیار متنوع و از آثار باستانی تمدنهای قدیمی این سرزمین و مهمان نوازی و دوستی و مهربانی مردمی که در سراسر راهتان قرار می‌گیرند نهایت لذت را ببرید.

وقتی از آنکارا به سوی مشرق آناتولی مسافرت کنید اولین شهر بزرگی که در سراسر راهتان پیدا می‌شود کایسری یا «قیصری» است که منظری خاک آلوده دارد و کارخانه ریسندگی و نساجی بزرگی در آن احداث شده است. مردم قیصری به خشونت و یکدندگی معروف

شده‌اند. ترکها ضرب المثلی در بارهٔ مردم قیصری به این مضمون دارند «این شخص نه خواندن بلد است و نه نوشتن ولی از اهالی قیصری است» ضمناً داستانی دربارهٔ یکی از مردم قیصری نقل می‌کنند که روایت آن خالی از تفریح نیست: می‌گویند مردی از اهالی قیصری الاغ سفید خود را به یک مشتری فروخت. چند روز بعد الاغ را دید که در گوشه‌ای ایستاده است. الاغ را دزدید و شبانه به رنگ سیاهش در آورد و روز بعد به همان مشتری نخستین فروخت! جالب‌ترین و دیدنی‌ترین بناهای تاریخی موجود در قیصری بنائیت به نام «دوئر کومبد» یا گنبد دوار. این بنا به صورت مخروطی است که از قطعات سنگ شنی قرمز رنگ ساخته شده و بر فراز آن محلی پرازگاه قرار دارد. طاقهای زیر گنبد توپر است و بیننده ره به هیچ جای نمی‌برد و این وضع برای این گنبد یا آرامگاه حالتی به وجود آورده است که به نظر می‌رسد دائماً در حال دوران است. بنای گنبد دوار نیز نظیر بنای معروف تاج محل در هندوستان به یاد بود یک شاهزاده خانم مسلمان ساخته شده است.

در مغرب قیصری در درهٔ «گورمه»^۱ و در دره‌های مجاور جالب‌ترین دیدنیهای ترکیه یا مخروطهای سنگی «کاپادوکیه» قرار دارد. دو کوه مرتفع به نام‌های ارجیاس کوه (به ارتفاع تقریبی

۴۲۵۰ متر) وحسن کوه (به ارتفاع تقریبی ۳۵۰۰ متر) بر جلگه این ناحیه سایه افکنده اند و از لحاظ طبیعی مناظری چنان عجیب و غریب به وجود آورده اند که وقتی پل لوکاس به سال ۱۷۰۵ در کتاب خود موسوم به «سفری به مشرق» مناظر مزبور را توصیف کرده، هیچیک از خوانندگان کتاب توصیفات نویسنده را باور نکرده است و نویسنده کتاب در فرانسه به نام «جهانگرد دروغ پرداز» موسوم گشته است. هر دو کوه مزبور آتشفشانهای خاموشند، قرنهای قبل، از هر دوی این کوههای آتشفشان رودخانه‌هایی از مواد گداخته به خارج جاری بود و روی مناطق پوشیده از سنگهای آهکی اطراف را می‌پوشاند. این کدازه‌های آتشفشانی با سنگهای آهکی درهم آمیخته است و پس از مدتی که این آمیزه سرد شده شکافهایی بر هر طرف ظاهر شده که در نتیجه آن صخره‌های آتشفشانی به وجود آمده است. پس از گذشت قرنهای متمادی و تابستانها و زمستانهای متوالی سرزمین آناطولی این صخره‌های آتشفشانی را به صورتها و اشکال بسی عجیب و شگرف از جمله اهرام، مخروطهای بلند و برجهای عظیم در آورده است. در آغاز دوران مسیحیت مسیحیانی که از چنگک دژخیمان می‌گریختند به این منطقه پناه می‌آوردند و در درون غارهای صخره‌های آتشفشانی از تعرض و کزند بدخواهان مصون می‌ماندند.

این پناهندگان نخست درون این غارها اطاقهایی ساختند که

در قسمتهای مرتفع مخروطها قرار داشت و راه رسیدن به این اطاقها صعود از پلکانهای طنابی بود. آنگاه شروع به ساختن کلیساهائی در درون این غارهای سنگی کردند و داخل کلیساهارا با نقاشیهای بسی زیبا و دلانگیز روی کچ تزئین کردند. همه اینهارا شما هم اکنون می توانید در دره کورمه، «اور کوپ»^۱، و «کی لیچ لار»^۲ ببینید. بفرارزدوتا از مخروطهای مشهور این ناحیه تخته سنگهای پهن و مسطحی نظیر کلاه نمدی قرار دارد و تعادل این سنگها بر روی مخروطها بسیار شگفت انگیز و جالب است. درون این دو مخروط به ترتیب دو کلیسا به شرح ذیل ساخته شده است: یکی کلیسای با کمر بند فلابدار یا Tokali Kilise است که موزائیکهای داخل آن بیش از یک هزار و دو بیست سال قدمت دارد و حواریون را در حال ماهیگیری از دریای جلیله نشان می دهد و دیگر کلیسای سیب دار یا Elmali Kilise است که تصاویر اولیای مسیحی بر سقف آن منقش شده است.

هیچکس به درستی نمی داند آخرین زاهد معتکف در این غارها چه موقع و چرا نهانگاه مخروطی شکل خود را ترك کرده است، ولی در هر حال میراث پر ارزش و گرانبھائی برای دهقانان ترك که اکنون در این ناحیه سکونت دارند باقی گذارده است. اطاقهای درون مخروطها در تابستان خنك و در زمستان گرم است. امروزه ساکنان ناحیه

گورمه با زوددن قشر دودی که در نتیجه استفاده از بخاریهای بدون لوله و منفذ طی سالیان دراز روی دیوارها را پوشانده است به تدریج بر وسعت اطاقهای مسکونی خود می افزایند. اطاقهای خنک مکان بسیار عالی و مناسبی برای بافتن قالی است و یک دختردهاتی اهل کاپادوکیه در مدت دو سال می تواند قالی ای بیافد که سالهای دراز دوام پیدا کند ولی البته این دختر قالی باف نمی تواند از لحاظ سرعت میزان محصول با ماشینهای قالی بافی رقابت کند. کشتزارهای این ناحیه خاک مرغوبی برای کشت و زرع ندارند و سراسر پوشیده از سنگهای آتشفشانی و یا صخره های بسیار خرد شده است که برای رویاندن درختان میوه و سبزیجات بسیار مناسب است. خانه های صخره ای که مورد استفاده و سکونت روستائیان قرار گرفته است مملو از کبوتران است. فضله کبوترها منبع درآمدی برای روستائیان است که یا آنرا می فروشند و یا برای تقویت کشتزارهای میوه و سبزی خود از آن به عنوان کود استفاده می کنند. به این ترتیب می بینید که دهقان صرفه جو و مقتصد آناطولی درباره «ستونها و دودکشهای پریان» در گورمه احساسات و نظرات جهانگردان را ندارد و از این منطقه و آثار عجیب و غریب آن برای بهتر کردن زندگی روزانه خود استفاده می کند.

اگر شما مثلک متساوی الاضلاعی در آناطولی رسم کنید که یک زاویه آن در آنکارا و زاویه دیگر در قیصری قرار گیرد زاویه سوم در

قونیه واقع خواهد شد. قونیه از تمام شهرهای ترکیه جنبه شرقی خود را بهتر حفظ کرده است. از آنکارا بر روی يك جاده اسفالته که تا سال ۱۹۳۹ وجود نداشت می توان در سه ساعت به راحتی به قونیه رسید. در بین راه از «قلب مرده آناتولی» در نزدیکی يك دریاچه نمك بزرگ که به نام توز گولو موسومست عبور می کنیم. در کنار این دریاچه از پلاژو جایگاه تفریح و تفرج و یا آثار زندگی نشانی نیست، جز دهکده هائی که ساکنان آنها را کارگران استخراج نمك از دریاچه تشکیل می دهند. میزان غلظت نمك در این دریاچه خیلی زیاد است و کارگران با استخراج نمك و فروش آن در بقالی ها و جاهای دیگر معاش خود را تأمین می کنند. وقتی با اتومبیل از روی جاده آنکارا به قونیه عبور می کنیم از دور قطعات سفید نمك را که به صورت اهرامی روی هم انباشته شده است می بینیم.

وضع طبیعی قونیه کاملاً جنبه شرقی دارد. رشته های متعدد از درختان تبریزی در گوشه و کنار، جلگه را زینت می دهند. باغهای کلابی نیز در این سوی و آن سوی دیده می شوند و خود شهر مجموعه ای از مساجد و مناره ها و خانه های با سقف مسطح می باشد. زمانی این شهر را «ای کونیوم»^۱ می نامیدند که معنای آن شهر شمایلها و تصاویر اولیاء است. مسیحیانی که در این شهر اقامت داشتند بسیار

پای‌بند مذهب بودند و شمایل و تصویر حضرت عیسی و حضرت مریم و حواریون را با خود به اطراف حمل می‌کردند. با وجود این قونیه شهری است که منحصرأ معرف تمدن دوران سلجوقیان است. اغلب بناهای قدیمی شهر که تا کنون بجا مانده یادگار قرن سیزدهم میلادی یعنی دوران سلطنت سلطان علاءالدین کیقباد است که شهر را بشکل «روم جدید» بنا نهاد.

در خارج از شهر قونیه کاروانسراهای متعددی است که بسیار خوب حفظ شده و برجا مانده است. بزرگترین این کاروانسراها که در شمال قرار دارد در زمان رونق خود آنقدر گنجایش داشته است که چندین کاروان شتر در آن منزل می‌گرفته‌اند. دیوارهای این کاروانسرا بسیار قطور و از سنگ‌های ناهموار و تراشیده است که بدون ساروج به یکدیگر متصل شده‌اند. در زمان سلجوقیان قراولان و نگهبانان می‌توانستند از برجهای دیدبانی اطراف این کاروانسرا سراسر جلگه قونیه را تحت نظر گیرند. بر سر در کاروانسرا با حروف بسیار زیبا و دلکش عربی کلماتی نقش شده است که به مسافر فرسوده از راه رسیده خوشامد می‌گوید و او را به آرمیدن دعوت می‌کند. امروزه چوپانان از این کاروانسرا به عنوان سرپناهی برای گله‌های خود در طوفان استفاده می‌کنند و بعضی از آنها نیز برای سکونت خانواده‌هایی که قادر به ساختن خانه نیستند مورد استفاده قرار گرفته است.

قونیه شهری است که اطراف آن دیوار دارد و ورود به شهر از يك دروازه باریك صورت می گیرد . ماراه خود را در پیچ و خم معابر تنگ خاکی می جوئیم و پیش می رویم . این معابر آنقدر تنگ است که فقط يك اتومبیل می تواند از آن عبور کند . دیوارهای گلی که در دو طرف معابر قرار دارد خانه های خشتی را حفاظت می کند . این خانه ها هیچگونه پنجره ای به طرف خیابان ندارند . از دیدن این معابر و خانه ها احساس عجیبی به مسافر تازه وارد دست می دهد . ناکهان خود را در بولوار وسیعی می یابیم که به میدان بزرگی منتهی می شود و در این میدان درشکه های توفقی توقف کرده است که بسیار براق و سیاه و عیناً نظیر درشکه های پارك مر کزی در نیویورک جلوه می کنند . این میدان مرکز شهر است . در این میدان بلدیة و دفتر راهنمایی جهانگردان قرار دارد . (يك ترك که قیافه و رفتاری دوستانه دارد در اطافی که با يك بخاری قدیمی گرم می شود به عنوان متصدی دفتر جهانگردی انجام وظیفه می کند) در گوشه ای از میدان ، هتل جهانگردان که علیرغم نداشتن وسائل لازم بهترین هتل شهر است قرار دارد . درسوی دیگر میدان بازار و مغازه های مختلف دیده می شود . این میدان در دامنه يك تپه مصنوعی احداث شده است . بر روی این تپه يك پارک عمومی و ساختمانهای حجیم و با عظمت قصر سلطان علاءالدین قرار دارد . در حال حاضر از ساختمانهای این قصر فقط مسجدش مورد استفاده دائم مردم است .

بر روی کف سنگی مسجد سجاده‌های خوش‌رنک و خوش‌نقشی گسترده شده است. مدرسه (که عبارت از مدرسه مذهبی اسلامی باشد) در زمانی که رواج تعلیم و تربیت در ترکیه به صورت يك امر عمومی و وظیفه دولت درآمد بسته شد. قصر سلطان نیز فعلاً خالی و متروک است. همه این ساختمانهای آجری از طرف خارج با خطوط و نوشته‌های نفیسی تزئین شده است. پارک عمومی هیچگونه ارتباطی با سلجوقیان ندارد ولی در یکی از باغچه‌های پارک علامت کوچکی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد هم نظر تر کهای جدید را که به گلها علاقمندند و هم نظر تر کهای قدیمی را که عشق و شوق به تزئینات و نقاشیهای استادانه را از ایرانیان به یادگار برده اند تأمین می‌کند. نوشته روی باغچه را اینطور می‌خوانیم:

«باغی که گل ندارد مانند خانه ایست که در آن کودکی نباشد»
عالیترین یادگارهایی که از دوران سلجوقیان در شهر قونیه و احتمالاً در سراسر ترکیه باقی مانده موزه و مزار (تربت) مولانا است. نام حقیقی مولانا، جلال‌الدین رومی بوده و در شهر بلخ که اکنون از توابع افغانستان است به دنیا آمده و در همان شهر به تعلیم فلسفه و مذهب پرداخته است. با اینکه مولانا در دنیای اسلامی قرن سیزدهم، دوران جنگها و تهاجمات و ایلغارهای مغولها و نبردهای صلیبی بوده ولی قونیه یکی از آن شهرهای معدودی به شمار می‌رفته است که در آن دانشمندان و فلاسفه می‌توانسته‌اند

دور از لهیب جنگ با آرامش و آسودگی خاطر به مطالعات و افاضات خود مشغول باشند. به همین سبب جلال الدین رومی به قونیه عزیمت کرد. حامی و مشوق وی در این شهر همان سلطان علاءالدین کیقباد بود که در دوران خود واقعا عجیب و ممتاز می نمود زیرا برخلاف بسیاری از حکمرانان و ایام معاصر خود در دیارهای دیگر، وی هنر و شعر و مباحثات مذهبی را تشویق می کرد و در پرتو حمایت همین پادشاه بود که مولانا شاهکارهای شعری خود را که از پرمایه ترین اشعار فارسی است به وجود آورد. صدها نفر از مسلمانان مشتاقانه به قونیه روی آوردند تا در محضر مولانا حضور یابند و از تعلیمات و افاضات مذهبی خاص وی بهره مند گردند. وقتی مولانا دارفانی را بدرود گفت پیروانش او را در همان محل اقامت وی به خاک سپردند و مزاری برپا ساختند که گنبدش با کاشیهای آبی تزئین گشته است و همین مزار است که ما امروز در قونیه می بینیم و از دیدارش محظوظ می شویم.

قبل از آنکه شخص به نزدیک این مزار برسد نمی تواند تصور کند چه لطف و زیبایی در بیرون و درون آن وجود دارد. رنگهای خارجی مزار با همدیگر کمال هم آهنگی را دارند و همین نکته با عقاید مولویان که معتقدند هماهنگی و هارمونی جوهر و ذات مذهب است مطابقت شایسته ای دارد. در قسمت جلوی مزار بر روی دیواری کوتاه یک ردیف گنبدهای کوچک به شکل انار قرار دارد که بر بالای هر کدام «کلاه خود»

سربی نصب شده است . پشت هر گنبد يك مناره كوچك سفيد با فوك سربی دیده می شود ، دو ردیف گنبد های بزرگتر فلزی چشمان ما را به سوی بالامی کشاند و از آنجا متوجه يك گنبد بزرگ می سازد و در کنار این گنبد مناره بلندی سربه آسمان کشیده است . در طرف راست مناره گنبد مخروطی شکل تربت بارنگ آبی زیبا و درخشان خود چشمان ما را نوازش می دهد . در دوران حیات ، مولانا به پیران خود می آموخت که طریق ره بردن به خدا رقص و سماع است و در همان حال که در جمع در اویش مولویه به رقص و سماع می پرداخت دستها و بازوان خود را تا جایی که میسر بود به سوی آسمان ، به جانب خدا دراز می کرد . به همین سان به نظر می رسد که مناره ها و گنبد مخروطی شکل می کوشند هر چه بالاتر به سوی آسمان کشیده شوند .

داخل مزار و موزه نیز برای بیننده همان حالت اعجاب و الهام را به وجود می آورد ولی این حالت به نحو دیگری است . در این جا راهنما ما را به اطاقها و غرفه های کوچکی رهنمون می شود که در اویش در آنها زندگی و تحصیل می کردند و سپس حیاط بزرگی را نشانمان می دهد که در صحن آن در اویش به رقص و سماع می پرداختند در حالی که جامه های پشمینه خشن ایشان بر گردشان چون دامنی چرخ می خورده است . همچنین در این موزه مامی توانیم از دیدن قطعات نفیس و گرانبهای قالی وقالیچه که از اطراف و اکناف آسیا به رسم ارمغان برای در اویش

آورده شده ، نسخ خطی بسیار نفیس قرآن و دیوان حافظ و سایر شعرا ، بسیاری دیگر اشیاء گرانبهای هنری ساعتها لذت ببریم . مقبره مولانا و منسوبانش با خلعت‌هایی که با نخهای طلائی و نقره‌ای روی آنها کلابتون دوزی شده پوشیده شده است . با اینکه ادامه فعالیت و شیوه زندگی در اویش سماع گراز طرف آتاتورک ممنوع شده است معذک برای ترکها هیچ غیر عادی و عجیب نمی نماید که مولانا بنیانگذار این فرقه را بپرستند و ستایش کنند . مولانا نه تنها بعنوان یک رهبر مذهبی بلکه به نام شاعری که از الهامات ایزدی برخوردار بوده است مورد تکریم و تقدیس قرار می گیرد . هر سال در تاریخ ۱۴ دسامبر که مصادف با روز وفات مولانا است در قونیه مراسمی برپا می شود که ضمن آن در اویش مولویه به رقص و سماع می پردازند :

البته قالی‌های زیبا و نفیسی که در موزه مولانا رویهم انباشته شده برای فروش نیست ولی اگر شما بخواهید می توانید از قونیه به رسم یادگار قالی بخرید . برای این کار کافی است که به کارخانه قالی بافی بروید و هر چه می خواهید سفارش بدهید . امروزه در ترکیه قالی بافی بیشتر با ماشین صورت می گیرد و کارخانه‌های قالی بافی با اینکه در مالکیت خصوصی است به صورت شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف اداره می شود . مثلا در کارخانه «سلی»^۱ واقع در قونیه قسمتی از مراحل مقدماتی تهیه یک قالی

تبرکی طی می شود و سپس مراحل بعدی در کارخانه های مشابه واقع در شهرهای مجاور از قبیل «سילה»^۱، «بر»^۲ و «کارامان»^۳ انجام می گیرد. آنگاه قالی هارا به قونیه می فرستند و در آنجا قالی های پس از خشک شدن، آویزان شدن، پیراسته و مرتب شدن آماده برای فروش می شود. در «اسپارتا»^۴ که شهر دیگری از مراکز قالی بافی ترکیه است برای قالی بافی روشهای خاص دیگری معمول است و این شهر نوع بخصوصی قالی تهیه می کند که در همه جا به نام قالی اسپارتا مشهور است. با اینکه می توان قالی مورد نظر را با نقشهای باستانی شرقی سفارش داد ولی به طور کلی قسمت اعظم قالیهای ترکی به رنگهای ساده با حاشیه ای سفید یا رنگین و نسبتاً ضخیم بافته می شود. این نوع قالیهای ضخیم و ساده چندان مقبول بازار شده است که برای خرید اندازه های بزرگ و یا مخصوص آن باید از سه سال قبل به کارخانه سفارش داده شود. در حقیقت بیشتر خانواده های ترک به جای آنکه سرمایه های خود را در راه خرید و فروش مستغلات یا سهام بورس و یا اوراق قرضه به کار اندازند در راه توسعه صنعت قالی باقی گذارده اند.

قونیه معبر و دروازه منطقه دریایچه ها در ترکیه است. از این شهر می توان پس از طی مسافتی کوتاه به جایی رسید که چندین دریاچه فیروزه رنگ در میان کوهستانهایی که مناظر آن منطقه آلپ را در اروپا به

۴- Isparta

۳- Karaman

۲- Bor

۱- Sille

خاطر می آورد واقع شده است. «بی شهیر»^۱ که بزرگترین این دریاچه‌هاست از طرف جنوب به رشته کوهستانهای پوشیده از برف می پیوندد و در منتهی الیه شمال آن سدی قرار دارد که در منطقه‌ای مسطح و باتلاقی احداث شده است.

دهکده بی شهیر که برای گردش و استراحت مسافران و سیاحان اصلا مناسب نیست در همین قسمت قرار داد و به غیر از این دهکده گدا کرد دریاچه هیچگونه محل زندگی و فعالیت وجود ندارد و اصلاراهی به اطراف دریاچه کشیده نشده است. ماهیگیران با قایقهای ماهیگیری خود در کنار سد لنگر می اندازند. این قایقها پهن و جادار و از قطعات الوار ناهموار ساخته شده است. یک دکل کوتاه و کلفت و یک بادبان سرخ رنگ دارد که با قلاب و میخک به دکل متصل گردیده است. آواز «بادبانهای سرخ رنگ در هنگام غروب آفتاب» در آن موقع به خوبی تجسم پیدا می کند که دسته قایقهای ماهیگیری بی شهیر در موقع غروب از دریاچه به سوی سد بازمی گردد. ماهیگیران می گویند این دریاچه مملو از ماهی قزل آلا و همچنین ماهی آزاد است که راهی به دریای آزاد ندارد و با وضع و حالت مخصوصی ماهی را که از چنگشان در رفته است نشان می دهند. البته ماهی گیران کوشش می کنند که تا جائی که ممکن شود از این ماهی ها صید کنند زیرا معاش و زندگی شان از این راه

تأمین می‌شود. دریاچه کاملا در اختیار آنانست. در تمام طول سواحل این دریاچه که پلاژهای شنی طبیعی بسیار خوب دارد از خانه و کلبه و جان پناه نشانی نیست.

اندکی دورتر از این دریاچه، دریاچه «اگریدیر»^۱ قرار دارد که بسیار کوچک است و آبش به دریاچه باتلاقی بزرگتری به نام «حیران گولو»^۲ می‌ریزد. به غیر از قسمتی که بین دو دریاچه به یکدیگر متصل می‌شود گرداگرد دریاچه «اگریدیر» را کوههایی با قله پوشیده از برف گرفته است. این دریاچه را می‌توان واحه‌ای در میان کوهستانها خواند زیرا سرزمین‌های اطراف آن کاملاً خشک و لم یزرع است.

آب دریاچه دائماً در حال جریان است. بادهائی از فراز کوهستانها به جانب دریاچه می‌وزد و آب سبز و کم عمق دریاچه را پر تلاطم و پوشیده از کف می‌سازد. يك اردو گاه نظامی ترکیه بر روی تپه‌های بالای دریاچه مستقر شده است و شما می‌توانید عسگرهای ترك را با اونیفورمهای پشمی خشن در حال راه پیمایی در امتداد ساحل دریاچه ببینید. در دهکده اگریدیر که مسافتی بالاتر از دریاچه واقع شده است قصری از دوران سلجوقیان بر روی جزیره‌ای قرار دارد که برای رسیدن به آن باید از جاده باریک سنگی عبور کرد. در این دهکده از

مسافرخانه و رستوران خبری نیست. فقط چند دکان محقر وجود دارد که پالان شتر به کاروانیان که گاه به گاه از این منطقه عبور می کنند می فروشد. نزدیکترین نقطه ای که می توانیم در آنجا اندکی بیارامیم و جایی برای خوابیدن پیدا کنیم شهر «اسپارتا» است.

اسپارتا برای خود شهری جالب و دیدنی است البته نه به خاطر سابقه تاریخی اش بلکه از آن جهت که مقر کارخانه ها و صنعت قالی بافی ترکیه است. علاوه بر قالی بافی کارخانه های عطرسازی نیز در این شهر وجود دارد. در اینجا گلبرگهای کلسرخ را می ساینند و از آن عطرها متنوع می گیرند. وقتی به کارخانه عطرسازی وارد شوید می توانید انتظار داشته باشید که یک شیشه کوچک عطر به عنوان یادگار و نمونه به شما بدهند.

از دریاچه اگریدیر و شهر اسپارتا اگر به جانب شمال بگرویم به یکی دیگر از مناطق دیدنی آناتولی می رسیم. اینجا منطقه کوههای بلند و صعب العبور است که بر گرد جلگه بزرگ مرکزی کشیده شده. سه شهر کوچک و یک شهر بزرگ در این منطقه ارزش آنرا دارند که سری به آنها بزنیم. نزدیکترین این شهرها «آک شهیر» یا شهر سپید است. اینجا شهر است که همه دوستانان ترکیه به آن می آیند زیرا زادگاه و مسکن خواجه نصرالدین بذله گو و لطیفه سرای افسانه ای ترکیه بوده است. اگر از اسپارتا و اگریدیر مستقیماً به آک شهیر برویم

برخلاف آنچه می گویند میان بر نزدیکترین راهست ، رفتار کرده ایم و این کارما احتمالاً موجب می شود که خواجه نصرالدین در آرامگاه ابدی خود به ریش ما بخندد . زیرا راهی که به خط قرمز مستقیم و کوتاه بر روی نقشه این دو قسمت رابه یکدیگر متصل می کند در حقیقت جاده ای است که سراسر از خاک رس پوشیده شده و بایچه و خمهای زیاد از میان کوهها می گذرد و واقعاً مسافر را گول می زند . این راه از نقاطی می گذرد که بر دو طرفش دره های عمیق چندین صد متری قرار دارد . وحشتناکترین تجربه ای که از مسافرت خود در ترکیه داشته ام در همین راه بوده است . تصورش را بکنید بر روی چنین راهی خطرناکی شخص مجبور شود با اتومبیل آهسته آهسته از میان يك کله کوه سفند و بعد از لابلای يك کله گاو بگذرد و دست آخر يك کاروان شتر نیز راهش را سد کند .

ولی وقتی سرانجام خودمان رابه شهر آك شهیر می رسانیم آنجا را شهری تمیز و کوچک و زیبا می یابیم .

آرامگاه خواجه نصرالدین در يك باغ سرسبز در دامنه کوه واقع است . این آرامگاه گرد است و سقف فلزی نوک تیزی دارد که ما رابه یاد « گنبد دوار » می اندازد با این فرق که طاقها میان تهی است و در اطراف پایه ساختمان يك نرده آهنی با دروازه آهنی در وسط نصب شده است و قفلی بزرگ بر روی این دروازه گذارده اند . ولی این نرده آهنی قسمت پشت

ساختمان را محصور نکرده است و هر کس می تواند دور آرامگاه بگردد و از عقب وارد شود. این وضع ظاهراً عدم توجه و بی اعتنائی مخصوص خواجه نصرالدین را به آداب و رسوم قراردادی نشان می دهد. جزئیات زندگی خواجه نصرالدین با تناقض بسیاری همراه است. وی ظاهراً در قرن چهاردهم می زیسته و معاصر تیمور لنگ بوده است و برخلاف دیگران با طبع نقاد و بذله گوئیهای خود این سردار برپا کننده کله منار را نسبت به خود مجذوب و علاقمند ساخته است. خواجه نصرالدین در آغاز معلم بوده است و سوار بر الاغ از محلی به محل دیگر می رفته و بساط درس خود را می گسترده است. شهرت عالمگیرش از آنجا ناشی شده است که قابلیت نشان دادن نقاط ضعف انسانها را با انتقادات و گوشه و کنایه های لطیف داشته است. وی بسیار خوب می توانسته است انگشت روی نقاط ضعف آنانی که ظاهراً خود را بالاتر و برتر از دیگران می دانسته اند بگذارد. بسیاری از عادات و خصال دهاتیان ترکیه که با واقع بینی همراه است و در زندگی عملی به درد می خورد در استانهای خواجه به وضع روشن و شیرینی متجلی شده است. یکی از مشهورترین حکایات منسوب به خواجه نصرالدین در باره تعلیم الاغ اوست. خواجه تصمیم گرفت با تقلیل جیره گاه و یونجه به ترتیبی که هر روز نصف روز پیش به حیوان غذا دهد در مخارج صرفه جوئی به عمل آورد. آنقدر به این کار ادامه داد تا آنجا که الاغ بیچاره هیچ چیز

برای خوردن نمی‌یافت. يك روز صبح که ملا به طویلہ رفت تا پالان برگرده الاغش گذارد او را مرده یافت. از این بابت بسیار عصبانی شد و فریاد برآورد: «ترا به خدا به بینید این همه زحمت کشیدم تا به الاغم یاد دهم چگونه با بی‌غذائی سر کند حالا جلو روی من سقط شده است.»

افیون یکی دیگر از شهرهای کوچک واقع در دامنه کوهستانها دارای مزارع فراوان ارغوانی رنگ خشخاش است. افیون به معنی خشخاش است و این گیاه بطور وحشی در بسیاری از نقاط آناتولی می‌روید ولی خشخاشهایی که در افیون به عمل می‌آید از نوع خاصی است و به منظور تهیه تریاک کاشته می‌شود. ولی جالب است که در شهر هیچگونه پستو و خلوتگاهی برای کشیدن تریاک وجود ندارد. این خشخاشها صرفاً به منظور تهیه تریاک مورد نیاز در مصارف طبیبی کاشته می‌شود.

پس از عبور از افیون به دوشهر دیگر می‌رسیم که دارای اهمیت بسیار برای رونق بازرگانی و توسعه صادرات تریاک است و می‌توانند باشند. شهر نخستین کوتاهیه نام دارد که مرکز سفالگری و کوزه‌گری تریاک است. همانطور که قبلاً اشاره شد در این شهر ظروف و بشقابها و کاشی‌های سفالی ساخته می‌شود که روی آنها با تصاویر پرندگان و طرحهای قدیمی مرکب از خطوط عربی تزئین می‌شود و لعاب می‌خورد. رنگهایی

که در این ظروف بیشتر به چشم می خورد سبزو آبی و قرمز رنگ پریده است. از مسافران و جهانگردانی که به این شهر وارد می شوند دعوت می شود به کارگاههای کوزه گری وارد شوند و باچشمان خود ببینند چگونه کوزه گرانی که این هنر را از پدران خود یاد گرفته اند ظروف و کلدانها و سایر چیزهایی را که می سازند با دست روی چرخ می گردانند و بجای ماشین بادست و چشم دقت و سرعت عجیبی در پدید آوردن محصولات زیبا و ظریف خود به کار می برند. ظروف سفالین و لعابی کوتاهیه برای زینت دیوارهای اطاقها بسیار مناسب و شایسته است. متأسفانه این ظروف فوق العاده ترد و شکستنی است و اگر در آنها غذا یا مایعات گرم ریخته شود بلافاصله ترك می خورد و غیر قابل استفاده می شود. اگر روزی برسد که صنعتگران ترك این نقیصه را در فرآورده های خود برطرف کنند محصولات کوتاهیه پایه پای ظروف سفالین شوند و دانمارك در مغازه های کشورهای مختلف به فروش می رسد و همه جا از آنها استقبال شایانی به عمل می آورند. سفالگری های کوتاهیه برخلاف آثار مشابه خود که در سوئد و دانمارك ساخته می شود حالت خاصی دارد که نشان می دهد بادست ساخته شده و بادست بر آن نقشهای زیبارسم کرده اند.

شهر دوم اسکی شهیر است و از این لحاظ اهمیت دارد که مرکز تهیه نوعی سنگ سفید است که از آن محصولات مختلف درست می کنند.

ترکیه یکی از بزرگترین کشورهای تولیدکننده این نوع سنگ سفید است که برای ساختن پیم مورد استفاده قرار می‌گیرد. در صورتیکه دلتان بخواهد میتوانید يك قطعه از این سنگ از یکی از مغازه‌های شهر بخريد و به هر شکل و اندازه و مشخصاتی که بخواهید دستور دهید پیم برای شما بسازند. شخصی را می‌شناسم که سفارش داده بود نیم‌رخش را بر دو طرف سرپیش‌نقش کنند ولی نمی‌دانم چه دلیلی دارد که با پیم‌های ساده‌ای که با این سنگ درست می‌شود از پیم‌های نقش و نگاردار ساخته شده از همین سنگ بهتر می‌توان لذت پیم کشیدن را درک کرد.

ناحیه جنوبی سرزمین ترکیه شاید بهترین و غنی‌ترین قسمت‌های این کشور برای جلب جهانگردان و مسافران خارجی باشد. قسمتی بزرگ از این ناحیه هنوز دارای راه‌های شوسه قابل عبور اتومبیل نیست. بسیاری از قصور خراب شده در ناحیه توروس و در امتداد کناره دریا زیر درختان و بوته‌های کوتاهی که طی سالیان دراز روئیده پنهان شده است. دوسرین ناحیه که به ریویرای ترکیه موسوم شده است قابل دسترسی است. ناحیه ریویرا از آنتالیا به طرف مشرق گسترش می‌یابد و در امتداد انحنای سواحل مدیترانه پیش می‌رود. از آنکارا ما می‌توانیم به سمت شرقی این ناحیه برسیم و برای این کار از دروازه‌های سیلیسی عبور می‌کنیم و این همان معبر باستانی است که در طول قرون متمادی فاتحان از شمال آن سرازیر می‌شده‌اند و خود را به آب‌های گرم جنوب و

از آنجا به سوریه و لبنان و فلسطین می‌رسانده‌اند . در سال ۱۸۳۰ ژنرال مصری ابراهیم پاشا پسر محمد علی پاشا خدیو مصر از این راه عبور کرد ولی به طور وارونه به این ترتیب که از جنوب به سوی شمال راند و نواحی سر راه را به تصرف درآورد . به دستور وی راهی از میان صخره‌ها ساخته شد تا حمل و نقل توپخانه و واگن‌های اسبی حامل سربازان و مهمات و آذوقه وی از درون ارتفاعات توروس عملی باشد و بتواند بر قشون سلطان عثمانی حمله ور شود . امروزه راه آهن و جاده شوسه از آنکارا به نواحی جنوبی ترکیه می‌رسد و از میان همین کوه‌های عظیم می‌گذرد و در بعضی نقاط راه آهن و راه شوسه در چند قدمی یکدیگر امتداد دارد . مسافرانی که از این راه عبور می‌کنند باید ممنون ابراهیم پاشا باشند که برای نخستین بار چنین راهی در این منطقه کشوده است . پس از عبور از گردنه‌های کوه‌های توروس در واقع از ناحیه آناتولی خارج می‌شویم و خود را در جلگه وسیع و مسطح رسوبی آدانا می‌یابیم . این جلگه مرکز کشت پنبه در ترکیه است . نخست به شهر طرسوس می‌رسیم که در آن از پولس رسول که روزی از ساکنان مشهور این شهر بوده هیچگونه یادگاری به جای نمانده است . اندکی جلوتر و پائین تر در آنجا که سواحل مدیترانه انحنای پیدا می‌کند ، یکی دیگر از ایالات ترکیه قرار دارد که حتای نامیده می‌شود و شهر معروف انطاکیه نیز در همین ایالت است . این شهر که امروزه آنتاکیا نامیده می‌شود جائی است که در آن

پیروان حضرت مسیح به نام مسیحیان خوانده شدند و پطروس رسول در کلیسای کوچک و سنگی که هنوز در بیدستان آن برجای مانده است موعظه می کرده است .

قسمت مشرق ناحیه ای که به عنوان ریوبرای ترکیه نامیده می شود، از بندر «مرسین»^۱ تا بندر «سیلیفکه»^۲ وضع نومید کننده و تزاری دارد زیرا جاده ای که تا نزدیکی های آن اسفالته و مرتب است ناگهان به توده های شن و ماسه منتهی می شود . در زمانی که امپراطوری رم قدرت و شوکت فوق العاده داشت پنج میلیون جمعیت در همین قسمت زندگی می کردند . پمپئی کبیر رقیب سزار در این ناحیه شهری ساخت به این امید که نامش را جاودان سازد . آنچه از شهر مزبور باقی مانده چندین هکتار ویرانه است و در محلی که زمانی بازار این شهر بوده است امروزه کوسفندان چرامی کنند . اینهمه آثار زندگی و فعالیت چه شده است؟ آیا در اثر هجوم دشمنان و فتوحات نظامی و یا طغیانهای دریا چنین شده است؟ و یا موضوع ساده تری مثلاً خشک شدن منبع آب آشامیدنی موجب شده است ریشه زندگی در این ناحیه بخشکد؟ بهر دلیلی باشد شهر پمپئی پوپولیس و شهرهای مجاور آن امروزه در شمار محزون ترین و متروک ترین نقاط دنیا درآمده اند ولی البته از لحاظ حزن و متروکی هنوز به پای شهر آنامور واقع در منتهی الیه

جنوب غربی آسیای صغیر درجائی که به «ریش کاومیش» موسوم شده است نمی‌رسند. در شهر آناهور از آثار زندگی و فعالیت مردم فقط آنقدر باقی مانده است که آنجا را به فجیعترین وضعی متروک و خالی از زندگی نشان دهد. تنی چند دهاتی که در این ناحیه زندگی می‌کنند هیچگونه دادوستدی ندارند و تنها کاری که می‌کنند خیره شدن بر قصر رفیع و با عظمت باقی مانده از دوران سلجوقیان در خلیج مجاور است. این دهاتیان از همه طرف در میان مردگان محصور هستند، محصور در میان شهر بزرگی از مقابر و معابد. این شهر پوشیده از مقابر و معابد «آنه مور یوم» یا شهر شقایق‌های نعمانی خوانده می‌شود. یک روز، دیر بازود جاده ساحلی به شهر آناهور می‌رسد و در چنان روزی دهاتیان، شقایق نعمانی را که در خلل و فرج خرابه‌ها و تخته سنگها می‌روید می‌چینند و دسته می‌کنند به مسافران و جهانگردان هدیه می‌کنند یعنی همان کاری را می‌کنند که اجدادشان احتمالاً هزاران سال پیش می‌کرده‌اند.

برای رسیدن به ناحیه غربی ریویر نمیتوان از دروازه‌های سیلیسی یا گردنه‌های سلسله جبال توروس عبور کرد. در این قسمت چند گردنه باریک موجود است و جاده در امتداد مسیر طبیعی دره‌هائی شبیه به دره - های آلپ پیش می‌رود و در این قسمت هوا به وضع عجیب و باور نکردنی گرم است و حتی در قلب زمستان از برف و یخ در آن اثری دیده نمی‌شود. کوه‌نشینان منازلشان را با سنگ شنی و با سنگ آهکی می‌سازند و

برای پوشش سقف و تهیه درها و پنجره‌ها از الوار استفاده می‌کنند و از کشتزارهای جو محصول خوبی نصیبشان می‌شود. کوهستانهای این ناحیه سراسر پوشیده از جنگلهای سرسبز و انبوه است. در این جنگلها درختان کاج و سرو و عرعر و بلوط (والونیا) به وفور یافت می‌شود و منبع ثروت سرشاری برای کشور ترکیه به‌شمار می‌رود. به خصوص از درخت آخرین یعنی بلوط که میوه‌اش را خشک می‌کنند و در دباغی برای رنگ کردن چرم به کار می‌برند سود بسیار حاصل می‌شود. در گوشه و کنار جنگلهای این ناحیه جماعات هیزم‌شکنان زندگی می‌کنند که از لحاظ مذهبی با سایر اهالی ترکیه متفاوت هستند در صورتیکه هنوز مسلمان به‌شمار می‌آیند. در زمانهای گذشته به این جماعات اجازه داده شده است که در جنگلهای توروس به بریدن درختان و تهیه چوب و هیزم بپردازند و این اجازه بطور انحصاری بآنان داده شده است تا از سایر اهالی ترکیه متمایز و مشخص باشند و این جماعات هنوز به همین کار اشتغال دارند.

در کوهستانهای توروس یوروک‌ها نیز زندگی می‌کنند و اینان قبایل سرگردان و خانه به دوشی هستند که اصل آنها نظیر اصل و آغاز پیدایش کولی‌ان معلوم و روشن نیست. این یوروک‌ها بالهجه بخصوصی به ترکی تکلم می‌کنند که فهمش بسیار مشکل است. دهاتیان این جماعت خود را ترکهای اصیل می‌دانند زیرا به‌زعم آنان خونشان پاک مانده

و باخون اقوام و قبایل دیگر نیامیخته است. اینان مسلمان هستند و به خداوند اعتقاد دارند ولی در عین حال بسیار خرافاتی هستند و معتقدند که ارواح در صخره‌ها و درختان و آسمان جای دارند. هنوز لباسهای روزگاران قدیم را بر تن می‌کنند. زنان گردن بندهایی به گردن می‌آورند که از سکه‌های طلا و نقره درست شده است و به این ترتیب هر یک از آنان حکم صندوق پس انداز متحرک دارد. زندگی یوروک‌ها شیوه‌ای دارد که هیچگاه تغییر نمی‌کند و تنوع نمی‌یابد. هفت ماه از سال را در دره‌ها و نقاط پست و کم ارتفاع زندگی می‌کنند و پنج ماه دیگر را روی تپه‌ها به سر می‌برند. مهاجرت و بیلاق و قشلاق یک قبیله یوروکی از محل اقامت تابستانی به زمستانی و برعکس کاری بس پیچیده و پر تشریفات است. هر چیز باید منقول باشد. بر پشت هر شتری دو خرچین بزرگ نهاده می‌شود که درون آنها از بالش و رختخواب و چادر و خیمه و غیره انباشته شده است. بر الاغ‌ها معمولاً خرچین سبکتری می‌گذارند و بر بالای آن می‌نشینند. زنان یوروک شترها و الاغ‌ها را به پیش می‌رانند و مردان سواره یا پیاده جلومی‌روند و حکم پيشاهنگان قافله را دارند. کله‌های طولانی بزهای سیاه و گوسفندان و کره‌شترها به دنبال این قافله روان می‌شوند. وقتی به محل سکونت می‌رسند و اردو می‌زنند زنان بارها را از کرده‌اشتران و الاغ‌پائین می‌آورند و توپهای بزرگ نم‌های رنگین را بازمی‌کنند تا به کار برپا کردن چادرها بیاید. ظروف برنجی

را آنقدر می‌سایند تا برق بیفتد، آشپزی می‌کنند و از بچه‌هایی که تعدادشان برون از شمار است پرستاری و مواظبت می‌کنند. آنگاه نوبت مردان می‌رسد. آنها اطاقهارا درست می‌کنند و آنگاه دسته‌دسته در کناری می‌نشینند و مشغول پیچیدن سیکارو کشیدن آن و کپ‌زدن می‌شوند. واقعاً که تقسیم کار را باید از اینجا یاد گرفت!

بر بالای مقسم آب توروس روی گولوك داغ (کوهستان گل‌سرخ) خرابدهای شهر «ترمسوس»^۱ قرار دارد. آمفی‌تئاتر و بازار و معابد این شهر باستانی در هنگام بهار زیر انبوه گلها کاملاً پوشیده می‌ماند. انواع گلها از جمله گل‌سرخ، بنفشه فرنگی، گل مروارید و مورد های خوشبو، این منطقه را بسیار زیبا و دل‌انگیز می‌کنند. از اینجا اگر به پائین نگاه کنیم خیلی دورتر کوهها پستی می‌گیرد و با خط سفید و درخشان افق برابر می‌شود. مردروستائی که به همراه ما برای راهنمایی آمده است به آن خط سفید افق اشاره می‌کند و می‌گوید: «دنیز، آک‌دنیز!» (دریا، دریای سفید) و هنگام گفتن این کلمات^۲ احساس احترام و شغفی می‌کند. در لحن این روستائی شوق قرن‌ها خفته کوه نشینان برای دسترسی به دریا و از آنجا به سرزمینهای ناشناخته ماورای دریا نهفته است.

در دامنه توروس و در کنار دریا شهر و بندر آنتالیا قرار دارد که مقر قسمت غربی ناحیه ریویراست. موقعیت طبیعی این شهر و بندر برای

احداث يك شهر و پلاژ زیبای کنار دریا و جلب گروه کثیر جهانگردان و علاقمندان به استفاده از کنار دریا بسیار مناسب و ممتاز است .

رشته‌ای از خانه های سپید و صورتی رنگ با سقف های سفالین موجود اطراف يك بندر كوچك و زیبارا احاطه کرده است و در این بندر گروهی از قایق‌هایی که معمولا در دریای مدیترانه دیده میشود لنگر انداخته‌اند. در آن سوی بندر سراشيب‌های خشن و ناهموار کوههای کليما کس و سلیمان کشیده شده است. افسانه‌ای حاکی از آنست که بوته‌های گل سرخ بر قله پوشیده از برف کوه سلیمان غنچه می‌دهد و می‌شکند. این کوهها با شیب تند و تقریباً عمودی به سوی پلاژهای کنار دریای گرايند. درورای آنتالیا کوههای توروس سر به آسمان کشیده‌اند. این کوهها رنگ کبود مایل به آبی دارند و در زمینه آسمان آبی رنگ جلوه خاصی پیدا می‌کنند. بنا بر این تعجبی ندارد اگر از این شهر و مناظر آن بیش از هر جای دیگر کارت پستال درست شده است .

آنتالیا هنوز نواقص زیادی دارد. وسائل تفریح و استراحت در دو هتل « یا بلا پالاس » و « تورستیک پالاس » خیلی ساده و از نوع ارزان قیمت است در صورتیکه دو هتل مزبور دارای اطاقهای متعدد نسبتاً کافی برای احتیاجات مسافران این شهر هستند. از فعالیت‌ها و تفریحات شبانه در این شهر خبری نیست. چیزی که بتوان به عنوان یادگار خرید در مغازه‌ها نیست. حتی يك رستوران نظیف و آبرومند که در

خورشأن این شهر باشد وجود ندارد . اهالی آنتالیا هنوز به این واقعیت پی نبرده‌اند و توجه نکرده‌اند که يك جهانگرد با آنها فرق دارد و طبعاً متوقع است که در شهر آنان روزهای خوش و متنوعی را بگذرانند . بگذارید امیدوار باشیم کماکان باین موضوع توجه نداشته باشند زیرا هر کس با کوشش و خرج کمی می‌تواند وسائل سرگرمی و تفریح خود را در این شهر فراهم آورد . درشکه‌هایی که نظیر آنها در قونیه بود در اینجا نیز وجود دارد . شاید هم این درشکه‌ها همانها باشد که در قونیه بوده و با قالیچه جادوئی باین شهر منتقل گردیده است . هوای آنتالیا در روز کاملاً گرم می‌شود ولی بمحض اینکد اولین نسیم شبانگهی از روی دریاچه به جانب خشکی می‌وزد اسبها گوشه‌ایشان را تیز می‌کنند و پاهایشان را به زمین می‌کشند . صدای تق‌تق‌سمهای این اسبان بر روی سنگفرش خیابانها با زمزمه ملایم و یکنواخت آب دریا که از نظرها پنهانست هماهنگی پیدا می‌کند . آب بسیار سرد نهرهایی که از دامنه کوههای توروس به پائین جریان دارد و جلگه ریویرا را مشروب می‌کند مستقیماً به سوی دریا سرازیر نمی‌شود . اهالی آنتالیا جویهای سنگی در قسمت جان پناه دو بولوار عمده شهر احداث کرده‌اند و به این ترتیب این آبها مهار شده و به آرامی در پارک عمومی شهر جریان می‌یابد . نهرهایی که با این ترتیب مهار شده و به وضع طبیعی خود رها گردیده‌اند به همان وضع به سوی دریا

جریان دارند. اغلب این نهرها عبورشان از زیر زمین است و از زیر شهر می گذرند و هر جا که بر روی زمین آفتابی می شوند مسیر آنها زیر پلهای چوبی کوچک تنظیم گردیده است. آنتالیا از داشتن این همه نهر به خود می بالد. یکی از آخرین صداهائی که شب از بالکن اطاقمان در هتل می شنویم صدای آب پاشی رفتگر خیابانست که با پیت بنزینی آب از نهر کنار خیابان بر می دارد و روی خیابان می پاشد و با این کار گرد و خاک خیابان را فرو می نشاند.

آنتالیا و مناطق اطرافش و کنار دریا جملگی هوای گرم مدیترانه ای دارند برای اینکه دریا و کوهها مانع از نفوذ بادهای سرد زمستانی به این منطقه است. تقریباً همه گونه گل و گیاه و درخت در این ناحیه می روید. درختان نخل در امتداد بولوارهای عمده شهر منظره قشنگ و مطبوعی به شهر می بخشد و خانه ها در پشت شاخه های تانک و خرزهره های شفاف و سایر گیاهان مخصوص این منطقه از نظرها نیمه پنهان است. درختان موز در گوشه و کنار خیابانها می روید و در نارنجستانهای بزرگ خارج از شهر پرتقال و نارنج و لیمو به حد فراوان به دست می آید.

این شهر که در واقع پایتخت ناحیه ریویرای ترکیه است در موقع تعطیل عید فطر از هر موقع شلوغتر و پر نشاط تر می شود. این عید که به مناسبت آن همه ادارات رسماً سه روز تعطیل می شود ولی عملاً استفاده

از آن به يك هفته می کشد پس از پایان ماه رمضان فرا می رسد . در ماه رمضان آنان که روزه می گیرند از طلوع آفتاب تا پاسی از غروب گذشته یعنی تاموقعی که يك ريسمان سفید را بتوان از يك ريسمان سیاه تشخیص داد لب به هیچگونه خوراکی و آشامیدنی نمی زنند . در ماه رمضان فعالیت وزندگی در سراسر ترکیه کندی محسوسی پیدا می کند ولی وقتی در غروب آخرین روز ماه رمضان دور ريسمان سفید و سیاه باهم مشته می گردد گلوله تویی شلیک می شود و بر سراسر کشور حالتی آمیخته از نیمی آسودگی خاطر و نیمی انتظار مستولی می شود . مردم در حالی که بهترین جامه های خود را پوشیده اند خیا بانهارا پر می کنند . بسیاری از آنان لباسهای قدیمی دوران عثمانی را که برای چنین ایامی نگه داشته اند بر تن می کنند . کودکان لباسهای نو می پوشند . شکر بایرام یا عید فطر از لحاظ مخارجی که برای پدر خانواده ایجاد می کند شبیه به عید میلاد مسیح است . هر بچه دستمالی با خود دارد که يك گوشه آن گره خورده و درون آن گره سکه ای پنهان شده است . خانواده ها از اقوام خود دیدن می کنند و در این دیدار از بزرگترین افراد قوم خویش خود شروع می کنند و در این دید و بازدیدها به رسم هدیه شیرینی رد و بدل می شود چون شکر بایرام به معنای جشن شکر است ، بچه ها واقعاً برای خوردن شیرینی حرص می زنند و تا جایی که بتوانند می خورند . قنادیهای آنتالیا مملو از پدر و مادرهایی است که با بچه های

خودآمده اند و در گوشه ای آرام ایستاده اند تا ببینند بچه هایشان چه نوع شیرینی میل دارند تا همانرا انتخاب کنند.

رنگارنگی لباسهای رهگذران با چهارچرخه هائی که در آن انواع و اقسام خوراکی و آشامیدنی فروخته می شود جلوه بیشتری پیدا می کند. لیموناد فروشی چهارچرخه خود را به رنگ زرد منقش کرده و منگوله های کاغذی از هر طرف آن آویخته است. فروشنده آب معدنی و سینالکو نیز چهارچرخه بزرگی دارد. (در ترکیه یکنوع نوشابه غیر الکلی درست می کنند که گازدار و شیرین است و مزه سینالکوی ساده را می دهد. این نوشابه را گازوز gazoz می نامند) زن عطر فروش چهارچرخه آبی رنگ دارد و از یک کلاباش بر سر و روی هر رهگذر کلاب می پاشد.

از میان فروشندگان کسی که بیشتر از همه مشتری دارد بستنی فروش است که بستنی را با شیر نجوشیده درست می کند و بمیزان فراوان می فروشد. در پشت هتل اتوبوسی به زور در سر بالائی پیش می رود و مسافران خود را که بچه های پرسر و صدا و با نشاط هستند برای استفاده از روزهای تعطیل به نقطه ای می برد. تعطیلات سه روزه که طی آن کارها و دادوستدها در آنتالیا متوقف می شود با شور و هیجان زیادی شروع می شود و ادامه می یابد.

بخش قدیمی آنتالیا با دیوار هائی محصور است و بخش جدید شهر

خارج از این دیوارها ساخته و گسترده شده است. راه ورود به بخش قدیمی شهر از مدخلی است که به نام دروازه «هادریان» موسوم شده است. خیابانهای بخش قدیمی تنگ و سنگفرش هستند. خانه‌ها بالکن‌های چوبی دارند که از بیرون شکل جالبی به آنها میدهد و نیز دارای پنجره‌های مشبک شبیه خانه‌های دهات قدیمی انگلیس هستند. شما می‌توانید يك قایق پاروئی و یکی از قایق‌های موتوری مخصوص این ناحیه را در در لنگر گاه اجاره کنید و در امتداد ساحل پیش بروید و از زیر پنجره‌های مشبک برجی به نام هیدیر لیک عبور کنید. زمانی تیر اندازان و کمانداران در این برج موضع می‌گرفتند و از شهر در مقابل هجوم دزدان دریائی دفاعی کردند.

مدیترانه رنگ آبی بسیار روشن و زیبائی دارد. صخره‌های کناره در دو طرف لنگر گاه و بندر آتالیا با شیب نندی به سوی دریا می‌روند و در هر چند صدمتر آبشاری بلند از بالای صخره‌های ساحلی فرو می‌ریزد و در آنجا که آب شیرین آبشار به آب شور دریا بر می‌خورد توده‌های ابر مانند قطرات ریز آب و کف دریا به هوا بالامی‌رود. این آبشارها در واقع مجاری از حلقه برون افتاده نهرهای فراوانی هستند که از ارتفاعات کوه‌های توروس سرچشمه می‌گیرند و برف قلل سیر همیشه آنها را تضمین می‌کند، با سرعتی هر چه تماثر به سوی پائین جریان می‌یابند و بدون آنکه مانعی در جلوراهشان باشد خود را به دریای رسانند.

یکی از این آبخاها که از همه بزرگتر است «دودن» نام دارد و از فراز غاری که از نظرها پنهان است به دریا فرو می‌ریزد. زمانی شاهزاده خانمی برای فرار از چنگال اسارت برده‌فروشان در این غار پنهان شد. این شاهزاده خانم را هیچگاه پیدا نکردند ولی هم امروز در غار طنین و انعکاس ناله‌هایی شنیده می‌شود که ممکنست از آن شاهزاده خانم فراری باشد یا نباشد.

در آنتالیا پارک بسیار وسیع و زیبایی احداث شده است که پارک اینونو نام دارد. این پارک بر روی دیوار کنار دریا و بر بالای هیدرلیک یعنی همانجا که برج قدیمی قرار دارد واقع است. این پارک توسط یکی از والیان یا فرمانداران این شهر ساخته شده است. فرماندار مزبور سفری به وین کرده و در آنجا چنان مجذوب و مقنون پارک شهر «پراتر» شده که در بازگشت تصمیم گرفته است نظیر آن پارک را در شهر قلمرو فرمانداری خود احداث کند. این پارک با نخلهای افراشته و زیبا، خرزهره‌ها و گل‌هایی که هر روز دوبرتبه با دقت و دلسوزی تمام توسط تنی چند باغبان سالخورده آبیاری می‌شود بر زیبایی طبیعی این شهر صدچندان افزوده است.

بقیه قسمتهای ریویرای ترکیه از آنتالیا به طرف مشرق گسترش می‌یابد و در امتداد یک خلیج وسیع و بدون بندر ادامه پیدا می‌کند. در اینجانب نیز خرابه‌های شهرهای بزرگ قدیمی نظیر پرکه قرار دارد.

يك رشته قنات وسیع و مجهز که از زمان رومی ها به یادگار مانده است هنوز به پرگه آب می رساند . ساکنان این شهر می توانستند بخوبی از این آب استفاده کنند . در نزدیک پرگه ، «اسپندوس»^۱ قرار دارد و در اینجا است که عالیترین تئاتر رومی ساخته شده در شبه جزیره آسیای صغیر هنوز آنچنان محفوظ و پابرجا مانده است که هر سال نمایشنامه های شکسپیر را که به زبان ترکی برگردانده شده در اوائل پاییز در آن بازی می کنند.

برای استراحت و صرف نهاری که با خود آورده ایم نزدیک اسپندوس درنگ می کنیم و در زیر سایه بیدهای کهن جریان آرام رودخانه «کوپروایرماک»^۲ «رودخانه پل» را نظاره می کنیم . نام این رودخانه از آنجا آمده است که یک پل سنگی بسیار عالی با هفت چشمه متعلق به دوران سلجوقیان بر روی آن احداث شده است . غیر ممکن است باور کرد که اسپندوس بیست قرن پیش بندری کنار دریا بوده است ولی در طی قرن ها گل ولای رودخانه فاصله ای بین این قسمت و دریا پدید آورده است . جلوی در ورودی تئاتر گذشته و حال با هم می آمیزند همچنانکه در بسیاری نقاط ترکیه برخورد گذشته و حال دیده می شود . دو نفر فروشنده جوان چیزی را برای فروش به ما عرضه می کنند . این چیز بلیت ردیف اول تئاتر نیست که خارج از گیشه به قیمت گرانتر به مشتری

فروخته شود بلکه سکه‌هائی است که از دوران یونانیان و رومی‌ها در کشتزارهای اطراف تئاتر از زیر خاک بیرون آمده است. اما سکه‌های مزبور آنقدر که فروشندگان آنها تصویری کنند قیمتی یا نایاب نیستند.

در همسایگی اسپندوس «سیده»^۱ قرار دارد که زمانی مرکز و پناهگاه دزدان دریائی و برده فروشان بوده است. در اینجا در زیر آلاچیقی بر کنار دریا که باشاچه‌های رزمسقف شده است لیوانی دوغ می‌آشامیم و از دیدن زیباترین پلاژ ترکیه که شبیه نیمدایره‌ای سپید در برابر دیدگانمان گسترده است لذت می‌بریم. واقعاً تعجبی ندارد اگر ملکه کلوپاترا و مارک آنتوان آخرین ساعات خوشگذرانیهای خود را در اینجا گذرانده باشند!

امروزه نه آنها که قصد شنا و آب‌تنی در دریا دارند و نه آنانکه می‌خواهند ماه‌عسل خود را بگذرانند به سیده نمی‌آیند. از ساحل مسطح و گسترده امروز فقط دهاتیان استفاده می‌کنند آنهم به قصد آنکه چون راهی صاف و طبیعی است و الاغهایشان را می‌توانند از آن راه بر احتی به بازار برسانند. من نمی‌دانم این دهاتیان به هنگام عبور از این پلاژ راجع به گذشته و ماجراهای کلوپاترا چه فکر می‌کنند ولی به عیان می‌بینم که وقتی از کنار ما رد می‌شوند در حالیکه مابدنهایمان را با ماسه نرم

کنار دریای پو شانده ایم از اینکه مجبورند مسیر خود و الاغهایشان را اندکی تغییر دهند زیاد راضی و دلخوش نیستند .

این راه ساحلی ریویرا در صد کیلومتری آنتالیا به شهر آلانیا ختم می شود و از آن بعد دیگر وجود ندارد . آلانیا شهر دیگری در امتداد این منطقه است که در آن از زندگی و فعالیت نشانی دیده می شود . آلانیا برای معالجه اشخاصی که از تنگی نفس و سایر عوارض تنفسی رنج می برند جای بسیار مناسب و سودمندی است . از صدها کیلومتر دورتر ، از اطراف ترکیه بیماران به این شهر می آیند و در غارهای اینجا که هوایی مرطوب و نمکین دارد علاج درد خود را پیدا می کنند . ولی علاوه بر این شهرت ، شهر زیبائی شاعرانه و باستانی خاص خود دارد . در اینجا یک برج سرخ رنگ عظیم به نام قزل کوله (برج سرخ) و نیز محلی برای ساختن و تعمیر و لنگر انداختن کشتیها وجود دارد که هفتصد سال قبل توسط سلجوقیان بنا شده است و بدون استفاده از ماشین آلات جدید قایقهای ماهی گیری خوبی در آن ساخته می شود . علاوه بر این دو جای دیدنی قلعه زیبا و باشکوهی نیز ، وجود دارد که از دیدنی های جالب آلانیا محسوب می شود . خیلی افسوس می خوریم که باید آلانیا را ترك کنیم و به جای دیگر رویم .

فصل دهم

دیداری از استانبول و بازگشت به وطن

اینکه پانزده یا بیست سال بعدتر کیه چه وضع و شکلی پیدا خواهد کرد بستگی به اوضاع و شرایط خارج از کشور دارد. ترکها خودشان می گویند: «بیست سال فرصت همراه با صلح و آرامش به ما بدهید تا به شما نشان دهیم چه خواهیم کرد» ترکها فقط طالب و خواستار صلح هستند، صلح واقعی دور از بیم و امید جنگ سرد، تا به آنها اجازه دهد میزان ارتش زیر سلاح خود را از شانزده لشکر تقلیل دهند و بیش از نیمی از درآمد ملی خود را به جای آنکه صرف هزینه های نظامی کنند بمصرف توسعه و عمران کشورشان برسانند. بیمارستان، کارخانه، میلیونها اتومبیل، شاهراه های عالی اسفالت شده، سوپرمارکت و امکاناتی که در نتیجه استفاده از آلات و ادوات برقی و مکانیکی زندگی را آسوده تر و خوش تر سازد ایجاد کنند.

تر کها بعضی از خصائل و خصائص خاص خود دارند ولى در يك نكته با آمريكائيها و انگليسىها و عربها و در حقيقت با همه مردم دنيا شريك هستند: ميل و آرزوى آن كه به حال خود گذاشته شوند و كسى در كارهايشان دخالت نكند. تر كها مردم واقع بينى هستند و مى دانند كه ارتباط و تفاهم بين المللى كليد پيشرفت و ترقى است.

تا زمانى كه نتوانند از اين حالت آماده باش نظامى به در آيند و تا موقعى كه مطمئن نشوند نيروى نظامى به درد نمى خورد در تقويت نيروهاى خود به هر قيمتى كه براى ايشان ميسر باشد كوشش مى كنند. آثار و مظاهر تلاش آنانرا در همه جا مى بينيم. رودخانه ساكاريا يعنى جائي كه نيروهاى ارتش ملى در سال ۱۹۲۱ جلوى هجوم يونانيان را سد كرد ديگر به صورت هرز و بسى حاصل در مسير خود روان نيست. بر روى اين رودخانه سد بزرگى به نام سمسكاريا احداث شده است كه از آن برق گرفته مى شود و برق آنكارا را تأمين مى كند. در شهر توزلا كمپانى جنرال موتور كارخانه مونتاژ جيب تأسيس کرده است و هزاران جيب براى استفاده روستائيان بيرون مى دهد. با همين جيبهاست كه معلمان به دهات دور افتاده مى روند و محصولات كشاورزى بين نقاط بسيار دور افتاده كشور مبادله مى شود. هر ماه تر كها يك قدم به سوى كشورهاي غربى نزديكتر مى شوند و كوشش مى كنند روزى در زمره اين كشورها كه خود را با آنان متحد و همسر مى دانند در آيند.

این تصمیم و شوق پیشرفت و ترقی همه تر کپها را صرف نظر از نظرات و عقاید خصوصی که دربارهٔ بهترین راه پیشرفت دارند با همدیگر متحد و یکپارچه ساخته است. در انتخابات سال ۱۹۵۷ احزاب مختلف برای پیروزی به مبارزهٔ شدیدی دست زدند. حزب جمهوری خلق به رهبری عصمت اینونو (حزبی که آتاتورک بنیان گذارده است) دولت دموکراتها را مورد انتقاد شدید قرار داد به سبب اینکه بنا به ادعای حزب خلق دموکراتها قصد داشته اند همهٔ کارها را یکباره انجام دهند و در نتیجه تورم و بحران و حشمتنا کسی به وجود آورده اند که اثرش به صورت کمبود فوق العادهٔ کلیهٔ کالاها از قهوه گرفته تا سرپوش آبروی وان حمام نمودار شده است. روزنامه‌های ترکیه که در انتقاد از حد معمول بسیار پیشتر می‌روند شروع به درج مقالات انتقادی دربارهٔ روش و سیاست دولت دموکرات کردند. مجلس ملی کبیر قوانین شدیدی به تصویب رسانید که به موجب آن مطبوعات محدود می‌شدند و احزاب مخالف از شرکت در انتخابات محروم می‌گشتند. بنابراین بسیار تعجب آور بود که انتخابات آن سال دو ماه زودتر از موعد مقرر صورت گرفت. نتیجهٔ انتخابات به طرز فوق العاده غیر منتظره‌ای به نفع دموکراتها تمام شد. جلال بایار بار دیگر بر مسند ریاست جمهوری نشست و به عدنان مندرس که مجدداً نخست وزیر شد اختیارات کافی برای اجرای برنامه‌هایش اعطا گردید.

در مذهب اسلام کلمه‌ای هست به نام طریقه که در لغت به معنای راه و روش است. غرض از این کلمه اشاره به راهی است که هر مسلمان باید برای درك ذات پروردگار و بدکار بردن هر چه بهتر نیروهای روحیش طی کند. ملت ترك تحت رهبری آتاتورك طریقه خود را انتخاب کرد. در سال ۱۹۵۰ رأی به تغییر سازمان رهبری داد ولی راه انتخاب شده را عوض نکرد. در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۷ بار دیگر راه انتخاب شده را تأیید کرد و از سازمان رهبری برگزیده در سال ۱۹۵۰ پشتیبانی کرد تا در زندگی مذهبی و سیاسی بتواند از نیروها و استعداد های خویش به بهترین طرز بهره‌برداری کند.

ما مسیری دایره شکل را در میان سرزمین آناتولی طی کرده‌ایم تاره خود را برای «بازگشت به استانبول» پیدا کنیم. این مسیر ما را آماده می‌کند تا بهتر بتوانیم به عظمت و زیبایی عروس شهرهای ترکیه پی ببریم. وقتی به پشت سر خود نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم هر تجربه‌ای که اندوخته‌ایم به نحوی از انحاء ما را یاری می‌کند تا برای بازگشت آمادگی بیشتری داشته باشیم. نخست باشوق و هیجان زیادی خود را به آنکارا رساندیم و این شهر مدرن را که در میان فلات خشك و بی‌آب و علف چون باغی احداث شده است و هر روز توسعه می‌یابد تماشا کردیم. پس از يك روز مسافرت خسته کننده بر روی این فلات، از میان گرد و خاک و از کنار دهات ساکت و بی‌رونق، چراغهای

آنکارا به نحو تسلی بخشی به مسافر بیگانه و تازه وارد خوشامد می گویند. البته در بین راه نیز بعضی دهات به مسافر خوشامد می گویند و همین باعث می شود که تاحدی از رنج و خستگی راه بدر آید. ما از مهمان نوازی و استقبالی که در قهوه خانه های دهات نصیبمان می شود می توانیم درباره اخلاق و خصوصیات روحی تر کها قضاوت کنیم و آنان را بهتر بشناسیم و به نکات مثبت روحی شان بیشتر واقف شویم.

تاریخ دورانهای گذشته که عمیقاً با خاک تر کیه عجین شده، به شکل خرابه های بزرگ در شهرهای جنوبی باحیات و رونق تازه ای برابرمات ظاهر گشته است، خود را در احساسات و عواطف زاهدان گوشه نشینی که عقاید مذهبی خود را درون غارهای مخروطهای اور کوپ و کورمه نقش کرده اند شریک یافته ایم. بدون آنکه خودمان متوجه شویم تحت تأثیر جذبه و روحانیت مزارمولانا و کنبد آبی رنگ آن قرار گرفته ایم. نظیر مسافران و جهانگردانی که در جستجوی دیارها و سرزمینهای ناشناخته هستند از میان چمنزارهای بلندبهای توروس کلهای شقایق چیده ایم، در آبهای فیروزه کون دریاچه های پنهان از نظر غوطه ور شده ایم، بر بالای پشت بام کاروانسراهای دوران سلجوقیان رفته ایم - درست نظیر مدافعین این سرزمین که قرنهای قبل چنین می کرده اند و با فروختن و افراشتن

مشعل بر بالای بامهای کاروانسراها خطر حمله و هجوم دشمنان را به دهات و شهرهای اطراف اطلاع می‌داده‌اند - بر روی ماسه‌های نرم پلاژ سیده‌آرمیده در رؤیاهای خوش غوطه‌ور شده‌ایم و بدنهای خود را به اشعه گرم و جان‌بخش آفتاب ناحیه مدیترانه سپرده‌ایم و در همانحال دهاتیان با الاغهایشان از گوشه و کنار ما رد شده‌اند و کوشش کرده‌اند در موقع عبور گزندی بمانسانند .

همین‌اواخر به از میر رفته‌ایم و از این شهر که دومین مقام را در میان شهرهای ترکیه دارد دیدن کرده‌ایم . چون از میر از لحاظ بندری اهمیت زیادی دارد و بسان دروازه طبیعی برای صدور محصولات کشاورزی ناحیه مجاور دریای اژه است تجدید حیاتش پس از آتش‌سوزی سال ۱۹۲۲ کاملاً ضروری و غیر قابل اجتناب بوده است . مهمترین اقلام صادراتی ترکیه از جمله انجیر ، کشمش ، و سنگ کرم یا کرومیت با کشتیهای کوچک از ساحل حمل می‌شود و اندکی دورتر بر کشتیهای اقیانوس‌پیما بار می‌گردد و از آنجا به کارخانه‌ها و یاسر میزهای ما می‌رسد . در نمایشگاه بین‌المللی از میر (بازار مکاره بین‌المللی از میر) که هر سال از بیستم اوت تا بیستم سپتامبر در پارک فرهنگ از میر برپا می‌شود دستگاههای تلویزیون و یخچال امریکائی با ماشین آلات ساخت شوروی رقابت می‌کنند .

در صفحات قبل اشاره‌ای به هوای خاص ناحیه آناتولی که شفاف

و نشاط انگیز است کردیم . از میر نیز هوای خاص خود را دارد که می توان از آن به « هوای بنفش » ایونی باستانی تعبیر کرد . دریای اژه به رنگ « شراب تیره » را در ایلیاد هومر به خاطر دارید ؟ هومر در باره « ایونی بنفش » با همان لحن حماسی سخن گفته است . با اینکه مانمی دانیم این شاعر نابینا در چه مکانی متولد شده است ولی از کجا معلوم که زادگاهش در همین ناحیه اسمیرنا که نام قدیمی از میر است نبوده باشد . از بالای بنای معظم و رفیع شهر که مظهر از میر می باشد یعنی از بالای « کادیفه کاله » یا قلعهٔ مخملی وقتی به اطراف بنگریم خود را از هیاهوی بندر گاه پر جنب و جوش بسیار دور می یابیم و در برابر دیدگانمان دریائی به رنگ مخمل نمودار می شود . اگر هومر در از میر به دنیا نیامده باشد بدون شك تحت تأثیر والهام بنای کادیفه کاله واقع شده است .

ضمناً از میر افه زوس را به خاطر مامی آورد یعنی جائی که سه فرهنگ عظیم ، سه تمدن باستانی در کنار هم باهماهنگی جالبی به صورت بناها و مجسمه های مرمرین غنوده اند . آنچه مسیحیت را نشان می دهد غار هفت خفته است : هفت مرد جوانی که در غار به خواب رفتند و پس از زمانهای دراز وقتی بیدار شدند دریافتند که مذهبشان عالمگیر شده است . « پانایا کاپولو » که شاید آخرین خانهٔ حضرت مریم بر روی زمین باشد و نیز کلیسای یوحنا رسول از یاد گارهای دیگر آغاز دوران مسیحیت در این سرزمین است . از یونانیها و رومی ها يك استاد يوم

بزرگ، خیابانی که سراسر پوشیده از قطعات سنگ مرمر بوده، معابد و کتابخانه های متعدد بر جای مانده است. تر کها بر کلیساهای مسیحی مناره هائی افزودند تا آنجا را به صورت مساجد مسلمانان در آورند و حتی نام شهرافه زوس را نیز به سلجوك برگردانده اند. ولی این اختلاط و درهم آمیختگی تمدنهای مختلف به شهرافه زوس جنبه دنیا پسندی داده است بطوریکه همه کس به آنجا به صورت شهری جهانی می نگرد همچنانکه اورشلیم یا بیت المقدس همین حالت را دارد و متعلق به همه مردم دنیاست.

در راه بازگشت به سوی استانبول از شهر بوسا می گذریم که قدمتش بیش از دوهزار و پانصد سال است ولی جنبه ترکی بودن آن از تمام شهرهای آناتولی بیشتر است. بوسا به وضع غیر قابل انکاری ثابت می کند که ترکهای گذشته مردمی متمدن و هنرمند بوده اند. سلاطین اولیه و در حقیقت پنج سلطان نخستین پایتختشان را در بوسا قرار داده اند و از خود مساجد و آرامگاههای بسیار نفیس به یادگار گذارده اند تا آیندگان آنها را به یاد آورند. مساجد بوسا آنقدر جالب و دیدنی است که پس از مساجد استانبول بی اختیار دلمان می خواهد داخل آنها شویم و زیبایی و عظمتشان را تحسین کنیم. برای ورود به مساجد باید کفشهایمان را در آوریم و راه رفتن با جوراب اندکی به نظرمان مشکل می آید ولی کاشیهای زیبا و نفیس مسجد سبز (یشیل جامع) که یادگار سلطان محمد

اول است و مسجد سلطان مراد دوم با موزائیکهائی که از کاشیهای آبی ایرانی ساخته شده است. و سایر مساجد این شهر آنقدر جالب است که دیدن آنها به زحمت راه رفتن با پای بی کفش می‌ارزد.

جاهای دیدنی دیگر که به نوبه خود جالب است مقبره هاست. مقابر مزبور بناهای هشت ضلعی ساده و تزئین شده با کاشی‌های بدون نقش و نگار در میان باغچه‌های پوشیده از گل سرخ و درختان سرو است و منعکس کننده سادگی و بی‌پیرایگی کسانی است که درون آنها آرمیده‌اند. کسانی که امپراطوری عظیمی به وجود آورده‌اند و در موقع وفات برای خود چیزی جز یک آرامگاه ساده و بی‌پیرایه نخواستند. بورسازجهات دیگر نیز بسیار جالب و دیدنی است. یکی از عادات مردم بورساکه در موقع گردش با اتومبیل در اطراف شهر به آن پی‌برسیم اینست که درختان را نمی‌برند و از ریشه در نمی‌آورند و به این ترتیب خیابانها در امتداد و از لابلاي درختان می‌گذرد و رانندگی با سرعت در خیابانها و جاده‌های اطراف شهر به آسانی میسر نیست. در بورسافقط در میدانهای اسکی بازی واقع در دامنه‌های کوه «اولوداغ» (کوه المپ) می‌سیا که نباید آنرا با کوه المپ در یونان اشتباه کرد) می‌توان به سرعت از این سو به آن سو رفت. این کوهستان وسیع به «این شهر خوشبخت» هم میدانهای اسکی بازی بخشیده است و هم منبع تمام نشدنی برای آب آن تأمین کرده است. به علاوه در این شهر چشمه‌های

آب گرم معدنی وجود دارد که بالوله به داخل شهر و از آنجا به مهمانخانه - های شهر آورده شده است و مسافران می توانند با آب گرم معدنی استحمام کنند و یا حمام ترکی بگیرند .

اکنون پس از تمام شدن سیر و گردشمان در شهرهای سرزمین آناتولی باردیگر به استانبول بازمی گردیم که خود مرحله ای مهم از مسافرت طولانی ما برای بازگشت به وطن است . با وجود این می توانیم در خود استانبول لذت بازگشت به وطن را تا اندازه ای دریابیم ولی بشرط آنکه بولدوزرها از این شهر چیزی باقی بگذارند . در مدت کوتاهی که از این شهر دور بوده ایم قسمت عمده آن با خاک یکسان شده است . بارانهای واقع در امتداد دماغه طلائی و پل گالاتا به خصوص از همه جای بیشتر تغییر پیدا کرده است و از خانه های محقر پر جمعیت و عمارت های چوبی قدیمی آن دیگر نشانی برجای نیست . در واقع چیزی در استانبول تغییر داده نمی شود فقط کوشش می کنند خیابانهای قدیمی را وسیع کنند و خیابانهای جدیدی نیز احداث کنند تا عبور و مرور و سائط نقلیه و راه رسیدن به نقاط مختلف شهر آسانتر و هموارتر باشد .

این شهر که شاهد نزاعها و خونریزی های فراوان بوده است شهری برآشفته و پریهاوست . از آرامش و متانتی که در سایر شهرهای آناتولی حکمفرماست در اینجا نشانی نمی یابیم . اهالی سایر شهرهای آناتولی که برای سکونت و اقامت به این شهر می آیند پس از اندک

مدتی همان حال عصبی و شتابزدگی ساکنان قدیمی شهر را پیدامی کنند. ولی باید اذعان داشت که حالت عصبی و شتابزدگی استانبول به میزان زیادی ناشی از انرژی مردم آنست و برای نخستین بار در می یابیم چرا اهالی آنکارا در تابستان با چنان شوق و شتاب عازم این شهر می شوند. در کنار بارانداها بعضی از این مردم عصبی و شتابزده را می یابیم. اینها ماهی فروشانی هستند که مرتباً فریاد می زنند «بالیک، تازه بالیک» (ماهی، تازه ماهی) و در همان حال ماهی های مختلفی را که صید کرده اند از جمله شاه ماهی های قرمز رنگ، ماهی های خالدار بزرگ رادر برابر دیدگان ماتکان می دهند و می کوشند به هر ترتیبی باشد چیزی به ما بفروشند. در قسمت زیرین پل گالاتا دکه ها و بساطهائی گسترده شده است که در آن ماهی کباب کرده یا سرخ کرده می فروشند. به جای گوشت بره و گوسفند، ماهی رادر تاوه ها سرخ می کنند و داغ داغ و یا سرد به مشتریان می فروشند. وقتی يك لیره می دهیم در مقابل يك تکه ماهی سرخ شده درون يك قطعه نان به دستمان می دهند برای چند لحظه «شش کباب» شهرهای داخلی سرزمین آناتونی را فراموش می کنیم. فروشندگان عصبی و شتابزده دیگری هستند که نانهای کلوچه شیرین و نمکین می فروشند. هر چند لحظه يك بار چندتائی از این کلوچه ها بر زمین می افتد ولی ظاهراً این بر زمین افتادن کلوچه ها تغییری در مزه آنها نمی دهد و تا ما رویمان را برمی گردانیم فروشنده آنها را که

بر زمین افتاده است به سرعت برمی دارد و در سینی قرار می دهد .
البته قسمت اعظم دیدنیهای استانبول متعلق به گذشته است .
این شهر بیش از يك میلیون جمعیت دارد و سراسر آن به قسمت‌های تقریباً
مشخص و متمایزی تقسیم شده است که بر روی تپه‌های کم ارتفاع در
امتداد بسفر در دو جانب آسیائی و اروپائی آن واقعست . متوجه
می شویم که برنامه توسعه و تجدید ساختمان خیابانها و معابر شهر ما را
قادر می سازد خیلی آسانتر از آنچه در کتابچه‌های راهنما نشان داده شده
به نقاط دیدنی شهر دسترسی پیدا کنیم . قصور دوران عثمانی را به خاطر
آنکه نمائی کاملاً مشخص دارند به آسانی می یابیم .

دلمه باغچه که قصری نظیر ورسای است و در کنار بسفر ساخته
شده و توپکاپی سرای بیلربی ، (بیگلربیگی) یعنی جائی که ادوارد هشتم
پادشاه انگلیس در آن اقامت داشت و آتاترک را تشویق کرد تا موسیقی
قدیمی ترک را احیاء کند (شاید این تنها اصلاح دوران جمهوری باشد که
جنبه ارزندگی و سازندگی آن از همه کمتر بوده است) از جمله این
قصور است . پیدا کردن مساجد بزرگ و کلیساهای دروان بیزانس
(استانبول ۴۴۴ مسجد دارد) نیز برای ما بسیار آسان است ولی البته برای
یافتن بسیاری از بناها و آثار دوران بیزانس در درس و زحمت بیشتری را
متحمل می شویم . ترکها که خود مسلمانند مذهب مسیح را به عنوان
یکی از مذاهب حقّه در جوار اسلام تلقی می کنند و در این قرن ، مرقت

و نوسازی موزائیکهای عالی و نفیس دوران بیزانس را در داخل این کلیساها تشویق و ترغیب می کنند. مامی توانیم بیزانس شناسان را که در میان آنان تنی چند آمریکائی نیز دیده می شوند مشاهده کنیم چگونه به کمک مسواکهای مخصوص و کهنه پاره گردوغبار را از چهره موزائیکهای مسجد کاریه (کاریه جامع) می زدایند و به آنها جلوه و رونق نخستین را می بخشند. بسیاری از این موزائیکها قرنهایست که در زیر قشری از گچ مستور مانده است. این کار در سانتا صوفیا یا ایاصوفیه که مشهورترین بنای استانبول است اکنون به پایان رسیده. این ساختمان عظیم و بس باشکوه که در آغاز، کلیسای بزرگ نامیده می شد به هاجیا صوفیا املقب بود که به معنای عقل آسمانی است. این بنا یکبار به آتش سوخته، دوباره ساخته شده، مجدداً سوخته، از نو احداث گردیده است و مدت پنج قرن از آن به عنوان مسجدی استفاده شده و سرانجام به فرمان آتاترک به صورت موزه ای در آمده است و اکنون مدتی است از آرامش بر خوردار است البته اگر جهانگردان راحتش بگذارند!

منظره و نمای کلی شهر استانبول بیشتر جنبه ترکی دارد تا حالت خاص شهرهای بیزانس را. بدون مناره ها و گنبد هایش این شهر زشت و خالی از زیبایی می نمود. مسجد آبی سلطان احمد واقع در امتداد خیابانی که از جلو ایاصوفیه می گذرد تنها مسجدی است در سراسر دنیا که

شش مناره دارد. معمار سازنده این مسجد که برای تکمیل آن شتاب زیادی داشت فراموش کرد که افتخار نصب شش مناره بر بالای يك مسجد منحصر آ باید برای مسجد بزرگ واقع در مکه محفوظ بماند. پس از آنکه مسجد تمام شد چون دیگر دیر شده بود و نمی شد در آن تغییری داد مناره هفتمی بر بالای مسجد بزرگ مکه نصب گردید و موجبات رضایت خاطر همه علاقمندان فراهم شد.

مانمی توانیم از تمام مساجد استانبول دیدن کنیم و احتیاجی نیز به این کار نداریم چون همه مساجد این شهر کمابیش مثل همدیگر هستند و فقط از نظر تزئینات داخلی و حجم ساختمان از یکدیگر متمایزند. با وجود این یکی از این مساجد بیشتر از سایرین روح خاص استانبول را در خود حفظ کرده و نگهداشته است. این همان مسجد ایوب است که پرچمدار حضرت محمد (ص) بوده است. ایوب را مسلمانان چون یکی از مقدسین محترم و معزز می دارند. استخوانهای وی در سال ۱۴۵۳ که استانبول در محاصره سپاهیان سلطان محمد فاتح در آمد به راحتی و آسانی کشف گردید. اکنون این استخوانها را در يك مقبره ساده درون يك مسجد که با سنگهای مرمر ساخته شده است جای داده اند و شمشیر حضرت محمد (ص) نیز در همین مسجد نگهداری می شود. این مسجد به خاطر در برداشتن این دو یادگار عزیز و مقدس به عنوان زیارتگاهی از طرف ترکان مسلمان مورد تقدیس و تکریم قرار

می گیرد. مسلمانان در این مسجد نماز می گزارند و تسبیح های سی و سه دانه و نودونه دانه خود را گرد انگشتشان به حرکت در می آورند. ترک های دیگری به کبوتران در صحن مسجد آب و دانه می دهند و سالخورد گانی که عمرشان به هشتاد رسیده است در زیر درختان چنار به کشیدن قلیان وقت می گذرانند. قبرهائی که بر گرداگرد آرامگاه ایوب قرار دارد دارای سنگ قبرهائی است که بازوایای کج و معوج مشخص شده است و این یکی از عادات و رسوم مخصوص ترکها در امر تدفین است و از این عقیده سرچشمه گرفته که مرگ نیز چون زندگی باید دارای فرازو نشیبهائی باشد.

اندکی بالاتر بر روی تپه مقابل کافه ای است که در آنجا پیر لوتی نویسنده فرانسوی بسیاری از داستانها و رمانهای افسانه ای خود را نوشته است و بدون شك منبع الهام در نوشتن و پرداختن داستانهای مزبور مناظر برابر دیدگان و اطراف وی بوده است. این تپه که بر روی آن کافه مورد بحث قرار دارد رمانتیک ترین و شاعرانه ترین نقطه این شهر خیال انگیز است. هر کس که به قصد تخیل و سیر در رؤیاهای دور و دراز به این شهر می آید می تواند از مناظر اطراف خود الهامات فراوانی بگیرد. از یک سو مناره ها و گنبد های استانبول قدیمی نمودار است و از سوی دیگر کشتیها و قایقهائی که بر روی بسفر لنکر انداخته اند و یا در حر کنند. دماغه طلائی هلالی شکل است و جلوه ای خاص دارد و جویبار

کوچکی که نام عجیب آبهای شیرین اروپا (نظیر این جو بیار یکی هم در آسیاست) را بر آن نهاده اند در آن طرف روانست. شاهزاده خانمهای دربار عثمانی برای گردش و گلگشت به کنار همین جو بیار می آمده اند و گاهی عشاق خود را در همین جا ملاقات می کرده اند.

ترك کردن استانبول بسیار مشکل است. هر روز که در این شهر به سر می بریم فکر ترك آن برایمان دشوارتر می شود. راستی چقدر جاهای دیدنی در این شهر است، چه گردشها که می توانیم در اطراف آن بکنیم و از چه لذاتی می توانیم بهره مند شویم! روزی به بازار بزرگ رفتیم. این بازار مجموعه ای از دکانهایی است که در آن همه چیز از قدیم و جدید فروخته می شود و در نوع خود منحصر بفرد و مخصوص شهر استانبول است. البته ما نتوانستیم چیزهای نفیسی مثلاً دستبند امپراطریس ژوزفین همسر ناپلئون را در این بازار بیابیم ولی در عوض موفق شدیم مقادیر زیادی سوغاتی از اشیاء قدیمی برای دوستانمان در آمریکا خریداری کنیم. استانبول تنها شهر ترکیه است که در آن اشیاء قدیمی با تنوع زیاد به حد وفور پیدا می شود. ما مضمون شعر «بیتز»^۱ به نام «مسافرت با کشتی به سوی بیزانسیوم» را زنده کردیم. به این ترتیب که با قایق موتوری سراسر بسفر را پیمودیم و خودمان را به دریای سیاه رساندیم و دوباره به استانبول باز گشتیم. وقتی در استانبول پریهاهو و شلوغ

هستید آناطولی را که سرزمین عظیم اصلی ترکیه است کاملاً از یاد می برید ولی مواظب باشید فریب نخورید زیرا همان روح راسخ و سرسخت بر هر دو منطقه حکمفرماست و همان مشخصات روحی در مردمان ساکن این شهر و ساکنان فلات وجود دارد .

هیچ معلوم نیست شما چه موقع بتوانید بار دیگر به ترکیه سفر کنید . ترکها که به جنبه های عملی زندگی توجه بیشتری دارند دارای خرافات دلپذیری نظیر افکندن سکه ای در چشمه و پیشگوئی اینکه شما بار دیگر به ترکیه بازخواهید گشت نیستند . ولی عباراتی که در موقع وداع و خدا حافظی رد و بدل می کنند امیدبخش است . وقتی شما با آنها خدا حافظی می کنید می گویند « خدا حافظ » (خدا با شما باشد) و آنان در پاسخ می گویند « گوله ، گوله کیدینیز » یعنی (به خوشی بروید) . راستی هم که به خوشی از آنجا می رویم !

This is an authorized translation of
THE LAND AND PEOPLE OF TURKEY

by William Spencer.

Copyright, 1958 by William Spencer.

Published by J. B. Lippincott Company.

Philadelphia and New York.

Printed in Ziba Press

Tehran, Iran

PORTRAITS OF THE NATIONS SERIES
No. 3

THE LAND AND PEOPLE OF

TURKEY

By

WILLIAM SPENCER

Translated into Persian

By

A. A. Bahram Beygi

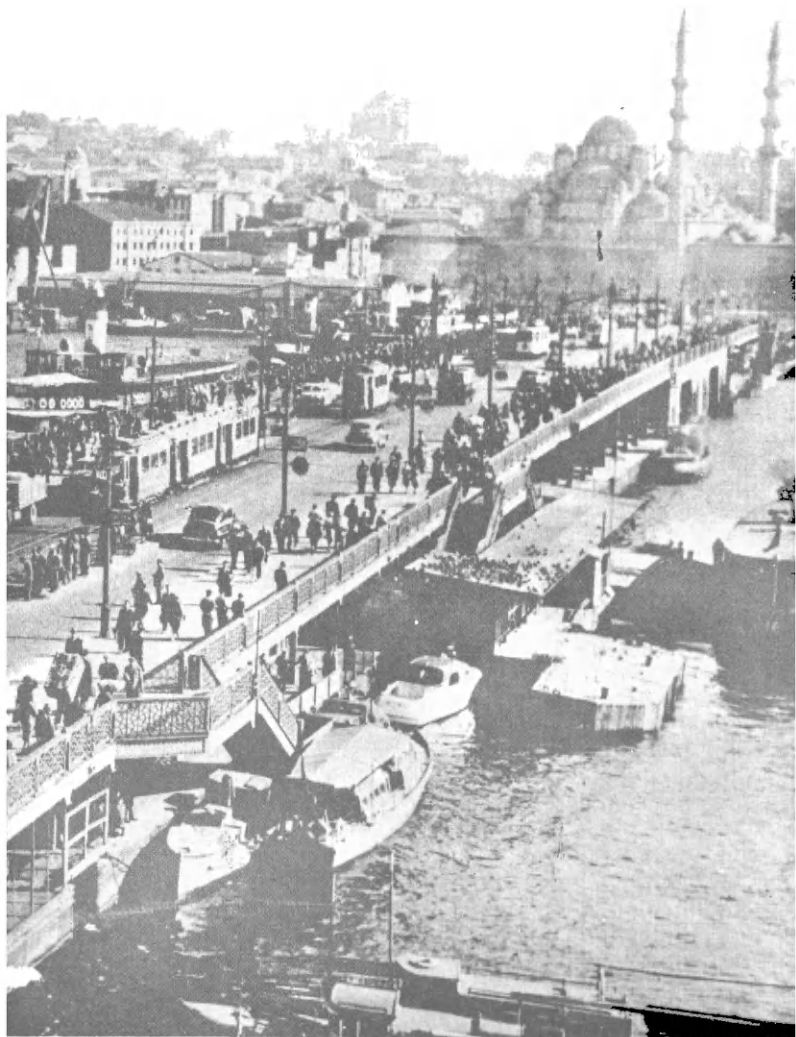


B.T.N.K.

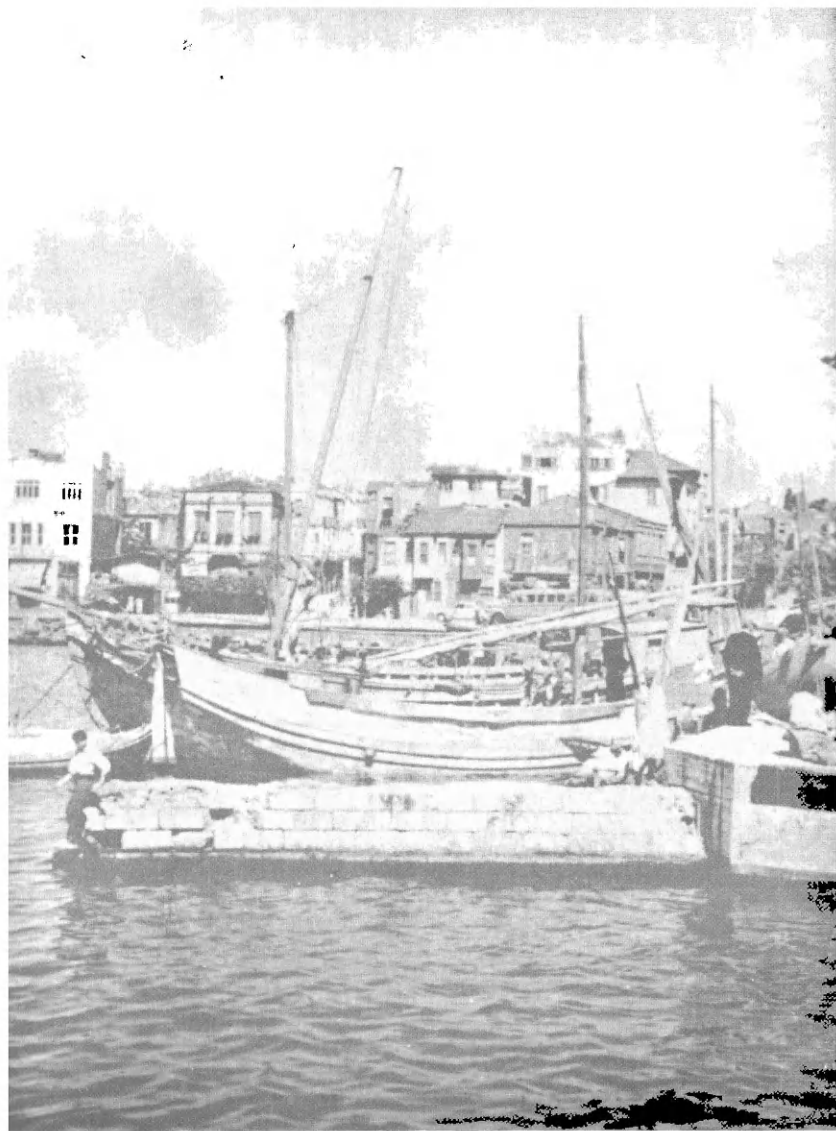
Tehran 1975



۱ - آرامگاه آتاتورک در آنکارا - در این جا به یادبود
درگذشت آتاتورک که در روز ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ اتفاق افتاد
هر سال مراسم با شکوهی برگزار میشود .

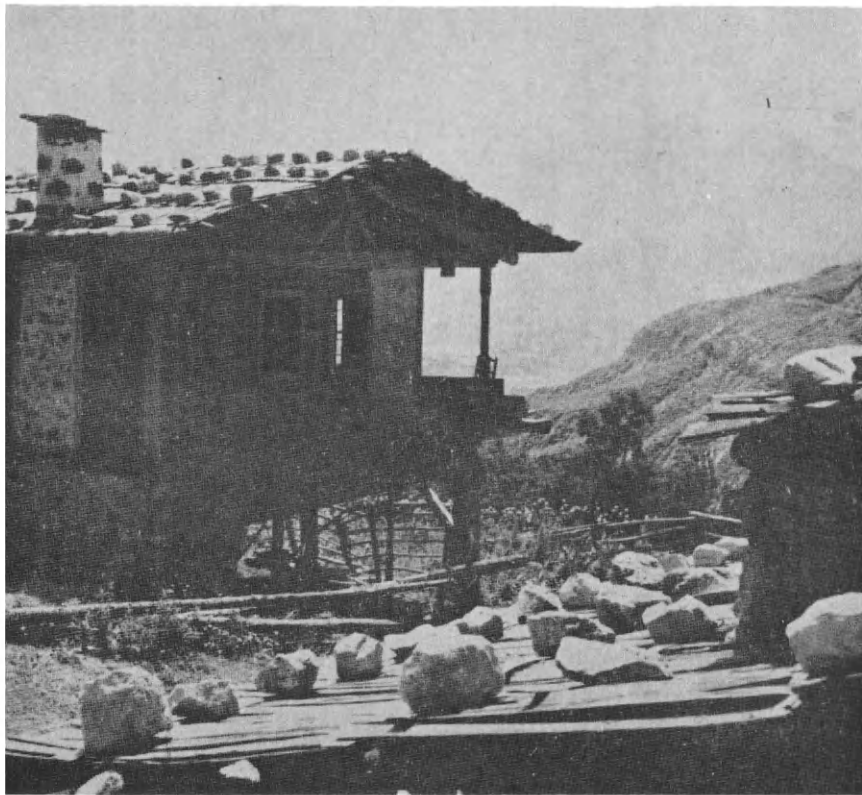


۲ - منظره‌ای از پل گالاتا در استانبول . مسجد عظیم و مشهور ایاصوفیه نیز در این عکس دیده میشود .



۳- در کادی کوی واقع در کرانه آسیائی مقابل استانبول،
قایقها مشغول بارگیری هستند .

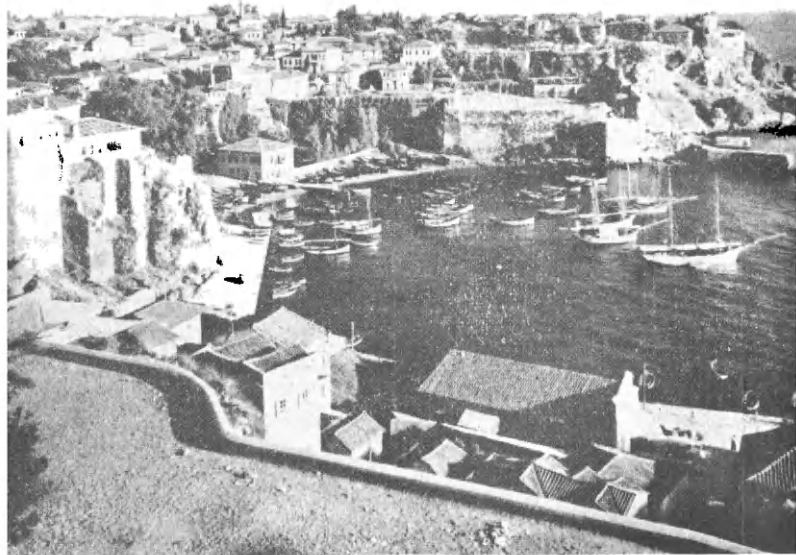
۴ - قایقها و کشتیهای کوچک ماهیگیری در بندرگاه آنتالیا
واقع در جنوب ترکیه لنگر انداخته‌اند . ←



۵ - يك خانه روستائی در نزدیکی شهر قارص واقع در
مشرق ترکیه «در کنار جبال آرارات»

۶ - کاروانی از انجیر فروشان به سوی ازمیر روانست .

←





۷ - سد چوبوك در نزديكى آنكارا كه آب شهر را تأمين ميكند و چون واحه سبز و خرمي در ميان تپه‌ها و كوه‌هاي خشك قرار دارد .



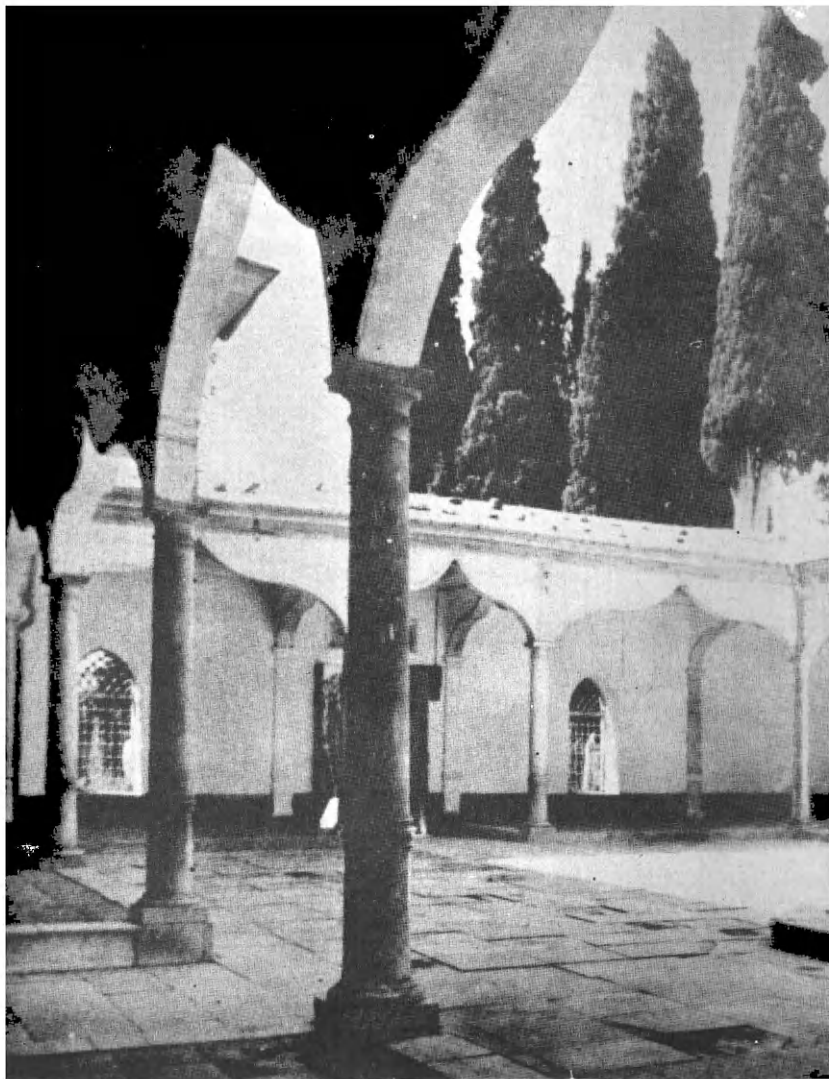
۸ - دو كودك از روستائیان آرموتلو واقع در کنار خلیج
مودانیا ظرفهای خود را از چشمه دهكده پر کرده‌اند و به
خانه باز می‌گردند .



۹ - دختران خردسال روستایی در آناتولی به سوی
دبستان میروند .



۱۰ - یکی از چشمه‌های کنار جاده که در دیوار «گوك»
مدرسه» ، از مدارس قدیم دوران سلجوقیان در شهر
سیواس ، تعبیه شده است .

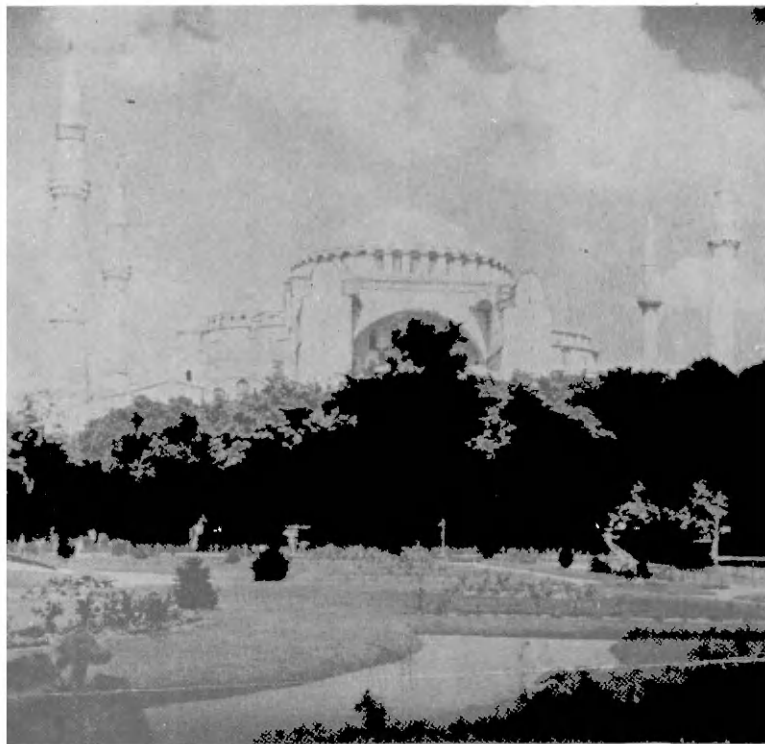


۱۱ - حیاط اندرونی مسجد امیرسلطان واقع در شهر بوسا.



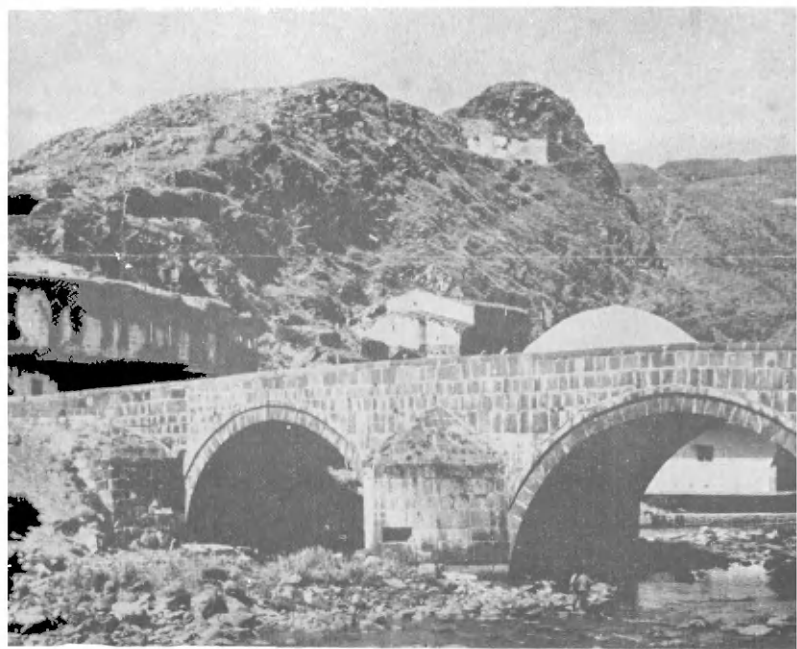
۱۲ - یکی از بولوارهای جدید استانبول

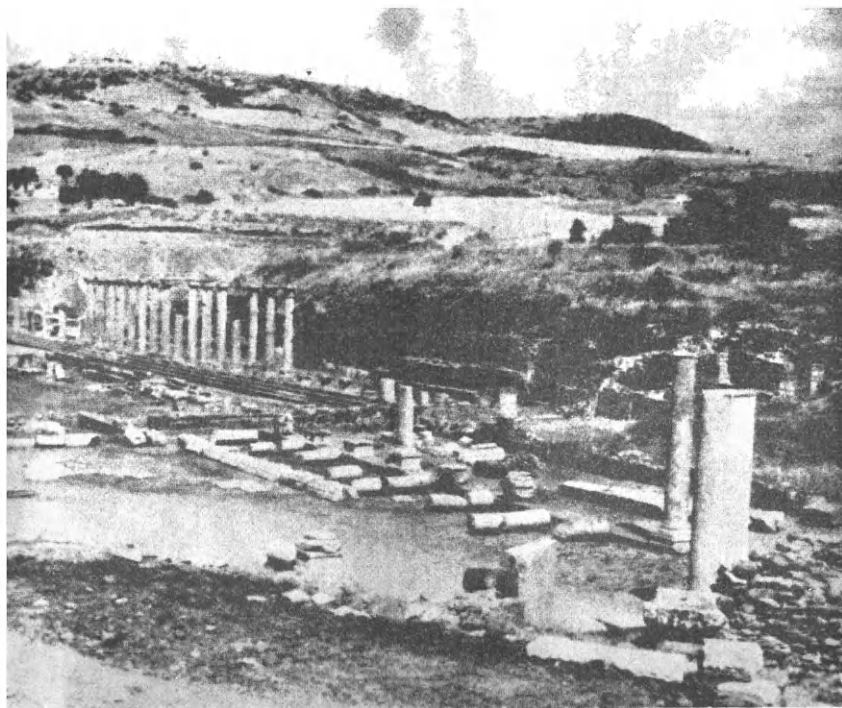
۱۴ - دهکده گیلین دره بر ساحل مدیترانه . این خانه‌ها
 باقیمانده شهر آباد و زیبایی است که در هزاروپانصد سال
 پیش در این جا بر پا بوده است . ←



۱۳ - مسجد ایاصوفیه (کلیسای ساتنا صوفیا) که موزه‌ای از
 آثار مسیحی و اسلامی است .

۱۵ - پل سنگی در ناحیه ساری کامیس و خانه‌های جالبی
 که در دامنه تپه‌های سنگی ساخته شده است ←





۱۶ - اسکولاپیون واقع در پرگاموم کهن ترین مرکز
پزشکی دنیا .

در این کتاب ، نخست با وضع طبیعی ترکیه آشنا می‌شویم و وارد شهر زیبای استانبول می‌گردیم ، سپس بخواندن تاریخ ترکیه می‌پردازیم و مختصری از تاریخ آن سرزمین را از دوران فرمانروایی هیتیان و تمدن درخشان آنان تا ترکیه امروز مطالعه می‌کنیم . بعد با نکارا می‌رویم و در این شهر دیدنی بسیر و گشت مشغول می‌شویم و با مردم شهر و روستای ترکیه آشنا می‌گردیم . سرانجام سیاحت در شهرهای ترکیه می‌پردازیم و در سر راه خود از قونیه نیز می‌گذریم و مزار مولانا جلال‌الدین را در آن شهر زیارت می‌کنیم و با استانبول باز می‌گردیم .

این کتاب برای کسانی که بخواهند به ترکیه سفر کنند و یا آنرا از دور بشناسند راهنمایی سودمند خواهد بود .



نگاره ترجمه و نشر کتاب